


بازدید شد  
۱۳۸۲

۹۹۰۹-ن

|  |  |   |
|--|--|---|
| کتابخانه مجلس شورای ملی                      |  | شماره ثبت کتاب<br>۸۶۲۴۷   |
| کتاب شرح مباهات باب دیرف <del>نقش</del> چندی |  |  |
| مؤلف ملا منظور گنابادی                       |  |   |
| موضوع مصدور                                  |  |   |
| شماره قفسه                                   |  |   |

کتابخانه مجلس شورای ملی  
۸۹۰۹  
۱۳۰۶



کتابخانه مجلس شورای ملی  
۶۸۰۰



بازدید شد  
۱۳۸۲

۹۹۰۹-ن

|                         |                       |
|-------------------------|-----------------------|
| کتابخانه مجلس شورای ملی |                       |
| کتاب شرح مباهات         | مؤلف ملا منظور قزوینی |
| موضوع                   | شماره قفسه            |
| شماره ثبت کتاب          |                       |
| ۸۶۲۴۷                   |                       |

۸۹۶۴  
۱۳۰۶



نسخه فهرست شده  
۶۸۰۰۰



بازدید شد  
۱۳۸۲

۹۹۰۹-۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب شرح بیت باب در عرفان  
چندی

مؤلف ملا یحیی بن محمد باقر

موضوع مصحح

شماره قفسه

شماره ثبت کتاب

۸۶۲۴۷

کتابخانه مجلس شورای ملی  
۶۸۰۰



۸۸-۶  
نازسی شد

کتاب بیت باب نجوم

۶۸۰۰  
۷۶۳۶۷





بسم الله الرحمن الرحيم  
حمد و شایسته رب دریا قدر است که ملک صفت او  
اوراق افلاک را بر مقتضای اَنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ  
بر مینه الکواکب با رفاه و نعمت و درازی سیار قوم  
و مصور حیات و کرم و سخاوت و عفو و رحمت و عظمی و عز و جلال  
که دست قدرت او بر همه عالم است و از هر چه که خواهد و از هر چه که  
فقط لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سجد اول نماز و علامت شیخ رحمتی و زین

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد و آله الطيبين  
الطاهرين

کردن بدعی که بسبب ظهور صنایع بدیع و وضع و وضع  
حقیق از مواد خاصه مختلفه نوع انسان را در حسن تعلیم  
رنگین نمود و در برده صیقل و لغت و کلمات و معانی  
و بخت حصول مقاصد مهم و مصالح بنی آدم بکمال بود  
وَالْقَلْبُ يَجْعَلُ فِي سِتْرٍ لَهَا ذَلِكَ تَعْدِيلُ الْعَيْنِ بِالْعِلْمِ  
کوی زین اشباح را در درجات سماوی و تحت  
صعود و هبوط نمود و بخت کواکب و عبادات  
بر اسم طاعت کفوله تعالی و القدر قدر نامه منازل  
حق عَلَّمَ عَلَّمَ عَلَّمَ الْعَرَبِينَ الْقَدِيمِ بر سر اولین در قطع  
منازل و طی مراحل از دنیا و در مقامات و تدریج نمود آلاء  
لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ يَا رَحْمَنُ  
و تمام قصه ملک تقدیر او است  
و سنی او برکش و است لب نه بعدی و در سبب  
هت فی وصفه الْأَلَاءُ و قصه و فی شکر نعمه



و صلاحتی است نبات و تحت تجات کربان بقدر بود  
فلک و در این دو کوب ثوبت و سینه در هر روز منور  
و غلبه سحر امان هر رسالت و حجب تران جهان  
جداست غلبه عدل میر و از بهر ثبوت و قوت فقط حجاب  
خدا است بوی که حقیقت و طریقت ما فلک است بقیه کرم و  
جود مهر سپهر خود بود و در آفتاب روشن تاب و نور  
نجم انجمن از نور و کشف اذی الهی ما در سفر سبحان الدنیا  
است بوی محرم محرم فکان قلاب قلابین از آله  
آن خواجه که شد فلک غلبه از آتش عرش است منش  
آن محرم سر و دجانی خورشید سپهر لایزال مهدی که بود  
سایه او را عرش است کینه پایه او را بر برق نعم فلک  
قدم زدند بر زو و لکان علم زد و الشمس جیتی ز رویش  
والقیل کما فی ربوبیت من مقصود و من با همان او است  
بهمه افران او است و این شده زو و الشمس خورشید

موجود است علیه و السلام بقیه است که است من لو کنت الفلا  
و تحت تجات کربان انا منسبه العالم و علی بابها و المنصور من  
انما و المحصور من تحت است من بمنزله هدی من منی  
احتمی حق الرقیق و او را در انضام و عجزه الی رقیق اذ هب  
عنه النجس و المحرم تطهیرا است بقیه از رب نعم و طریقت  
را احباب و کما و طریقت محرم و منور فکان کرم نبات که  
بر آینه شمس است بر طریقت اوضاع اجرام علوی و منوی است  
حقیقت احوال جام غنی از بهر طریقت محرم حقیقت و المحصور  
حکیم است و عالم این علم شریف و منظر این من لطیف در زو  
الدین تذکره ان الله فیما و تقودا و علی اجتناب  
و یفکر و کما فی خلق السموات و الارض و من و حق  
و لهذا الکرم انما در رویش فضل و عابد در این نیست  
رضیع المنزله بر اوقات من و طریقت عین من خارج و اجتناب  
الودع الله فیها من رفیع و رفیع من زو و لکان



تصنیفات و تالیفات پر آئینه نیا بر مکتب لایقانه برزگوار  
 بنده خاک روز و شبی معذرت الحجاج الی قوت الله الابدی غفر  
 میخیزد بدی با قوت بصاحت و عدم استقامت در کتب و  
 رسائل اکابر و انجمن این فن محفوظ و برکت میسر و تاد  
 خدای احوال مصلحت را به سبب نام در معرفت نفی تمام که  
 مرقوم مسلم فصل الثانی و احوال التجویز قدوه و انجمن  
 العلماء و صفوه انما لای الا و کما لا نظام الدین عبده فی الجزئی  
 گردیده بود و شرف کتب و چون از غایت احضار و نهایت  
 اقتضا راجع فرستاده و در فرایده آن در کسوت رنر و ابدا در نظر  
 ای باب معنی جلوه ظهور می نمود و بنحاطه تر خطور می کرد و کتب  
 تصنیف و محلات نویسی مقتضات ابواب آن شرعی هم  
 بزبان فارسی تنظیم و ترتیب نماید که مثنوی میستدی از فرایده  
 مضاین آن سفید و سفید گردیده تا آنکه درین اودان با  
 وجود در کم علایق و عظام عوایق و سست هموم و استبدادی محم

بنیاد الهی با معنی غریب معترن شد و متعصبان کتب بر وجه  
 مستور و طریق نر نور سر انجام میشت و در اکثر المخطوطات آن چند  
 محتاج به شرح بود پیش از شروع در تصنیف و ترتیب لغیرت آن شد  
 و از زیادت و سایر فنون نیز آن چه بهر هم منوط و مربوط بود براد  
 لازم داشت و آنچه متوقف بر این نمیدانست و اگر است بود و حواله  
 بکتب اصول کرده از تطویل و جنباب جهت شایسته نموده و پیش  
 بالقباب همایون و دعای دولت روز افزون حجاب بارگاه  
 عرش شایسته و هر چه بر ضلالت و شربازی مایه راجع است  
 و کما عاری خسر و ماکت عرب و عجم ناب حجه الله فی العالم  
 حامی بلا و ابل السلام و الایمان مایه آثار الظلم و الطغیان ارفع  
 میزان العدل الانصاف و الانصاف مالک الملک الشریف  
 و المغارب با دم اساس انجوز و التوسیع ناصر لریع العقبه  
 المصطفویه مالک الطرق المرضیه المرقیه نظم شاهی که آسمان  
 خورشید منظرش در پیشه جلال و صولت و عظمت بهشتش

تمام بنیاد السیاسة



که نایب صورت است و در شکرش که ثانی شد که است به هم  
اضطراب و غم و در وقت طاری است بهر اضمحلال و لرزه در وقت  
کسوف است به عکس پادشاه که در شمس و در کرم به هم صطفی است  
و به هم رضی نیست و خدایه که در ملک و سلطان و افاضه علیین  
بره و حاشا که ام الکائنات التمه و در لوله و النجوم السبعة سیارة  
الکائنات اوضاع اعلام دولته کائنات فی وسط النهار و  
احد و ظلال معدله علی افق التفرق الصغار و الکبار بالتجو  
والله الا حینا و تمس و مایل از انالی و مایل حضور جمعی که در  
علم و حلیه فضل است و بهر استه و در عازم کلب به یون اند که  
اگر بر روی و خطای که در لوزم و است است است  
کردن بدیل و عجب و سوس و در زرتا در و زرتا و الکائنات  
العیط و المانی بن الناریس و حل کردن و غنی و ا  
اصح فاجعل علی الله تعالی مقیم در میان بعضی از اقطار  
مسطح که شمس از شروع در شمس و حقیق الیه است قابل اشاره

حیة

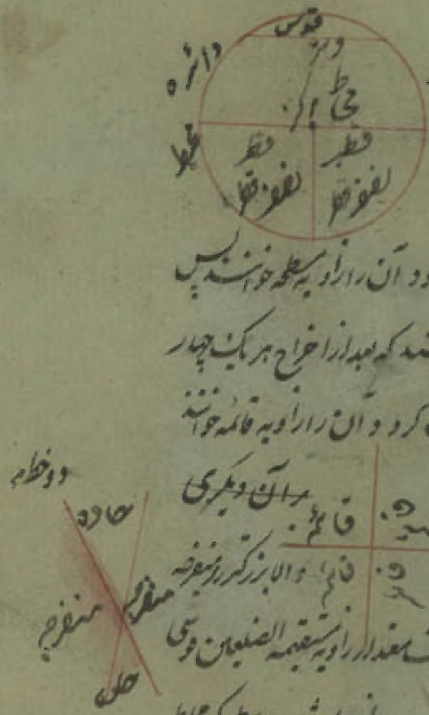
حیة از اعراض مقدارینه اگر در یک جهت از جهات  
پس نوع از انواع مختلف نشود آن را نقطه خوانند و  
اگر منقسم شود لیکن بهمان در یک جهت یعنی در طول فقط آن  
را خط خوانند و نهایت اگر شمس ای وضع بود نقطه باشد و  
اگر در حقیقت قبول نیست کند یعنی در طول و عرض فقط آن را  
سطح و بسط خوانند و نهایت سطح مستوی ای وضع هم  
بخط خوانند و در هر سطح نقطه و اگر در سه جهت که قبول و عرض و  
عمق باشد لیکن انقسم بود آن را جسم خوانند و نهایت  
آن بهر یک از نقطه و خط و سطح خوانند بود و خط و جسم بود  
استقیم و غیره استقیم آن بود که طرف او سائر اشیاء  
اوست و هرگاه مواضع باشد در است و اشیاء بصیرت که  
افضل خطی باشد میان دو نقطه معینه و در کتب موطوعه  
تعریف است ثابت است و متغی آن بود که معروف به سطح است  
درین تعریف است نبود و چون خط اصطلاح کنند و گویند که

جزیر

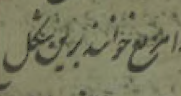
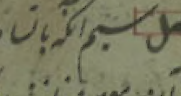
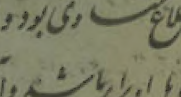
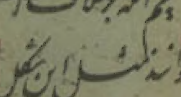
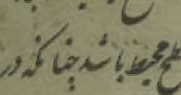


مستقیم نباشد و خط مستقیم باشد و سطح برستوی بود و غیر  
 استوی استوی آن بود که اخراج خطوط مستقیمه در جهه  
 طول و عرض آن سطح ممکن و مستقیم باشد یا ممکنه خط مستقیم و اصل  
 از آن سطح میماند هر دو نقطه منفرجه بر آن سطح هیچ وجه بیرون نماند چون  
 سطح استوی محاط باشد در سطحی منفرجه را برسطه آن نقطه در آن  
 سطح بماند که جمع خطوط و مساحت بیان آن نقطه و این  
 خط محیط متساوی بود آن سطح را حقیقت و آن خط را مجازا  
 دایره خوانند و عمومی این یک نقطه اند و بعضی از متقیان محاکمه  
 کرده تصدیق هر دو قول نموده اند و آن نقطه نیمه را مرکز  
 گویند و هر یک از آن خطوط و مساحت را نصف قطر دایره  
 و هر خط مستقیم که دایره را نصف بدو قسم کند آن را وتر  
 بخوانند و پاره که در محیط جدا کند قوس و اگر آن خط بزرگتر از  
 آن را قطر خوانند و تصور این که کرات از این خط بزرگتر بود  
 و بجز نیمه حركات و مساحت در این محیط هر دایره را استیفاء

جز متساوی تقسیم کنند و قطر  
 آن را به صد قسمت و هر یک  
 را جزو و درجه گویند و آن خط را  
 که از محیط و خط بر سطح بیرون افتد آن را زاویه خوانند پس  
 اگر آن دو خط بر وجهی باشند که بعد از اخراج هر یک چهار  
 زاویه است بوی حادث کرد و آن را زاویه قائمه خوانند  
 و هر یک از آن را عمود و بر آن دیگری  
 بر آن دیگری برین صورت  
 و هر دو را عمود و برین صورت بعد از زاویه قائمه الضلعین بوی  
 بود و دایره که مرکز آن را پس زاویه باشد و هر سطح که محیط  
 یک خط یا زاویه باشد آن را سطح منفرجه خوانند پس اگر محیط  
 سه خط باشد آن را مثلث خوانند برین صورت  
 و این چهار قسم است از انواع اشکال و هر یک  
 از اشکال و متساوی الی این قبیل و مختلف اشکال و اگر محیط

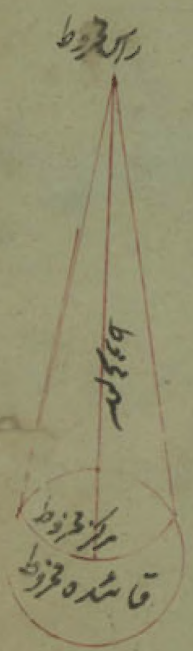




چهار خط باشد آن را دو در ربعه اضلاع خوانند و این قسم  
 بر چ قسم بود اول آنکه اضلاع او متساوی و زوایای قائمه  
 باشد و آن را مربع خوانند برین شکل  و دوم آنکه باقیم  
 زوایا اضلاع مستوی باشند و آن را مستطیل خوانند برین  
 شکل  سیم آنکه باقی  
 قائمه باشند و آن را مربعین خوانند برین شکل  مین  
 چهارم آنکه اضلاع مستوی بود و زوایا قائمه گین  
 بود و مربع متقابل او برابر باشد و آن را شبیه مربع خوانند  
 برین شکل  پنجم آنکه برضافت  
 و آن را متخرف خوانند که برین شکل  مستخرفه و هر  
 جسم که محاط یک سطح باز یا دایره بود آن را جسم متحرک خوانند  
 پس اگر یک سطح محیط باشد چنانکه در زیر و آن نقطه  
 توان فرض کرد که خط مستقیم و اصله میان نقطه و آن  
 سطح متساوی المقدار بود و آن جسم را کره و آن سطح محیط

شکل

کره و سطح مستقیم بر خوانند و آن نقطه را مرکز و هر یک از آن  
 خطوط را نصف قطر کرده و دایره که از قطع سطح مستوی  
 مرکز را حادث شود اگر قطع بر مرکز واقع شود آن را عظیمه  
 خوانند و الا غیره جسم که محاط سطحی بود که یک است  
 از نقطه بود و یک است و یک محیط دایره بود و هر یک که جسم  
 خط مستقیم و اصله میانها در یک سطح بود آن را مستطیل  
 را محصور خوانند و آن دایره را قاعده مخروط و خط او  
 و اصل میان مرکز آن دایره و رأس مخروط را جسم مخروط  
 بر خط که بر سطح قائم شود و یک است که اگر خط مستقیم از موضع  
 قیام در آن سطح اخراج کنند بر یک با آن خط  
 زاویه قائمه محیط شود و آن خط عمود باشد بر آن سطح و الا فلا  
 و چون دو خط بر وجهی باشند که جسم جسمی باشد و سفر و منه  
 برین وجه چنین از آن خط دیگر برابر بود و آن خط را متوازیان  
 گویند و مراد به بعد نقطه از خط است و ادی است میانها که



خط متوازیان

محور مخروط



انچه از آن ممکن باشد و بعضی از آنکه متناهی است و بعضی از آنکه غیر متناهی است  
 کرده اند و گفته اند که اینها در حقیقت از جنس یکدیگرند و از جنس اولی که غیر از جنس  
 اخراج کنند و در حقیقت از جنس یکدیگرند و از جنس اولی که غیر از جنس  
 نموده اند و در حقیقت از جنس یکدیگرند و از جنس اولی که غیر از جنس  
 متغیر نیست و در حقیقت از جنس یکدیگرند و از جنس اولی که غیر از جنس  
 هم متغیر نیست و در حقیقت از جنس یکدیگرند و از جنس اولی که غیر از جنس  
 باشد و در حقیقت از جنس یکدیگرند و از جنس اولی که غیر از جنس  
 دور و دراز است و در حقیقت از جنس یکدیگرند و از جنس اولی که غیر از جنس  
 و در حقیقت از جنس یکدیگرند و از جنس اولی که غیر از جنس  
 در حقیقت از جنس یکدیگرند و از جنس اولی که غیر از جنس  
 انچه بدین است و در حقیقت از جنس یکدیگرند و از جنس اولی که غیر از جنس  
 نیست و در حقیقت از جنس یکدیگرند و از جنس اولی که غیر از جنس  
 اگر چه در حقیقت از جنس یکدیگرند و از جنس اولی که غیر از جنس  
 و آن دو قسم است و در حقیقت از جنس یکدیگرند و از جنس اولی که غیر از جنس

مستفاد

باشد و معروف که هر قسمی از جنس است که در دو قسم است و در حقیقت از جنس یکدیگرند و از جنس اولی که غیر از جنس  
 و در حقیقت از جنس یکدیگرند و از جنس اولی که غیر از جنس  
 است و در حقیقت از جنس یکدیگرند و از جنس اولی که غیر از جنس  
 آن است که در حقیقت از جنس یکدیگرند و از جنس اولی که غیر از جنس  
 حقیقت از جنس یکدیگرند و از جنس اولی که غیر از جنس  
 احداث نماید و در حقیقت از جنس یکدیگرند و از جنس اولی که غیر از جنس  
 است و در حقیقت از جنس یکدیگرند و از جنس اولی که غیر از جنس  
 صحت در حقیقت از جنس یکدیگرند و از جنس اولی که غیر از جنس  
 فلک است و در حقیقت از جنس یکدیگرند و از جنس اولی که غیر از جنس  
 سبب و از حقیقت از جنس یکدیگرند و از جنس اولی که غیر از جنس  
 و در حقیقت از جنس یکدیگرند و از جنس اولی که غیر از جنس  
 حرکت است و در حقیقت از جنس یکدیگرند و از جنس اولی که غیر از جنس  
 صحت در حقیقت از جنس یکدیگرند و از جنس اولی که غیر از جنس  
 مستفاد از حقیقت از جنس یکدیگرند و از جنس اولی که غیر از جنس

مثل



و در هر یک از اینها حرکت جدا در از آنکه حرکت از آنکه حرکت از آنکه حرکت  
این حرکت با آنکه حرکت از آنکه حرکت از آنکه حرکت از آنکه حرکت از آنکه حرکت  
است حرکت از آنکه حرکت از آنکه حرکت از آنکه حرکت از آنکه حرکت از آنکه حرکت  
منتهی می شود آن را بعد و گویند و چون در مدی را  
با بزرگ است و در بزرگ است از آن که بزرگ است از آن که بزرگ است از آن که بزرگ است  
گویند و مجموع اینها این است آن چه قصد بر آنست  
و آن واجب بود و بخواهد در هر محلی که تغییر مقتضا  
کند و بزرگ است از آن که بزرگ است از آن که بزرگ است از آن که بزرگ است  
اولی است فقال الله سبحانه و تعالی  
الرحمن الرحیم و اعطت فضلك يا كرم الاما  
تو که این معنی است در هر یک از آن که بزرگ است از آن که بزرگ است از آن که بزرگ است  
تقریر در این معنی است فقال تعالیا اذ انزلنا العجا  
و در هر یک از آن که بزرگ است از آن که بزرگ است از آن که بزرگ است از آن که بزرگ است  
معرضه از آنکه بزرگ است از آن که بزرگ است از آن که بزرگ است از آن که بزرگ است

توسعه

در هر یک از آن که بزرگ است از آن که بزرگ است از آن که بزرگ است از آن که بزرگ است  
و در هر یک از آن که بزرگ است از آن که بزرگ است از آن که بزرگ است از آن که بزرگ است  
کتاب که در هر یک از آن که بزرگ است از آن که بزرگ است از آن که بزرگ است از آن که بزرگ است  
منتهی می شود آن را بعد و گویند و چون در مدی را  
با بزرگ است و در بزرگ است از آن که بزرگ است از آن که بزرگ است از آن که بزرگ است  
گویند و مجموع اینها این است آن چه قصد بر آنست  
و آن واجب بود و بخواهد در هر محلی که تغییر مقتضا  
کند و بزرگ است از آن که بزرگ است از آن که بزرگ است از آن که بزرگ است  
اولی است فقال الله سبحانه و تعالی  
الرحمن الرحیم و اعطت فضلك يا كرم الاما  
تو که این معنی است در هر یک از آن که بزرگ است از آن که بزرگ است از آن که بزرگ است  
تقریر در این معنی است فقال تعالیا اذ انزلنا العجا  
و در هر یک از آن که بزرگ است از آن که بزرگ است از آن که بزرگ است از آن که بزرگ است  
معرضه از آنکه بزرگ است از آن که بزرگ است از آن که بزرگ است از آن که بزرگ است







از برای مقادیر و بعد از آن از یکی است تا نه بر یک یک است  
پس یکی باشد و بعد از آن سه و چهار و پنج و شش  
و هفت و هشت و نه و داری نام هر یک از ارقام عشرت  
یکه بر یکی هر یک از ارقام این حروف بر مینویسند از برای  
عشرت بعد از آن از ده است تا نود و نوزده و ده و پس  
فصل می دو باشد که است ل سی بر چهل و پنج و شصت  
و هفتاد و هشتاد و نود و از ارقام هر یک از  
نام یکه بر مینویسند از ارقام این حروف بر مینویسند از برای  
عشرت بعد از آن صد است تا نه صد و نه صد و صد  
پس فی رقم صد باشد که در است این صد و  
چهار صد و شصت و هفتاد و هشتاد و نود و صد و  
هشتاد و نود و صد و نود و صد و نود و صد و  
مقال بر وجهی که آن است که هر یک از این حروف و ارقام  
که ازین ارقام عدد گرفته شده اند بر ارقام است تا آن

هر یک

است سوئی اصل پنج که از ارقام غیر است است پس از  
اصول و اول غنیس اصل پنج است است  
اعداد و مقادیر خوانند و چون حروف بر مینویسند  
پس هر یک از ارقام این حروف بر مینویسند از برای  
عشرت بعد از آن صد است تا نود و نوزده و ده و پس  
فصل می دو باشد که است ل سی بر چهل و پنج و شصت  
و هفتاد و هشتاد و نود و از ارقام هر یک از  
نام یکه بر مینویسند از ارقام این حروف بر مینویسند از برای  
عشرت بعد از آن صد است تا نه صد و نه صد و صد  
پس فی رقم صد باشد که در است این صد و  
چهار صد و شصت و هفتاد و هشتاد و نود و صد و  
هشتاد و نود و صد و نود و صد و نود و صد و  
مقال بر وجهی که آن است که هر یک از این حروف و ارقام  
که ازین ارقام عدد گرفته شده اند بر ارقام است تا آن







شسته کرد و اما چون آنها محض منقظه اند اورا نقطه نهادن  
 عیب است و در اکثری از آنها بولم و ریختن سین و شین  
 و ضا و ضا و قاف را چون صغر باشد اینر نویسن برین  
 صورت رسته اند که کسی که بر این کتب نوشته کرد و در  
 باقی حروف را بطریق معروفی بنویسد که در خط مستدول است  
 و معروف است کنند بعد از آنکه نامی که این را قلم و الله بر  
 اعدا و در این کتب که در کتب بروج و ساعات و درجات و غیره  
 هر یک در بر یکدیگر با زبانی بس روزی وضع کنند مثلاً در  
 جبهه اول بگویم که کتب در قسم اول کتب مرتبه بروج است و دوم  
 بجهت درجه و سیم گفته دقیقه و قسم هر مرتبه که مرتبه است  
 باشد چنانکه در باب سیم شرح کرده و چون یکی چنان عشاق  
 افند که بعضی ازین مراتب بعد و در دنیا بدست بآید که مرتبه قبل  
 اورا درین مرتبه که نسبت باشد یا مرتبه اول که نسبت به مرتبه تحت  
 مستعد و نیز و پس بعد و پان این کلام آورده میفرماید که چون

مرتبه از مراتب اعلا که موصوفت بجهت آن چه ذکر کردیم که باشد  
 از غیر و در آن مرتبه صغری نویسنند بجهت خط آن مرتبه بر صورت  
 آنچه که صغر مرتبه شود و مراتب یکدیگر نوشته شوند مثلاً اگر  
 مرتبه بروج بی که صغری خط او بود از بعد و خالی باشد  
 تا غیر قسم درجه بروج عفا کتب و قسم دقیقه در  
 و صغری کتب که در این کتب که در این کتب که در این کتب  
 باب دوم در مرتبه اول کتب است و در این کتب که در این کتب  
 اجزاء است و در این کتب که در این کتب که در این کتب  
 تا در این کتب که در این کتب که در این کتب که در این کتب  
 سبعین مثلاً اول کل تا مساوی است بهان نقطه کمال است با کرده  
 اند و در این کتب که در این کتب که در این کتب که در این کتب  
 و در این کتب که در این کتب که در این کتب که در این کتب  
 وضع یکجا است با مرتبه که در این کتب که در این کتب که در این کتب  
 سیکه و در این کتب که در این کتب که در این کتب که در این کتب



اند و این سال قسری گویند آن بکر سال شعی و چون و در  
ماه نزدیک است بهت سیرا شب یکم چو بعضی مدت سیرا  
را در یک برج یکماه است که کرده اند و این ماه شعی گویند  
و آن دیگر ای ماه قمری پس هر یک از سال و شعی باشد قمری  
و هر یک ازین دو جمعی باشد که هر خفای نیست این در هر یک  
سه عدد و این هم و شهر و صفت یک عدد در هر یک باشد به غیر پس  
افق است شود و هر یک را در ضمن تواریخ بیان خواهد کرد  
این کتاب را که اما لفظ تاریخ در شرح تاریخ مظهر از او است  
که بعضی گفته اند عربی است تا خود که تاریخ بنام کرده و سکون را که  
چون که و شعی است و چون با تفصیل که ای از الله می باشد  
پس معنی تاریخ وقت از الله کردن چیست و بعد از آن  
وقت بود و بعضی گفته اند غضب تاخیر است چه آن نیست کردن  
آخر وقت است باول آن بعضی گفته اند که لفظ تاریخ عربی  
بلکه عرب و اصل آن است که در وقت وضع تاریخ عربی است

یکی از ملک علم بود در زمان عمر بن خطاب شریف بهم شرف شده  
و میان همه یکوشت که هر یک را حسابی است که از ماه روز گویند  
و چون گفت استمال آن شرح کرد صحابه را پس نداده و او را در  
معرب ساخته و تاریخ نوشتند و تاریخ بعد از آن است که در بعضی  
تاریخ و تاریخ بهر دو ماه و هر یک را که شعیار گویند که تاریخ روزی این  
است که از زمانه که بعد از آن بود و باو نسبت کنند و بعضی گفته اند  
که بعضی وقت حضرت است و اگر آن بوقوع حادثه  
در حوادث و با بکار اولی که در آن سال و غیره مضمون واقع شده  
باشد چون ظهور غنی یا دولتی یا طوفانی یا زلزله یا شال  
آن اینها را بنام آن زمانه تا چون ضبط اوقات حوادث دیگر که  
نویسند که نسبت به آن سید نسبت کنند و آن را تاریخ  
خوانند و آن نزدیک هر قومی چندی و گویا باشد چنانکه بعد از  
مقدم کرده و انشا ایام ساجی ساجی ساجی ساجی که بقایای چشم  
گویند در میان غنی و نام مشهور است از جمله هم رحمة الله علیه







و در جبهه ای غلظت یافته با آنکه مجامع و وقت قدح حرام بود ایضا البطلان  
 اوجب اذ امکان مطلق البید و در این است در حضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله که در حجب نام چوئی است و در شب از شیرین  
 تر و از زلف معینه تر که درین ماه روز دوازدهم و در آن  
 پیشین آب در بند باین سبب و هرگز در حجب نام کرد  
 اند و اصل بیت آن را شهر الله الاثم خوانده می زیارت  
 که درین وقت سکران زیاده از شهر دیگر بودی و بعد  
 سازه آت غنا بکوشش رسیدی و بچند دیگر گویند که چون  
 قتال حرام بودی قطع سراج بر خانه می تابان به ششم  
 بود و درین و از راق حجاب شیب کرد و در غیضا یفرق کلام  
 حکیم رمضان هانم بود و خود از مرض لاند به بعضی الذریع  
 از حجب قضا سوال و هجدهم بود و گویند سبب سینه آن بود که  
 درین ماه عرب سببه کردند ایضا لاشال الکلب و نیم  
 اذا انزلک للصيد با آنکه درین هجدهم ان سندی قیلا

اشال الشاق ذنبها الطلک الفحل ذو القعدة ماه و یازدهم  
 بود و در سبب آنکه درین ماه از محاربه و قتل و غزو و کوفتی  
 چون از جمله شهر حرام است و در هجدهم ماه و یازدهم بود و سبب  
 سینه آنکه درین وقت گشتند و اول و در روت جمال آن  
 بجهت آنکه بعد سال کمال نسرت و درین وقت نیز که بر جود  
 بعد از عدم و ایام هر یکی که آن عبارت است از تابه و غزوات  
 تمام حرم آفتاب که قریب بر روت جمال بود و تا غروب  
 حرم او که قریب بود بر روت جمال بعد از آن است و در شب  
 و گشتند با سبی و در هجدهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و دو  
 و زیاده و نه و تا نه ماه است و نه و گشتند و اینها  
 است تقریر و بعضی محرم شده است و سبب این حرف  
 چهارم میراث قدرت و سایر اوضاع او بنظم جندب  
 آفاق و بیان اینها موجب افت است جمال و لست قدر  
 شیرینی از جرم ماه را گویند و شب اول دوم و سوم و عرفان حرم







کمرشده و باز در کسب کمر از نصف نیاورد و از سی روز  
 و در ماه چهارم آن کمر را به نفع آن به مقدار حساب نموده اند  
 آنچه باقی مانده کمتر از نصف بود آن را به پست اندازند و کمرشده  
 و تا آخر سال برین قبیل بجا می گیرند و یکما به پست و در روز  
 و اگر کمر از نصف شبانه ندری می بود و منی بهین و در روز و پست  
 و پست شش ماه می گیرند و شش ماه پست و نه روز و در آخر  
 سال پست کمر می اندازند چون چهل و چهار دقیقه از روز و در پست  
 نیاورد و پست این است که در آخر سال پست و چهل و شش دقیقه  
 که محصل آن ضرب و قانی که گویست در عدد و ظهور بر سر آن و آنرا  
 فصل کنند خوانند و اما محاله آن سبب خوشی شبانه روزی است  
 و طریقی حساب را در جدول آوردم تا معلوم شود که در اول تری  
 کمر چه مقدار است و پست به نفع آن به مقدار حساب است و چنانچه

|     |     |     |     |
|-----|-----|-----|-----|
| سال | روز | پست | کمر |
| ۱   | ۱   | ۱   | ۱   |
| ۲   | ۲   | ۲   | ۲   |
| ۳   | ۳   | ۳   | ۳   |
| ۴   | ۴   | ۴   | ۴   |
| ۵   | ۵   | ۵   | ۵   |
| ۶   | ۶   | ۶   | ۶   |
| ۷   | ۷   | ۷   | ۷   |
| ۸   | ۸   | ۸   | ۸   |
| ۹   | ۹   | ۹   | ۹   |
| ۱۰  | ۱۰  | ۱۰  | ۱۰  |

در هر سال از نیاورد و سال از نیاورد و سال از نیاورد  
 و آن روزی که پست خوانند و آن در سال دوم و پنجم و دهم  
 و سیزدهم و پانزدهم و هجدهم و بیستم و یکم و چهارم  
 و هفتم و نهم و پست و پنجم بود و اینها را در لفظ **پست** می خوانند  
 و پست و پنجم یکبار و پانزدهم شش ماه و یکبار و در روز و پست  
 است **پست** و یکبار و پست و یکبار و پست و یکبار و پست و یکبار  
 قمری است و پست و یکبار و پست و یکبار و پست و یکبار و پست و یکبار  
 و اینها بعد از چهار فصل و در آخر سال کمری را به پست و یکبار و پست و یکبار  
 آن کمر سبب و نفس یکبار و روز پست و پست و یکبار و پست و یکبار  
 و نفس باشد و آن می است و چنانچه آن شش ماه و پست و یکبار  
 که محصل آن باز و پست و پست و پست و پست و پست و پست و پست و پست  
 که پست کمر نماند و در هر سال و در هر سال و در هر سال و در هر سال  
 تا به نیاورد و پست و پست و پست و پست و پست و پست و پست و پست  
 و در آن این روز را نیاورد و پست و پست و پست و پست و پست و پست و پست و پست

یا نماند



نصف است بعضی در سال شانزدهم  
کتابت کنند و یکسره در آن سال  
مس

|  |      |  |
|--|------|--|
| که در کعبه حبس کرد و اندک بعضی گفته اند که حبس آن آرد و آن سر است در | کعبه | که در کعبه حبس کرد و اندک بعضی گفته اند که حبس آن آرد و آن سر است در |
| که بریان بدن روزی است که   | کعبه | که بریان بدن روزی است که   |
| آورد و است چنانکه سرور   | کعبه | آورد و است چنانکه سرور   |
| بعضی میگویند است صفت   | کعبه | بعضی میگویند است صفت   |
| صفت از وصفی است  | کعبه | صفت از وصفی است  |
| در و این شود و به جای  | کعبه | در و این شود و به جای  |
| زمان حرکت بهر است  | کعبه | زمان حرکت بهر است  |
| شرایط است که است روز   | کعبه | شرایط است که است روز   |
| فرمود و اندک حرکت در   | کعبه | فرمود و اندک حرکت در   |
| آنکه بعضی دیگر است   | کعبه | آنکه بعضی دیگر است   |
| مجلس است بزرگ و این  | کعبه | مجلس است بزرگ و این  |
| آنکه تمام مردم آمدند و است   | کعبه | آنکه تمام مردم آمدند و است   |
| چنانکه عرب پیش از  | کعبه | چنانکه عرب پیش از  |
| برداشت چون آنرا اندک و اندک است                                      | کعبه | برداشت چون آنرا اندک و اندک است                                      |

کتابخانه عمومی  
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی  
تهران



وضع جایت منتهی در عرب پیش از بود و تا که علم پیش از این  
تاریخ استعلی بوده بعد از آن تاریخ عالم یک تنه است و در زمان  
حضرت مصطفی ص که عید و آنکه تاریخ حادث بود و یکی عید از حیرت  
جبرانی را نامی نهاد و اند اول را کشته الاون و دوم را کشته اهر  
سوم را کشته جبر و چهارم را کشته از غیبه محمد را کشته از اول کشته  
را کشته اکتینیس جبر را کشته اکتینیس جبر را کشته اکتینیس جبر را کشته  
نهم را کشته عیلت و دهم را کشته الواح و بعد از آن تاریخ  
منظر نهشته اند تا در زمان عرب غیب استینای وضع شده  
و آن چنان بود که ایروانی شهری که در پیش از این که عرب بود و در  
استخوان و گوشت که در جنب ثوابی صلوک آمده که محل استینای  
است عینیه که بنیان کدام است اگر من بعد از تاریخ استینای  
و در پیش از این اتفاق و اجتماع عرب بر آن شد که تاریخی وضع کنند  
بعضی از بود و در پیش از اسلام مشرف شده بود و در پیش از اسلام  
تاریخ این تاریخ است و در تاریخ رومی گردانده و در پیش از اسلام



بنده شکست اسام بود و با نبر در عهد سید نام بهر شرف اسام  
 شرف بودیم پس قوم منتبت ایشان لازم شمرده و چون  
 سید را نام در بخت گرفتند و دوم در گذار نه شمرده و از پنج روزه  
 است پنهان رویان است و ایضا منسوب است به پادشاه بکنده روی  
 که مالک مالک سید بوده است و اندک آنرا می شناسند و می نیر  
 گویند و اما می شود بر آن بخت پیران این است تیرن اول تیرن  
 اول هر کانون اول کانون آخر شب و آخر شبان یا بهر زمان  
 منور است و اول و منور در شب و شین مجرب است و بهر روزی در محلی  
 آورده است شین مجرب است و شاکه اصل این شین مجرب است و مجرب  
 او پس منور و اول که کم تیرن اول است درین زن در اول  
 میزان است و در در ایام آمد که تیرن و واقع شود و سبب این که  
 سید اسال در میزان گرفته اند منور نیست و سال است سید  
 شش و پنج روز بقی بود و بنا بر داده و نقصان این است  
 که سال بعد از این شش ایام است و شش حقی بکب در ما و

شهر

شهر و از این که شهر است و سید یکی بر عهد سید چهار و قیقه است  
 و چهل و پنج تا به و بر عهد سید که منسوب است بهر شرف سید و قیقه  
 و بر عهد سید این منبری و دوازده و قیقه و بر عهد سید سید و  
 و قیقه و شش شش است و در عهد و در عهد و قیقه و بر عهد  
 سید انوشیروان است که کانون ده و قیقه و چهل و پنج  
 و قیقه است اندک اول و دوم آن که در عهد سید تمام باشد اندک  
 عهد سید و سید و اجتناب که در قیقه این اندک پس برین قیقه  
 سال است شش حقی است سید سبب است و چهل  
 چهل و اندک بود اول منور و در عهد و دوم نامور و می  
 چهل و سید سید رفته و منور بهر سید و منور و قوت  
 با سید هر یک از تیرن و آخر و میان و خیزان و اول سید روز  
 بهر یک از ماهها و دیگری و دیگری و سید و کب  
 و سید باشد بنا بر داده و اما بهر این سید شش ایام است  
 و سید است شش حقی و این شهر و سید نیست و سید



چهارم معلوم شود و در شش ماه سلطه نماید و در هشت که سبب  
اینکه او هم ماهها در میان قریح گرفت اند معلوم نیست و در این روز  
دست چهار سال روزی تمام شود و این که هر هشت پس از آن  
در آن شبها افزاید و آن که در شب باشد سبب آنکه در هر  
شبها می افزاید آن است که بایم آن کمتر است از  
بایم باقی ماها و به گفته اند بخت آنکه آخر آن نزدیک باخر سال  
طبیعی است چنان در او فروخت است و بعد از این که در آن  
در او از ده سال است از وفات او و هر چند است که در این فیلد  
از وی و به آن صفات بسیار است که در هر روز آن گفته اند  
که اول بپوش پادشاه است که است و در آن بپوش در مجلس  
چند نهم میشود که وفات است که است و در آن بپوش در  
نیم جان مع آورده است که سبب این است اول سال هفتم است  
از بپوش پادشاه است که در آن سال از ولایت خود  
برون آمد و در اطراف عالم سیر کرد اما اکثر از متفقین است

این

که این تاریخ را به روز و سال بعد از وفات است که بنام او وضع  
کرده اند و به این سبب است این قول را حبش سازند و در آن سبب  
خدا که در حبش می نماید بخت آن که به نام است که بعد از  
وفات پادشاهی فرستاد نام او وضع کنند اما در سنجی  
بسیار بخت خوب این بختی آورده اند که قریب بوضع خبر  
میشود و آن چنان است که ملک است که در آن روز و زمان خروج  
کرده و هرگز نمی شود که در آن روز و زمان است و جمعی از پنهان  
که در آن روز و زمان است که در آن ساکن بودند ایشان را فرمود  
و فرمودی در روزان حضرت بر می خیزند و بپوشیدم میفرست  
که کنند و بنام او بخت کنند است که فرمودان را قبول  
کرده اند که بخت که در آن آمده است که چون هر روز سال از آن  
آن روز که در آن را ترک کنند و هر روزه که در آن سال  
رومی باشد آن را سبب است که در آن سال بپوشیدم سبب سال  
در آن روز سال نام خواهد شد و چون نام خود بنام بپوشیدم

چون











ایشی بخت بد کردندی آنجا ملک بملک بزد و در سیه و تاراج  
بنام او قتل کردند و آن روز نهم ربيع الاول سنه اصدی شهر محرقه  
بوده است و چون در زمان عثمان بن عفان این شهر عرب منهدم  
شده بود و کربش و بجا نمانده بود تاراج مذکور است اسبب آن  
مروارید گشت و بگویند که در علم استند یافت که قریح بنام او قتل  
شود و با هر دم تاراج فرس بنام او قرار گرفت و بد و شورش در این  
زمان این تاراج را بپیکر استمال کنند ایضاً سیه و بخت و  
رخ روزی بیکر گیرند چه آن قاصد و اول حال ستر و ک شده بود  
و در زمانه املاک آن روز و نه پس بپایان این تاریخ برود  
عجب شمی اصطلاحی باشد و نمک ستر و در وقت حال افزایند و در  
بود که در آخر کار افزوده شود چه دم از آن تاریخ مشهوره تاریخ عجایب  
است مان را ملک شاهی است و تاریخ محمد بن کریم  
سبب آنکه سلطان جمالی از بن ملک شاه بن ابی در سلطان  
بلوچه آنرا اصداف کرده است و اسمی مشهور این تاریخ همان اسمی

شهر برادر جردی است و از قبیل قبیله اسماعیلی شهر برادر جردی بقیده هم می  
سازند و شهر برین تاریخ را بدجلالی با یکی و سبب اتحاد اسمی  
آن است که در وقت وضع این تاریخ نزد انقباب با اول حمل  
در هجدهم فروردین ماه واقع شده بود پس آن هجده روز  
را که از سال مقدم بود بطریق یک و شش ازین سال اعتبار  
کرده اند و کسم فروردین تغییر نداده اند و باقی شهر را از هجده روز  
بسال نو که هشتاد سال این تاریخ شمسی حقیقی باشد و آن  
بجسری که بعد از سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و نه  
دقیقه و یازده ثانیه و چهل و شش نایله است و وضع تقویم  
از زمان سلطان ملک شاه اقبال برین تاریخ است و سبب  
آن است که بهر دو این تاریخ شمسی حقیقی باشد چنانکه در بعضی  
میزانده اند یعنی هجده روزی باشد که انقباب در نصف النهار  
از قعر در دریا اول برجی باشد از روزه شاعرین و غیره که در نصف النهار  
باشند و در تاریخ مقدم بود اما چون ایام کثرت انقباب از تاریخ شصت است



و جمهور استند که اول ورق از ورق بقیه اول باشد و ایضا  
نخستینند که بام ورق در بقیه مختلف شود بنابرین گفت که  
مرا می درین تاریخ سی روز باشد بی تفاوت پس برین اعتبار  
ماهها و شمسی اصطلاحی باشد و خسته ستره درین تاریخ باشد  
آخر هفت در ماه افزاید بخلاف تاریخ فرس که بعضی در  
آخر ماه افزاید و بعضی از آخر هفت در ماه و در هر چهار سال یک  
بار سال کمزد که در کسر باید جبرج شود و از خسته افزاید و اگر چه  
خوانند و سبب نزدیک سال است از ربع و به استقرار معلوم  
است که چون شش بار در هفت بار به چهار سال یکبار باشد  
بیج سال باشد و اول فروردین ماه که اول سال است و از فروردین  
ساعتی که گویند روزی باشد که قیام در نصف النهار آن روز در  
درجه اول حل باشد بشرط آنکه در نصف النهار مقدم در حوت بود و  
سبب این تاریخ یک ملک شاهی است که تکیستند که  
در عصر سلطان ملک شاهی در حکامش حکم عمر خیرم و در آن

عبد الرحمن خازنه و غیره تا بودند و سلطان این فرمان فرمود که بنام او  
رصدی بکنند چنانکه یکبار یکبار شورت بن از غیره نموده بعد از قیل  
و قال آتانی بر و شورای ترجیح داده پس بعد از عرض نمود که که  
ایمانی که رصد تمام شود و سال است و ما را معلوم است که عمر آن  
کند و بران اعتبار که رصد تمام شود چون در حرکات که اکبر  
بر در ایام شاه و تنهای خوش باشد و تا جرم حسین و چو  
برصد و یکبار یکبار سبب این تاریخ که در آن تاریخ بر منقح کرد و  
نقد عیث شود پس در آن است که چون سبب حکم  
تاریخ فرس که شغل برین است و اول سالها مختلف شود و یک  
سلطان نایدی وضع کنیم که اول آن هفت و یکم و سبب  
و بعد از زمانه شمر شود و باین سبب اسم پادشاه ابد الله هر شقی  
باشد پس چون سلطان برین امر رضی کردند تاریخ فروردین  
سال شقی حقیقی حاشیه بنام سلطان کردند و حکام با طراف و  
نوشته که بچنان بعد از آن تقدیم باین تاریخ و وضع کنند و در



اول فروردین ماه این تاریخ از نوروز دهنده چه در وقت طالع باشد  
 از سر گرفته شود و چون در آید که شبیه بچوت بعد از نماز است  
 و چون چرخه روز از نوروز و بنا به فرم بصری که مذکور شد  
 در صحن وضع تاریخ کس کرده بودند بعد از این تاریخ پنج  
 ملک شاهی ششبار رفت و در فروردین ماه نام شهر این  
 تاریخ یعنی تاریخ در بنده مذکور چون در بنده ششبار و اند  
 از تمام اعدای این است و پس ملک بکر ماه و ملک  
 دوم ماه و ملک بکر العیس تا آخر که ملک ایام فرس یا سالی بود  
 است رسم قدیم است و درین زمان در جدول نویسنده که در  
 میان بزرگترین شغل باشد بعد از این باید داشت که در بنده ایام فرس  
 نام شمس و در روز و درق شایع و بنده که در بنده ایام فرس  
 باقی کافی باشد بنده و در روز و ماه ملک شاهی بزرگ و بنده بزرگ  
 دیگر بنده شمس و در روز و درق شایع و بنده که در بنده ایام فرس  
 باشد بنده یعنی که بنده و آن دیگر بنده بزرگ و هر یک از بنده است

این و در فروردین ماه این تاریخ از نوروز دهنده چه در وقت طالع باشد  
 از سر گرفته شود و چون در آید که شبیه بچوت بعد از نماز است  
 و چون چرخه روز از نوروز و بنا به فرم بصری که مذکور شد  
 در صحن وضع تاریخ کس کرده بودند بعد از این تاریخ پنج  
 ملک شاهی ششبار رفت و در فروردین ماه نام شهر این  
 تاریخ یعنی تاریخ در بنده مذکور چون در بنده ششبار و اند  
 از تمام اعدای این است و پس ملک بکر ماه و ملک  
 دوم ماه و ملک بکر العیس تا آخر که ملک ایام فرس یا سالی بود  
 است رسم قدیم است و درین زمان در جدول نویسنده که در  
 میان بزرگترین شغل باشد بعد از این باید داشت که در بنده ایام فرس  
 نام شمس و در روز و درق شایع و بنده که در بنده ایام فرس  
 باقی کافی باشد بنده و در روز و ماه ملک شاهی بزرگ و بنده بزرگ  
 دیگر بنده شمس و در روز و درق شایع و بنده که در بنده ایام فرس  
 باشد بنده یعنی که بنده و آن دیگر بنده بزرگ و هر یک از بنده است







گویند این است سنه اولی که در آن کائنات بدو و پنجش کرده اند  
 و پنجش طریقی نام نهادند و پنج فصلی را که در آن  
 چه هر یک این پنج فصلی اند که گویند که در آن باشد ازین  
 برج و اسامی برج که نامند ازین فصلی که در آن باشد  
 بر خطه البروج و در آن که اگر کواکب ثابت که در وقت  
 محاذی آن تمام بوده اند با عدت است این است حل  
 فرد اجزاء - سرطان - اسد - سنبله - میزان - عقرب  
 و شمس جدی - و در وقت انحصیل صورت برج بر آن  
 پدیدان شود آن که کسی گوید چرا عدت برج بنابر قمره  
 از قمره عدت است اینست چنانکه عدت حل باشد عدت  
 نوز و یک از آن که در وقت کواکب که بعد از آن حل در جدول  
 بر رقم مرقوم است اول برج مرقوم درجه سیم دقیقه پس اگر  
 عدت برج بنابر قمره یکده مرقوم باشد تا طرقت کواکب از آنجه  
 است یک برج بنابر قمره و خیال نماید که در کواکب در قمره

درج

درجه سرطان بود این صورت مرقوم خواهد بود پس در جدول  
 کواکب که در چهار برج و ده درجه از اول حل آورده است  
 و حال آنکه شمس برج و ده درجه است و تا آنکه در هر یکی از کواکب  
 از قمره است از خطه البروج که محصور باشد میان دو نصف بخار  
 از دو دایره عرضی پس در وقت کنند یکی از قمره  
 کنند و هر یکی را در جدول پس مجموع در جهات کلی سجد  
 و وقت باشد که اقل عددی است که از آن کمره مخیر شود آن  
 سبع و درجه در وقت یعنی با بر زمان است چه آنکه سجد  
 علی هر یک از اینها صاف باشد که دو و ده چنین هر درجه است  
 و دقیقه و هر دقیقه نیست تا به وقت کنند و یکده اینها پس  
 وقت اول خبر کل باشد وقت دوم خبر جز وقت سیم خبر جز  
 و یکده اینها چنین و شمس و وقت در این مرقوم بود است که در  
 حساب قمره و در قمره عدت است که از آن کمره بدون می آید  
 اقلش و شمس و سبع و مع به است و در آن مرقوم در ایا او



بدست تحریر است اما کوکب بدو دهنده سبب است و ثابت چه  
 اگر در حرکت نشد و در جبهه او در آن ثابت  
 گویند و الاستی که در سبب است و بین بقیه اولی مثل  
 که بود است و در سبب است و در جبهه او در آن ثابت  
 بیستم چهارم مثل که در سبب است و در جبهه او در آن ثابت  
 پنجم ششم چهارم که در سبب است و در جبهه او در آن ثابت  
 با و در سبب است و در جبهه او در آن ثابت  
 حرکت شبانه زورنی بر که ام را بخوبی حرکتی جبهه از سبب  
 بشرق غالب و در سبب است و در جبهه او در آن ثابت  
 انظر که اثبات کرده اند چه بنا بر اصل ایشان که سبب است  
 با حرکت منقسم است و اینها محال است که کوکب در فلک  
 بطریق ای در آب حرکت کند به خرق الاستیام و ایشان  
 بر فلک در نیست و فلک زحل فوق همه است و در سبب است  
 هر کوکب بر زمین که فوق فلک کوکب است که بدو است بطریق

بکوان

میکر است

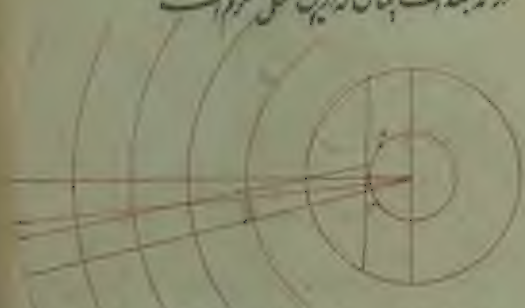
اینها که در سبب است و در جبهه او در آن ثابت  
 در جبهه او است مثل فلک کوکب که در سبب است  
 و در جبهه او است و در سبب است و در جبهه او در آن ثابت  
 زحل در سبب است و در جبهه او در آن ثابت  
 بر زمین و در سبب است و در جبهه او در آن ثابت  
 فلک کوکب که در سبب است و در جبهه او در آن ثابت  
 این فلک معلوم تر از آن است که در سبب است و در جبهه او در آن ثابت  
 است که کوکب در سبب است و در جبهه او در آن ثابت  
 بر سبب است و در جبهه او در آن ثابت  
 که سبب است و در جبهه او در آن ثابت  
 سبب است و در جبهه او در آن ثابت  
 که سبب است و در جبهه او در آن ثابت  
 و در سبب است و در جبهه او در آن ثابت  
 و سبب است و در جبهه او در آن ثابت

دیگر

ثابت شده



نقشه از آنکه بعد است چنان که درین شکل معلوم است



و بعد از آنکه از این باریزه را در فضا قرار می‌دهیم پس این طریق  
 نیز معلوم شد که شمس فوق قمر است و در شمس از کوه شمس بوده  
 و در کوه کوه که درین فضا قرار می‌گیرد و در شمس قرار می‌گیرد  
 از غایت صغر باریزه پس ازین محسوس شد که فلک شمس در تحت فلک  
 می‌است لیکن این طریق معلوم شد که فوق فلک زهره و در  
 یا در تحت ایشان یا در همین است این جهت اختلاف نظر در زهره  
 و عطارد و مشتری است زیرا که گفته که زهره اختلاف نظر از مشتری  
 و مشتری است از تحقیق معلوم است که آنکه زهره در وسط و مشتری در نصف  
 النهار و مشتری در نصف النهار و مشتری در نصف النهار و مشتری در نصف النهار

در

خبر می‌دهد چه که در یک روز از قمر است از زهره و مشتری  
 پس این طریق معلوم شد که در فضا قرار می‌گیرد و در شمس قرار می‌گیرد  
 که شمس در وسط است باشد استغناء از فلک من  
 حسن الترتیب کائنات و علتها و فیه در سطحها و در فضا  
 که کوه باریزه در قمر است و در فضا قرار می‌گیرد  
 پس باید که در میان عطارد و مشتری باشد و در فضا قرار می‌گیرد  
 فضا که از این است که الله تعالی می‌فرماید که کوه باریزه در کوه  
 که از باریزه در فضا قرار می‌گیرد و بعد از آنکه شمس از این طریق  
 از زهره است باید که میان زهره و مشتری باشد چنانکه گفته شد از  
 آنکه در فضا قرار می‌گیرد و در فضا قرار می‌گیرد و در فضا قرار می‌گیرد  
 فضا که از این است که الله تعالی می‌فرماید که کوه باریزه در کوه  
 که از باریزه در فضا قرار می‌گیرد و بعد از آنکه شمس از این طریق  
 از زهره است باید که میان زهره و مشتری باشد چنانکه گفته شد از  
 آنکه در فضا قرار می‌گیرد و در فضا قرار می‌گیرد و در فضا قرار می‌گیرد







مرسومه در رتبه است و پنج باشد و این نجوم اکثرین که کلب است  
 مرتبه ششم که در هر مرتبه از قدر و شرف و غیره گویند و هر قدر  
 است مرتبه باشد اعظم از وسط و کمتر پس رتبه کلب چهار  
 بود و فضل هر مرتبه بر مرتبه بعد از او قدر است یک اوسط قدر سادس  
 بود و آن چه از تفاوتی قدر سادس بود آن را بقدر و شرف گویند  
 و آنرا اصل که کلب مرسومه است و پنج کلب که اینان بجای  
 گویند که کلب اول است اگر چه مرسومه و آنرا باید آن را قدر  
 بنام است پس اعظم که کلب است اعظم قدر باشد و کمتر صغر قدر سادس  
 و از بزرگ و صغر یعنی این که کلب چهل رتبه است صورت تکمیل  
 کرده اند بنحی تمام و بعضی آنرا در میان پنجاه و هفت و کلب ازین  
 که کلب بخشین بن مرسومه و هفت یعنی بر خطی که این مرسومه  
 از آن خط و متوسط میشود یا در میان این خط و آنرا کلب  
 و فضل این مرسومه گویند و چون خواهند که ازین کلب خبر دهند گویند  
 که کلبی که بر سر فلان صورت است یا بر رتبه است یا بر رتبه است

و پنج کلب است و صد و پنج کلب و یک بر این مرسومه است و اند  
 و اینها را کلب خن و مرسومه گویند و چون ازین کلب خواهند که  
 کلبی که خبر دهند گویند که نزدیک یا دور است فلان صورت است  
 یا بقرب و ذنب فلان صورت است برین و ازین مرسومه چهل و  
 هشت کلب است و یک در جانب شمال است از خطه البروج و  
 آنرا در جانب جنوب و در از در بخش منطقه و حواله آن که  
 مرسومه برین و در از در کلب اند و اینها یک یک از مرسومه بر چهل  
 یا در کلب و کلب مرسومه یک یک از مرسومه کتب اگر چه مرسومه است  
 است و بعضی مرسومه است و بعضی مرسومه است و بعضی مرسومه است  
 و بعضی کلب را بعضی باشد و بعضی مرسومه است و بعضی مرسومه است  
 ششم اول مرسومه که بعضی عالم از دیگر است **بنام المرسومه**  
 و دوم **بنام المرسومه** و هر یک هشت ستاره اند و چهار رتبه  
 است گویند و سه را که بر اول اقصیه بنام و بعضی ازین مرسومه  
 و بعضی مرسومه است که در آن اول و اول **بنام المرسومه** گویند

فصل





دودست که اگر فرقی در بینش  
 از آن که در کوهها و جنگلها  
 می بینیم و او را بگویند دودست  
 در رویشی از یک باین چه که گویند  
 اند لعلین خوانند و چه هم صورت **قطره لعلین** است و از آن  
 دودست که اگر فرقی در بینش  
 از آن که در کوهها و جنگلها  
 می بینیم و او را بگویند دودست  
 در رویشی از یک باین چه که گویند  
 اند لعلین خوانند و چه هم صورت **قطره لعلین** است و از آن

دودست که اگر فرقی در بینش  
 از آن که در کوهها و جنگلها  
 می بینیم و او را بگویند دودست  
 در رویشی از یک باین چه که گویند  
 اند لعلین خوانند و چه هم صورت **قطره لعلین** است و از آن



دودست که اگر فرقی در بینش  
 از آن که در کوهها و جنگلها  
 می بینیم و او را بگویند دودست  
 در رویشی از یک باین چه که گویند  
 اند لعلین خوانند و چه هم صورت **قطره لعلین** است و از آن



دودست که اگر فرقی در بینش  
 از آن که در کوهها و جنگلها  
 می بینیم و او را بگویند دودست  
 در رویشی از یک باین چه که گویند  
 اند لعلین خوانند و چه هم صورت **قطره لعلین** است و از آن



شماره

[illegible]

و مؤخر او بطرف مغرب و دو پا بر طرف جنوب خمفت شده است  
 بطرف مؤخر خود بنوعیکه کسی پشت بپنجاه دو کواکب و بنزد او  
 خارج پنج دوم صورت **قور** کاور بر آن که او را کف و دو کواکب

[illegible]

۳

و موخر او بطرف مغرب و دو پای بطرف جنوب صفت شده است  
بطرف موخروا بنوعیکه کسی پشت بخمار دکواکب او نبردانه  
خروج پنج دوم صورت قدر کاهور اما نه که اور گنفل شود

یعنی در ستاره ماه یک خندوست در تقاطع نجومی باشد  
در انفرادایارود درین حدوی افق منتهیست  
این حدوسنه از او قریبی مقدار سه شصت  
و چهارصد را دکنده دارد و اینست در نظران  
کریده به حساب او میرشد

شبه اوزد اخوانیه نشسته راست  
افزوننده اکثر در طبع کیسه بوداز آنست  
فردرست

[illegible]















المکمل و مفصل  
که بنطقه البروج نزدیک است صورت **قطب جنوبی** است

[illegible]

جوانی را خانه که مجری او را و پایی است و دل چون دم مرغ  
کواکب او چیت و دودست از انچه دو کواکب بر دوش  
دم او است مقدار دین از یکدیگر دور است و هر یک  
دینش طبع خود کوبند و آن دیگر را که اغیر است و نه تعلق  
شمالی و دم صورتش **بهار** است و حرم او را قرار  
خوانند و جزا نیز گویند چنانکه در کتب مذکور است

100

عرب دوازده ستاره است نجم صغیر از اکبر نزدیکتر است



روزہ بردن بال صورت چہ روز و نہایت اور الکلیہ نیز  
گویند کہ گوشت و کب سب خارج بارزہ از جگر گوشت و کب گوشت  
کلب کے روستہ ترین گوشت ثابت است و اور اشعریانی خوانند چہ  
بجانب میں است و اور انہا کلبہ نیز گویند و گوشت خوردہ نزدیک  
اور بقدر کسر گوشت کہ او را از نرم بانی خوانند ششم صورت کب



از کتب خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
تجدید و ترمیم شده است  
شماره ثبت کتابخانه: ۱۳۰۰/۱۳۰۰  
تاریخ ثبت: ۱۳۰۰/۱۳۰۰

[illegible]



است و آن دو ساروست یکی را که در شش زینت شریفش گویند  
 بجهت آنکه خطیب او بجانب شامی است و آن دیگر را که بقدر رو کند  
 از او دور است فرزندش می خوانند و به شصت و این دو ساروست  
 بطرف شام است او است شعری باین وندم او و در شش بر بانی  
 و شامی را غنفا گویند و از فرزندش شامی است که شمعان خوانند  
 سهیل اند و میان سهیل و جوز از شامی است و او به شصت و سهیل  
 پشت جوز را بکشت و بجانب جنوب گرفت و شعری  
 بامنی از غنفا که از بزم بگذشت از جهت او را بگویند  
 و شعری شامی چندان بر مقدار رفت بکرات که چشمش پوشیده  
 شد از پنجهت او را غنفا کشند چون غوغا در ریخت  
 فرو بپوشید ن چشم است بضم صورت **مغنی**  
 است که کشن را مانده چندین کوب است ازین کوب  
 بید که معروف و مشهور است بر لنگر کشی است

است



هشتم صورت **تجلی** در می را مانده و راز و بار یک



کبریا عظمت مراد چهار کوب متعارف است بین طب لای شوی

در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است  
 در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است  
 در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است







کہ مطلق ہو اکب

ملک

مختار

شش

شک

ملک ایریہ

بنمود که درستی آنها

والله اعلم

در این فصل

بسم الله الرحمن الرحيم

و اما با هر دو کتاب

کتاب ہمارے

کتابت میرزا ابومحمود

انصار محمد رسول الله

۱۸۸۸

17

91.

10

۵۴

20

三

سید

٤٤

۱۱

10

3

乙

U

...

2.

6



محاط اول را متحرک و می گویند دوم را متحرک و می گویند در وقت حادثی ازین  
 اوج بود و غلطش از جانب بعضی در وقت و غلط قوسی بر عکس  
 و بجهانی باین سبب گویند که چون بعد از افزای هر دور  
 منطبق خارج مرکز سازند مثل تمام شود و شش می بود و در  
 سمت مغزق در شش خارج مرکز چنانکه سطح اول و سطح  
 خارج شده است به نقطه و گویند که بعد از این  
 دو فلک دیگر است اول خارج مرکز و در شش مثل است چنانکه  
 در اقیانوس بگویند الا انکه منطقه این فلک در سطح منطقه  
 مثلثات خود می نشیند بلکه مقاطع اند با شایان دوم و در  
 وان فلکی بود و سمت در شش خارج مرکز بهمان نوع  
 که اقیانوس در شش خارج مرکز خود و گویند که در  
 مغزق است چنانکه سطح دوم بر سطح گویند که نقطه است  
 کرده است و فلک خارج مرکز را در غیر فلک شش حاصل خوانند و در  
 غیر از مثل سه فلک دیگر است اول و در وان فلکی بود

منازل

منوالی ازین در جوف مثل چنانکه سطح مذکور او محاسن  
 سطح منقرض است و سطح منقرض او محاسن عالم کون و فساد  
 این فلک اگر چه با مثل منقرض است اما منطقه هر یک  
 مقاطع آن دیگر است بر دو نقطه که در آن عقد بین گویند  
 و فلک مثل را در غیر فلک چون هر نیز گویند دوم حاصل  
 در شش و این چنانکه حاصل سائر گویند در شش مثل  
 حواله منطقه این فلک با منطقه با منطبق است  
 سیم تدویر و ان مغزق است در حاصل بطریق  
 بطریق تدویر باقی گویند که یکی منطقه این  
 فلک را در داخل و در سطح منطقه حاصل بود و  
 سائر گویند و عطر در نیز بعد از مثل است  
 فلک دیگر بود اول تدویر و ان در شش  
 مثل بود و بطریق حواله در مثل است خود منطقه  
 مقاطع منطقه مثل بود و دوم حاصل و ان



درخت بر بود چنانکه بر درخت مثل منطقه  
 در سطح منطقه بر بود و سیم نه و بر بود و درخت  
 حامل عا المسم و هر یک ازین دو کوکب نیز علی المسم  
 منفرقت در نه و در خود و از آنجا که گفتیم لازم می آید  
 که عطار در ادواج باشد یکی مشترک میان مثل و بر  
 و از ادواج حامل بر خوانند و یکی مشترک میان بر و عطار  
 از ادواج حامل خوانند و دو حقیق میان طریق و نیز  
 و در چهار منقسم باشد دو در مثل و دو در بر  
 صورت افلاک نیز کوکب مثل برین کوکب است تا در



و تقویم کوکب عبارت از بعد موضع است از اهل  
 یعنی قمری است از منطقه المروج میان اول مثل و موضع کوکب  
 تا اولی بروج و از اول کوکب نیز گویند و مراد از موضع کوکب  
 و چون طرف علی بود که در مرکز المروج کوکب کند و در افلاک علی  
 شود و اگر کوکب منطقه المروج بود و الا نقطه تقاطع و هر طرفی  
 بود که بطرف منطقه کوکب کرد و منطقه المسم بروج این تقاطع  
 که اقرب بود و طرف منطقه کوکب بود این خط را در عرف اقل  
 خط تقویمی گویند و هر کتی که کوکب با حرکت این



قوس را قطع کند حرکتی و حرکت تقوی و تقویم و هم شمس بعد از  
 بدو اول این مشهور و نتیجه تقویم کوکب است پس بدین ترتیب  
 سیاه و زرد و ابتدا کوهشند بدین که اشهر و زرد و اشرف و زرد  
 کوکب است پس بقدر جدا شمس و افکار و انبساط و خورشید  
 باحوال قمر حسی است پس از سایر کوکب است پس بقدر خورشید را  
 ابتدا از منی تیرتیب افکار سیاه و زرد و هم هر یک از  
 دست خطی که بر فوق جدول شایسته مصحح نویسنده و در  
 هر کوکب موضع ان کوکب از فلک البروج یعنی شمس  
 قوس تقوی کوکب از منطقه البروج در نصف النهار  
 روزی از ایام سیاه و زرد و توابع از ایام زرد و زرد  
 نامعلوم شود که هر نصف روز تقوی کوکب چه مقدار است  
 و نسبت نصف النهار از سایر اوقات بدین است که  
 بقدر تقویم سیاه و زرد و زرد است چنانکه در باب  
 ششم معلوم کرد و به رقم اول رستم برج یعنی رستم اول

این رقامت موضوع باشد بجهت برج و ان هر که از یازده متجاوز  
 کند و چه اگر ده از ده شود باول محل اشغال کند و در هر  
 کمره شود و رقم صفر در ان مرتبه مثبت شود و رستم دوم  
 موضوع باشد بجهت درجه و ان هر که از رست و نه زیاد نشود  
 چه اگر سی شود از ان مرتبه ساقط کرد و در عوض ان یک برج رستم  
 این زیاد شود این را رفع گویند و رقم سیم موضوع باشد  
 بجهت دقیقه و ان هر که از پنجاه و نه گذرد چه اگر بشت رست  
 از ان مرتبه ساقط کرد و در مرتبه با قبل خود مرفوع شد  
 یک درجه اضافی رقم ان بدین شود و مرتب تقویم کوکب  
 و قمر از دقیقه زیاد و نه باشد الا نادیده باشد که در چند  
 روز متوالی کی ازین رقامت مکرر شود سبب آنکه مقدار حرکت  
 کوکب در ان ایام در غیر مرتبه ان رقم مقدور نشود و در هر  
 از این ایام از او از روز یا بجهت تخفیف کثرت ان نادیده روز  
 اول و آخر نویسنده چنانچه پیش از ان گذارند تا مرتب بشود



چه اگر شالی نباشد، بیکه رقی از مرتبه دیگر انجا نوشت شود  
نظر از این مرتبه افتاد و کند و بقی مراتب باین سبب  
کرو و دوگاه باشد که زیاده از یکم در چند روز متوالی مکرر شود  
و باین سبب کفایت کند.

ایشان مرا از سیر است اینجا مذکور گویند که  
کشت او در یکی و ده از دور گویند تفاوت است از یکدیگر  
از فکال البروج تا معاد است و از بهر این نقطه و بر جبهه  
معلوم شده است که دور است مثالی که اکسیتار بنام  
المدت ایاکس که تفاوت دور است و محو نیست پس  
بواسطه این تفاوت مدت دور خطی مگر گویند که  
فی تحقیق متشابه اگر گشت و از حرکت و خط گویند که  
سجادت دور تحقیق آن گویند مظهر داشته و توجیه نیست  
که در آن اوقات مذکور دور تحقیق ازین دور که کمتر  
و که بیشتر نیست غیر این که اقباب در مدت یکسال دور تمام

کند

کند تحقیقا چه سال شمسی چنانکه سبق ذکر یافت عبارت از دور  
اوست و برقی را دوری روز تمام کند تقریباً بقدر سالیانه  
متکثر است و در بروج بسبب سرعت و بطو حرکت او درین زمان  
بجای سیر یک جبهه مدان الشیخه کشت اقباب و بروج طی  
و نازده ساعت و در دوری دیگر نوزده ساعت نیم تقریباً  
و در جوی اسی دیگر نوزده ساعت و در سرطان سی و یک روز  
و ساعت و در اسدی یک روز و پنج ساعت و در سنبله یک روز  
و نوزده ساعت و در میزان سی روز و شش ساعت و در  
میت و در روز و نوزده ساعت و در قوس پست و در روز  
و نوزده ساعت تقریباً و در جدی پست و در روز و ساعت  
و در دلو پست و در روز و شانزده ساعت و در حوس سی و  
دو روز و دو ساعت و با جهاتی شمسی تحقیق عبارت ازین است  
و تقریباً شش و درین زمانه شود مگر در مدتها بعد و بعد از آن  
درین تمام شبها نوزده ساعت و در دور که در پست است



روز و شش روزی تمام کند تقریباً و بقیه از شش کمتر باشد  
 و قیقه ساعتی لیکن چون تفاوت آنست که قیقه تقریباً کمتر باشد  
 و بری را در بیشتر از دو روز و کمتر از سه روز تمام کند بقیه  
 و بطور اسیر او که باشد که چون در حدود نسیب سرعت بود  
 و در دو روز یا کمتر از دو روز باشد که کمتر از یک ساعت بری تمام  
 کند و در حال تقرب سی سال دور تمام کند قیقه تقرب بسبب  
 که دور در وسطی و بقیه تقرب است و در حال فرج و دور در وسط  
 ساعت و پست و یک قیقه است و هر دو از سال درین باشد  
 سال شمسی است و از ماهی روز و بری در دو سال و نیم  
 تمام کند تقریباً قیقه تقریب در پنج دو وجه دارد یکی آنکه  
 زمان دور و مساوی بر عدد و برین وقت کرد و پست و حال  
 او که است او در هر بری بقیه بطور سرعت سیر او متفاوت  
 و دوم آنکه بر تقدیر مساوی یک است چون مدت دور و پست  
 خارج است او در دو از جسم تقریبی باشد و شتری

دور و در تقرب دو از دو سال تمام کند و بقیه تحقیق است  
 دور و وسطی او یا از دو سال و دو ماه و سیزده روز و پانزده  
 ساعت و دو قیقه است و بری در یک سال تقریباً و دو قیقه تقریباً نیم  
 است و در پنج دور و در تقرب یک سال و دو ماه و نیم تمام کند و  
 تحقیق مدت دور و وسطی و یک سال و دو ماه و پست و یک روز و پست  
 دو ساعت و پنج و قیقه است و بری را در یک ماه و نیم تمام کند  
 چون سیر او در یک سال است و منویم در حال سرعت  
 در شش پیل روز یا نه که کمتر بری را تمام کرد و هر یک ازین  
 دور و در تقرب یک سال تمام کند قیقه تقرب که نظر بدو و تحقیق  
 ایشان باشد و الا دور و وسطی است و میت و چون است  
 موسی و اسیر شدند از هر بری را در پست و شش و وقت  
 تمام کند و عطا در شانزده روز تقریباً قیقه تقریباً نیم است  
 که هر یک ازین دو کوکب که باشد که در سرعت سیر تقریباً  
 مدت بری تمام کند لیکن در عطا رو مقدار کمی بکروز رسد و یک سال



استقرافه و نیم زهره و حال سرعت سیر در وقت ظهور و زو کسری بری  
 تمام کرد و قید سرعت درین سر کوب نیز نیست که گاه باشد که در  
 حال حرکت سیر و برمی باشد و در حال بطور بری و تفاوت میان  
 کشت ایشان درین دو برج بسیار است بخلاف طلوی که در وقت  
 کردن بری هم نمی شوند و هم سریع و چون چنین باشد تفاوت میان  
 سر ایشان در دو برج اندکی بود و قید تقییم در مدار و نسبت  
 فقط آنکه فنی طلوی و فنی فصل کرده چه او را در وقت حرکت  
 میراث و زمان کشت او در بر چیکه در آن راجع و سریع کرده  
 متفاوت و زمان کشت او در بری که در آن تقییم و سریع کرده  
 بکثری بخلاف برج و زهره که بیش از در وقت سرعت نیست چه  
 سرعت عبارت از زیادتی حرکت طلوی کوکب بر حرکت طلوی  
 چنانکه بعد ازین پایه و حرکت جمعی ایشان در برج وقت حرکت  
 و طلوی نیز پس قید سرعت سیر در ایشان کافی باشد  
 و اینده زهره را در قید تقییم و احوال شده گفت که انرا

در وقت بیانی تقییم کنیم و در مدار و با تخریزی لیکن بر تقدیر که  
 سرعت کوکب اعظم باشد از آنکه در مقام برج بود یا در بعضی که  
 اگر خدای تعالی باشد تمام برج قیست تقییم در هر دو کوکب نسبت  
 خواهد بود و کوکب تمام به دو رده در پست و چهار پست  
 حال تا کم کنند و بری در دو رده از حال که در برج نیست  
 چهار پست است بر عدد و برج و درجه را در وقت و شش سال  
 که خارج قسمت و منتهی اوقات بر عدد و درجه است بری  
 و در تقییم نشان مالیت که هر خارج قسمت است و هم  
 بجهت سهولت اسقاط آن کرده است بر از آن سه قیسمتی  
 اند که یک حرکت ثوابت را بحسب اعداد مختلف یافته اند  
 و قدره مثل وسطه و ربع او قیسمت آن بوده است که از  
 غیر هر که یوریه حرکتی دیگر نیست و لحظه اسناد آن حرکت  
 همین کرده اند و چون نوبت با خبر رسیده است فنی خواهد  
 قریب بنقطه را رصد کرده و در ایشان حرکتی در وقت از غروب



بشرق یکین از غایت قوت برکت ان مطلع شد و تبعد ان  
 بطریق و نالوس بطریق دقیق چون مرتب این مرشدند  
 ای ایشان برقرار گرفت که در هر صد سال درجه قطع کنند  
 و جمعی از متاخرین مثل ابن لایح و غیره در تحقیق مطالب تصانیف  
 تمام نمود و گفت که در هر هشتاد و سال درجه قطع میکنند  
 موافقت با آنچه محقق طوسی و سلطان مغفور در احوال خود  
 یافته اند اما محققان و جاهلی که در زمان مومن خلیفه حرکت  
 کرده اند نسبت که در هر شصت و شش سال درجه قطع میکنند  
 و یکم فضل محی الدین مغربی که از را صدان مرآت حد  
 کوکب را مثل عین الشوری و قلب القدر رصد کرده مطابق  
 یافته است با آنچه در زمان مومن یافته اند و اعلم و هم برین  
 قول است و هر یک از خدای تعالی که می بیند و می شنود  
 توانی حرکت کنند و گاهی راجع بعضی بر خلاف توانی  
 کنند و گاهی بعضی ساکن نمایند چه اگر مقدار تقویم کوکب

ایک نصف النهار بیشتر از نصف النهار سابق بود مستقیم  
 باشد و اگر کمتر بود راجع و اگر مساوی بود مستقیم و آخرت این  
 نوع که تقویم در کوکب معلوم و در هر هشتاد و شش سال  
 چون برین سبب است نسبت است یک ش با نوزده و اگر حساب  
 در دو نصف النهار متوالی بر یک دقیقه باشد ان وقت نوزده  
 یک بعد از نصف النهار اول از ان دقیقه بگذرد و در ان  
 شب نوزده راجع با مستقیم گردد و در نصف النهار ثانی همان  
 دقیقه بود و کند و در حوالی صبح و بخت و تمامت بعضی بعد از  
 انصاف اصدالی این و قبل از ابتدا ان یک دقیقه شود چه در  
 حرکت مقرر است که در این حرکتین مختلفین فی الجمله سکونی  
 منحنی است و شش از شرق و شش کلام چهار مرتبه از تحقیق  
 و آنچه ان منحنی است پس میگویم که چون دو خط از مرکز عالم  
 خارج شود و از جانبین تدویر نماید و شود منقطع و تدویر  
 برین دو نقطه مناسب بدو قسم مختلف منقسم شود و اعلی



و اما قسم علی اعظم نماید از اصل و فنی نماید که قوسهای مساوی  
 از قطعه عیسی تدویر آنچه مذکور است اولیست اعظم نماید از آنچه  
 بعد است و همچنین قوسهای مساوی از قطعه عیسی آنچه اولیست  
 بخصیض تدویر اعظم نماید از آنچه بعد است سپس حرکت تدویر  
 در قسمی اعظم سریع نماید و قسمی اعظم بطی و مدور و تدویر  
 تدویر و دو نقطه قطع محیط تدویر است با خطی که از مرکز عالم  
 خارج شود و از مرکز تدویر گذشت و باینکه اعظمی است می شود  
 آنکه دور تر است از مرکز می گویند و آنکه نزدیک تر است بخصیض  
 می و حرکتی که این خط بدان حرکت حرکت باشد حرکت مرکز  
 گویند چون مرکز تدویر بر آن خط است و آن حرکت همیشه بر توالی  
 باشد و چون مرکز هر یک از دو است تدویر از مرکز خط خارج است  
 لا محاله مرکز تدویر از مرکز عالم در یک نقطه حاصل میسود بود  
 و در نقطه دیگر قریب و غایت بعد وقت حصول و باقی نقطه  
 اوج و غایت قریب وقت حصول آن بود نقطه بخصیض و از

لازم آید که حرکت مرکز معدل از قطعه بعید بطی بود و در نقطه قریب  
 سریع و حرکتی که واسطه باشد تقریباً میان این سرعت و بطی  
 از حرکت وسط کوکب گویند فاما نقطه مذکور است که  
 چون فضا که مدور است در عرض متعین از حرم اگر اشیای بر توالی  
 حرکت کنند مرکز معدل بر خلاف توالی خواهد بود و ضایع تخریب است و اگر  
 بر خلاف توالی باشد معدل بر توالی خواهد بود و حاکم و قدرت و هر یک  
 از دو است تخریب چون و اعظمی و بر باشد حرکت ایشان توالی یک  
 نماید چون کوکب و این توالی مجموع حرکت مرکز معدل و حرکت تدویر  
 حرکت باشد چون معدل تدویر انتقال کند حرکت کوکب توالی  
 بطی پیدا کند بسبب که در توالی کوکب مقدار فضل حرکت مرکز  
 معدل توالی هر حرکت تدویر بخلاف توالی حرکت کند و بنا بر  
 قبل ازین مذکور شد هر چند کوکب بخصیض نزدیک تر شود و حرکت  
 تدویر بخلاف توالی سرعته فضل مذکور کمتر شود و کوکب بطی  
 نماید اما چون بسند حرکت مرکز کوکب توالیست کوکب را باقی















نیز گویند بخلاف کوکب دیگر که چون در اکثر اوقات بر منطقه البروج  
 برایشان میل الحاق کنند بلکه بعد کوکب از معدل النهار گویند  
 و دایره میلی که بر اس سر نشان و جدی گذرد از دایره البروج  
 با قطب راجع گویند بجهت مرور آن قطب بین معدل النهار و قطب  
 فلک البروج و قوسی که ازین دایره که باین منطقه البروج  
 النهار باشد از جانب اقرب از امیل کفی و میل عرض گویند  
 و غایت از باقی میول و مقدار میل کفی را بجنب ارتفاع  
 یافته اند و بجنب بزرگ جدید الارتفاع است و در جوی  
 و جبهه و هفده ثانیه است اما میل اقرب یعنی میل اول  
 بعد از معدل النهار که منطقه فلک است و او  
 معدل النهار باین سبب گویند که حوالی که اقرب از معدل  
 دایره باشد تقریباً شب در وسط می شود و جمیع مواضع  
 فصل مشترک میان سطح این دایره و سطح کره ارض را خط  
 استوی گویند و او را یعنی اقرب که از سمت ارض حرکت

که در

و در جوی و جبهه و هفده ثانیه است اما میل اقرب یعنی میل اول  
 بعد از معدل النهار که منطقه فلک است و او  
 معدل النهار باین سبب گویند که حوالی که اقرب از معدل  
 دایره باشد تقریباً شب در وسط می شود و جمیع مواضع  
 فصل مشترک میان سطح این دایره و سطح کره ارض را خط  
 استوی گویند و او را یعنی اقرب که از سمت ارض حرکت

که در سطح منطقه فلک است و او را  
 آنچه در این دایره با وسط برنج و لحظه منطقه اوسا و برنج  
 نیز گویند و از جهت طاریت اقرب بر این دایره را دایره شمس  
 نیز گویند و این منطقه البروج مقاطع معدل النهار است بر دو نقطه  
 متقابل چون معدل النهار منطقه البروج از دایره خط منتهی شود  
 هر یک غیر دو قطب آن دیگر است لازم فی الجمله که مقاطع کنند  
 این دو دایره بر دو نقطه مشترک متقابل که در هر یک از این  
 این دو نقطه نصف هر یک ازین دو دایره و این دو نقطه  
 اولی اگر دو سیوسه می باشد است و از نقطه این دو نقطه  
 آن نقطه که اقرب چون بجزکت خاص خود از آن بگذرد  
 و در شمال معدل النهار باشد یعنی در جهت قطب او که نزدیک است  
 کوکب جدی آنرا نقطه اعتدال یعنی گویند از جهت میانی  
 شب و روز و معدل پس در وقت وصول اقرب باین نقطه  
 منظم می شود و بعد از ابرج یعنی اول محل را ازین نقطه



گرفته اند و لهذا از نقطه غلظت گرفته اند و انرا بکبر را چون  
 اقباب از دوزخ در جنوب معتدل النهار باشد نقطه  
 خریفی بسبب آنکه چون اقباب بین نقطه رسیدن و یک  
 روز و حصول خریف باشد اکثر معموده و این نقطه هر اربعه  
 برج میزان باشد و وجه تسمیه این دو وجه شمال جنوب است  
 که نسبی که ازین دو وجه میوز و موسوم است بهین دو رسم و  
 ابتدا که شش اقباب از نقطه اعتدال بر می رسند  
 او نهایت بعد از معتدل النهار که محل تقاطع دایره ماره  
 با قطب اربعه است با نقطه البروج و انرا اقباب جنوبی گویند  
 اقباب شمالی چون وصول اقباب به نقطه اربعه اربعه  
 در اکثر ربع مکنون میل شمالی صاعدا زاید باشد اما شمالی بسبب  
 وقوع اقباب درین مرور در شمالی معتدل النهار اما زاید  
 است بر اید فرض خطین از نقطه اعتدال بر می آید نقطه  
 صیسی که اول برج سرطان است اما صاعدا بسبب صعود و

درین حال بجانب سمت اترس لیکن نمی نماند که این حکم مخصوص  
 بهای وی که اقباب سمت اترس ان طایفه و ربع وقت که  
 شمال میل کنند که اگر موضعی باشد از معموده که اقباب سمت  
 ان موضع بجانب شمالی تجاوز باشد مثل شبه و یکبار و دو بار  
 این و نکته مظهره و بعضی از بلاد است درین حال از وقت که  
 او از سمت اترس غایت بعید شمالی با بطور زاید باشد  
 موقع و از انجا یعنی از غایت میل تا رسیدن به نقطه اعتدال  
 خریفی میل شمالی با بطور قص باشد بسبب وقوع اقباب در  
 معتدل النهار و بسوط او از سمت اترس و تا قص فربه  
 منقطعت در این این دو نقطه اما اگر اقباب درین مرور  
 به طرف شمال سمت اترس موضعی گذرد ان حکم در ان موضع  
 میل شمالی صاعدا قص باشد و از ابتدا که شش از نقطه  
 اعتدال خریفی تا غایت بعد که محل تقاطع دیگر است از دایره  
 ماره با قطب اربعه با نقطه البروج و انرا اول جدی



و نقطه انقلابیست و می خوانند بسبب انقلاب زمان درین محل  
 اقیانوس این نقطه از خریف نسبتا در جمیع معوره میل جنوبی یا بطریا  
 باشد و از آنجا تا رسیدن به نقطه اعتدال رچی میل جنوبی صاف  
 ناقص باشد و اینها بقا باشد سابق معلوم است لیکن حکم صحت  
 او به واسطه میلی جنوبی در جمیع معوره یکیت چه در ربع مسکون اقصا  
 و میل جنوبی هرگز شمال است الا در این نقطه و کوکب که  
 اگر چه بعد از معتدل النهار باشد لیکن نسبت آنها در تقویم  
 معتدل نیست و عمل آن بهمی نمی شود متعزیت و صورت فتح  
 معتدل النهار با فلک البروج و نزایه و ناقص میل بر یک است



یعنی قیست از دایره و خطی که مرکز کوکب که از دو میان خط جنوبی کوکب

القطب

منطقه البروج از باقیات قریب پس شمس را عرض نباشد چه مرکز او  
 در این سطح منطقه خارج مرکز است و منطقه خارج مرکز در سطح منطقه  
 مثل منطقه در سطح منطقه البروج و مرکز قرار ادا است در سطح  
 منطقه البروج بلکه معطای است با منطقه البروج بر دو نقطه متقابل  
 مرکز قمر منطقه در قمر است و منطقه در سطح منطقه عامل و نقطه  
 عامل در سطح منطقه عامل پس منطقه در مرکز باشد و مرکز از دو ناحیه  
 و چون این منطقه معطای است با منطقه جزو مرکز و اقل در سطح منطقه  
 البروج است پس معطای منطقه البروج نیز باشد و چون خطی است  
 معطای بر دو نقطه متقابل بود و چنانکه در معتدل النهار و منطقه البروج  
 تقسیم آنرا بهمی آن نقطه از دو نقطه مذکور که قمر چون حرکت  
 خاص شود از آن بگذرد و عرضش شمالی شود یعنی قطب  
 شمال منطقه البروج آید نقطه را اس و مجاز اعمالی قمر کوکب  
 و آن دیگر که چون قمر از آن میگذرد و عرضش جنوبی می شود  
 نقطه جنوب و مجاز جنوبی قمر کوکب در پس و جنوب بسبب آن



گویند که شکی را که دشت شده است در میان نصف میل و  
 نصف مثل از جانب اقرب تشبیه کرده اند با دشتی  
 طرفین و این دو نقطه است و تخصیص مجاز شمالی براس و قیاس جنوبی  
 به سبب تساوی اول و ثلث ثانیست و هر دو را عینه  
 و جزمین خوانند اما سیمه ایشان بقصد تین سبب گفته  
 کرده اند هر یک را بقصد که در میان دو خط افتد که آنجا عبارت  
 از دو دایره است و اما بجز زمین بعضی گویند بجهت آنکه  
 مغرب جنوب کرده است که مرا و همان معنی اول باشد و بعضی دیگر گفته اند  
 که مغرب که از مغرب چو طرف از دایمی مذکور واقع اند و صعود  
 و مربوط و زیاده و نقصان در عرض تقییس میل معلوم شود  
 از وقت که شفق قمر از خطه را است تا غایت بعد میان این  
 دو منطقه که غایت عرض قمر است و مقدار آن بحسب اکثر اعداد  
 پنج درجه است عرض شمالی صاعدا را بداند اگر قمر از سمت الراس  
 در طرف جنوب کند و چنانکه اکثر اقالیم و الا شمالی باطل را بداند

مجاوزه

چنانکه در پیشی و از غایت عرض تا رسیدن بقصد رتب عرض شمالی  
 باطل ناقص باشد و اگر دو طرف شمال سمت الراس گذرد و صاعدا  
 ناقص و از خطه رتب تا رسیدن بغایت بعد عرض جنوبی باطل  
 نماید باشد اگر قمر از سمت الراس در طرف جنوب کند و چنانکه اکثر  
 معهوده و الا جنوبی صاعدا را بداند و چنانکه در بعضی اوقات و از  
 عرض تا باطل بقصد و راس عرض جنوبی صاعدا ناقص بود و اگر در  
 طرف شمال سمت الراس گذرد و جنوبی باطل ناقص و اقلی احکام کوب  
 صاعدا را شنید و اقلی گویند و اگر باطل باشد تشرقی او را باشد و صاعدا  
 در اقلی منطقه البروج و ترازید و ناقص عرض او برین جهت است  
 از طرف جنوب  
 بر خط توانی  
 شخصی اندازد  
 توانی حرکت و مقدار آن حرکت در اعداد مشهور و مرشده باشد و در  
 سر و قیصر و دوه باشد یا بیش اند و در تقویم تا به شمس موضع راس قمر را





و بعد از آن بعد از عبور از تقویم عطار و در نقطه نشان هر روزی  
 باز ای آن روزی و نه بعد از رقم اول برج دوم درجه سیم دقیقه  
 برقیس تقویم کوکب موضع ذنب برج مقیم موضع باشد همان درجه  
 و دقیقه در موضع و نقطه مقابل در کلب برین درجه است پس ایراد  
 موضع مینقطه کافی باشد علامت راس و تقویم به باشد و چنانچه  
 این صورت بخیر است که اگر مین نویسند رقم شمس شده شود  
 ذنب سب که باشد که علامت راس مین نویسند چنانچه در این  
 مانع نشاید است چنانکه بعد از این معلوم شود و بیاید دانست که چنانکه  
 مرکز جرم فرار است مفاطع منطقه البروج همچون مرکز هر یک از  
 مذکور متخیره را در این مفاطع منطقه البروج بود و نقطه  
 متقابل که بی راس باشد و آن در کوکب عنود نقطه بود که چون  
 مرکز ویرایش از آن بگذرد در شمال منطقه البروج بود و در هر  
 نقطه که چون مرکز ویرایش از آن بگذرد و باین متوجه شود و در  
 همچنین دیگر ذنب که آن در کوکب عطار نقطه بود که چون

تدویر

تدویر ایشان از آن بگذرد و جنوب منطقه البروج شود و در هر  
 نقطه بود که چون مرکز ویرایش از آن بگذرد و متوجه ضعیف شود  
 و در عطار و متوجه این تفاوت تعریف این دو نقطه در عنود  
 و مینویسند باینکه البت که درین کتب بیات معلوم مینویسند و باین  
 آن انچه لایق نیست و چنانکه مرکز ویرایش کوکب درین  
 امر که عدم دوام جرم ایشانست بر یک مدار چنانچه بر مدار  
 مرکز ویرایش و آن در هر یک از طرف شمال آن و که بی در طرف جنوب  
 آن بخلاف مرکز ویرایش و مرکز ویرایش و این متحد المدار است و نیز هر  
 ختم متخیره را بر اینست متقیم چه بر یک نقطه شخصی اندازند مثلاً چنانکه  
 چنانکه فکس البروج نموده و مقدار آن حرکت هر شب باشد  
 شش ثلث است و در بعضی تقویم نامه موضع راس هر یک از  
 متخیره در اول هر ماهی از بهای جلای بر سر جدول تقویم  
 آن کوکب ثبت کنند اگر مسافت صالح بوده باشد  
 و الا در صفحه میری بر جدول مرکز کوکب که بجهت نظرات آن



کوکب بقرشید باشند ثبت کنند بچهار رقم یکی برج دوم درجه  
 سیم دقیقه چهارم ثانیه و داخل ساعت ثانیه بجز آنست که حرکت  
 خود را بکوکب در مدت یکسال شمسی بدقیقه نیندیشند  
 آن بدوره ثانیه در اول هر ماه غیب باشد و موضع ذنب هر  
 برج ششم موضع راس آن کوکب باشد و بدان جزا چنانکه موضع  
 ذنب فربس است راس او و تقویم تمام مقدار میل اوقاب را  
 در جدول یک در جدولی برای جدول تقویم او در نصف  
 هر روزی باشد آن روزی که در جدول دوم درجه دوم دقیقه  
 همچنین مقدار عرض هر کوکب در جدول یک در جدولی برای  
 جدول تقویم او بطریق که در میل کتبیم یاد دارند و در بعضی  
 تقاویم همان بعضی از خفیه کنند و در بعضی دیگر عرض  
 باقی کوکب را در هر روز روزی از ای روز بیاوردیم ثبت کنند  
 و در عطار و در هر روز و در ایام دیگر نیز ثبت کنند مقدار  
 عنایت عرض هر کوکب بجز جدید الخ یک بر یک

فصل

ازس تا ششمی - کوکب پنجم و ششم و هفتم و عطار و  
 و علامت شمالی است و از جنوبی ۱۶۰ و از شمالی ۱۶۰  
 و از باطل ۱۶۰ و از زاید ۱۶۰ و از ناقص ۱۶۰ و این علامت  
 متصل یکدیگر در انشای جدول میل و عرض کوکب  
 هر کایکی از این صفات مبدل بدیگری شود ثبت کنند  
 بعد از آنکه بر هر جدول نوشته باشد پس علامت شمالی  
 صاعد زاید همچنان باشد و علامت شمالی باطل  
 زاید چنین و شمالی باطل ناقص چنین و این  
 صاعد ناقص چنین و جنوبی باطل زاید چنین و  
 جنوبی صاعد زاید چنین و جنوبی صاعد ناقص چنین  
 و جنوبی باطل ناقص چنین و کوه باشد  
 که عتبت زاید و ناقص نویسند هر میل و عرض شمالی  
 صاعد و چنین جنوبی باطل زاید باشد و هر میل  
 شمالی باطل همچنان جنوبی باطل زاید باشد و هر میل



شمالی و بطور سنجین جنوبی صاعدا قصه کین این مخصوص  
ست مواضع از معمور و که هیچک از سینه را به امت الزام  
ان مواضع بطرف شمال بگذرد که اگر که موضعی باشد که  
بطرف شمال گذرند ایراد علامت نماید و ناقص التمام  
باید کرد و کلا یخنی علی التام فی ما تقدم

اولا باید دانست

که دایره عظیمه که یک قطب است از هر دو دیگری سمت تقدم  
موضعی باشد از دایره افق ان موضع گویند پس اگر مواضع  
النهاری سمت ارس ان موضع گذرد از افق سمتیه  
و متعصبه و سقیمه گویند و اگر قطب معدل النهار سمت ارس  
ان موضع باشد از افق رجوی گویند و مساوی این دو افق  
افاق مایل گویند و در نقطه تقاطع معدل النهار را با جمع  
افاق نقطه مشرق و مغرب گویند و عظیمه که بدو قطب افق و دو  
معدل النهار گذرد از دایره نصف النهار گویند از جهت ان

نهار

نقطه تقاطع معدل النهار و دایره نصف النهار  
از جهت ان که در این دو نقطه  
از جهت ان که در این دو نقطه

نقطه تقاطع معدل النهار و دایره نصف النهار  
از جهت ان که در این دو نقطه  
از جهت ان که در این دو نقطه

نقطه تقاطع معدل النهار و دایره نصف النهار  
از جهت ان که در این دو نقطه  
از جهت ان که در این دو نقطه



که یکجای هر بقعه مثلاً وقت چنانکه بر علم حکایات غنی نیست مقبر  
 نزد حکمای نوینان قاطعاً بعید است و نزد حکمای خطاهای قیاس  
 افضل است اما بعد از روز و در فصلی شرعی از اربعه الطلوع صفا  
 و بعد از شب بعد از استیقای غروب آفتاب و نزد اهل  
 و فارس میدان روز از طلوع جرم آفتاب و بعد از شب  
 جرم او و این وضع طبیعت چه وجود و فاعل و مفعول  
 شمس است و وجود و فعل و مفعول و در وقت و روز  
 و اجزای آن که هم در ضمن ابواب خواهد بود و برین صحن  
 است و نزد بعضی از برآمده هندیان ابتدا طلوع است  
 صادق و طلوع آفتاب و ما بین غروب آفتاب و غروب  
 شفق نیز در فصل حرکت میان شب و روز و در فصل حرکت  
 شب از روزی را که عبارت از مجموع قوس النهار و قوس الليل است  
 بهر جهت و بی قیاس و بی آنکه چه زمان را مرست نمند که  
 و هم اندازه ای دارد پس قبول نیست که در آن قیاس را ساعت

مستوی و معادل گویند از جهت دوام تساوی مقدار اوست و نسبت به  
 معوجه که عکس است مذکور خواهد شد و مقدار از معدل النهار  
 که در ساعتی از ساعات متوحد یا مستوی طلوع کند آنرا اجزاء  
 ساعت خوانند پس اجزاء هر ساعت مستوی ربع ساعه است و دو  
 فک است تقریباً که پانزده درجه معدل النهار باشد و اگر روز  
 شب هر یکی را یعنی هر یک از قوس النهار و قوس الليل را که  
 معیاری و در وقت مساوی کنند آن اقسام را ساعات خوانند  
 معوجه و زمانه گویند چه بطول و قصر شب طول و قصر شوند  
 پس ازین حیثیت که زمان این ساعات طول و قصر تابع این  
 شب و روز است آنرا ساعات زمانه گویند و ازین حیثیت  
 که مقدار ساعات روز با مقدار ساعات شب مختلف است  
 یک اختلاف طول و قصر عین آنرا ساعات معوجه گویند  
 و بسبب آن نام خط ط آن را آلات قیاس رصدی ساخته  
 قیاسی که گویند و ساعتی را خواهد متوحد باشد و خواهد متوحد

این ساعات را ساعات  
 زمانه گویند و ساعات  
 معوجه گویند و ساعات  
 قیاسی گویند و ساعات  
 رصدی گویند و ساعات  
 قیاسی رصدی گویند



تمام میزان ماهی باشد و بکلی منتهی از مقدار مذکور هر قدر که قطب  
 شمالی معدل النهار بعد است از اجزاء قسمی بعکس این و سر مدار  
 که قطب شمالی معدل النهار و اقرب است اجزاء قسمی طایفه او اگر  
 نیست از اجزاء قسمی طایفه سران مدار که بعد است و قسمی بعکس  
 پس از وقت گذشتن آفتاب از اول جد که مدار او بعد  
 مدارات بخار و جبت قطب شمالی تا رسیدن اول سرطان که مدار  
 اقربان مدارات بان قطب قوس النهار و فاصله بود و همچنین  
 ساعات النهار و قوس الليل و ساعات الليل متساوی است از آن  
 آفتاب از اول سرطان تا اول جدی قوس النهار و ساعات النهار  
 متساوی و قوس الليل و ساعات الليل متساوی و از آنچه معلوم  
 که طول النهار و اقصر لیلای وقت و حصول آفتاب است باریق  
 و اقصر ایام و اطول لیلای وقت و حصول آفتاب است باریق  
 و در تقویم ساعات و وقایع منوی هر روزی که از طلوع هر کس  
 آفتاب تا غروب آن باز ایام روز نگینند و در تقویم هر چه

بعد از این و در تقویم قمری بعد از جدول ترکیب یا و زمر که بعد  
 از این معلوم کرد و بدو رقمی رقم ساعات دوم دقیقه و چون  
 که ساعات و وقایع شب معلوم کنند ساعات و وقایع روز  
 از پست و چهار ساعت که ساعات شبانه روزی است نقصان کنند  
 باقی ساعات و وقایع شب باشد بطریق نقصان کردن خیانت که  
 از پست و چهار ساعت یکی را شصت دقیقه فرض کنند و وقایع  
 از آن شصت نقصان کنند و ساعات تا از آن پست و چهار  
 باقی ساعات و وقایع شب باشد و بعضی بقایم که متحرک  
 خود نگاه میدارند یا اول لیلای که بی واسطه از یک مستخرج شود  
 و وقایع نیم روز بکینند چه بعضی از احوال نجومی موقوف بر  
 ساعات نصف النهار است پس چون خواهند که ساعات و وقایع  
 تمام روزی معلوم کنند از آن ساعات کنند ساعات و وقایع تمام  
 روز محال بد اما ارتفاع کوکب بعد که بکست از افق یعنی بکست  
 از دایره ارتفاع میان خط تقویمی کوکب و افق در قوس



الارض بشرطی که در ربع زیاد نباشد قید فوق الارض بجهت  
 است که اگر قوس مذکور بشرط مذکور در طرف تحت الارض بود  
 از ارتفاع کوکب گویند بلکه انحطاط او گویند و آن ارتفاع  
 که عظم از آن نباشد و در آن که کوکب بر آن بود از ارتفاع است  
 از غایت ارتفاع آن کوکب گویند در آن مدار و آن وقتی  
 بود که کوکب بر تقاطع اوجی مدار و اوج نصف النهار بود و آن  
 در آن وقت و در آن ارتفاع بود و اوج نصف النهار منطبق باشد  
 و اگر کوکب بر سمت الرأس بود و هر آن غایت ارتفاع  
 ربع دور بود و آن غایت ارتفاع باشد مطلق در تمام  
 غایت ارتفاع اقباب را و در هر روزی باز در آن  
 روز بعد از اول ساعات سپا و زنده بود و رقم  
 درجه و یکی دقیقه و غایت ارتفاع کوکب و یکم و نیم  
 ثبت کردن معطل غایت اناطل نصف النهار عبارت  
 از سایه مقیاس است که قایم بر سطح افقی باشد و در یک

اقبال

اقباب و غایت ارتفاع باشد یعنی در وقتی که بر دایره نصف  
 النهار باشد بر سمت الرأس که اگر بر سمت الرأس بود از ارتفاع  
 نصف النهار محدود باشد و مراد از افقی اینجا افقی حقیقی است  
 تحقیقی که قبل ازین بیان نموده ایم و آن صغیره است موزنی افقی  
 خفیفی که ماس سطح زمین باشد از جانب فوق و قاعده نصب  
 کردن مقیاس چنانست که اول سطح زمین را هموار کنند بر  
 و پس از آن اگر آب بر روی زمین از همه اوجها بر آب پس بیلان کنند و اگر  
 بعضی اجزاء زمین انخفض از بعضی بود آب با نجای انخفض میکند  
 چنانکه مقیاسی طبعی است و از برای تقوید زمین اتقی سازند  
 ثلث مساوی الساقین که اگر کوکب یا گویند و اکثر آن بود که این  
 است را از چوب سازند و باید که چوب این دو ساق بوزن یک  
 بود و الا مقصود حاصل نشود و بعضی از اوجها را سوزانده  
 سازند بجهت امتحان رویای عمارت و غیره تا در نصف قاعده آن  
 ثلثی کنند و از این ثلث شاقولی در او بزنند و او جسی بود



ثقیل مثل سرب که از طرف خطی او بجهت باشد سطح زمین را چنان  
 سازند که این مثلث بر طرف که برداشته شاقول بر آن  
 نشان آید و چون چنین بود این سطح و اصل سطح افقی حسی بود  
 و موازی افقی جیبی و مقیاس حسی بود و مندر بر مخروطی شکل  
 و باین شکل بود تا در موضع خود قائم باشند و بعضی از آنرا چنان  
 سازند و قایده از آن مشغوب ساخته سرب یا از بر بر در آن  
 بر زنند پس و این درین بین هموار کنند و مقیاس را این  
 دایره کشند و یک سیم مقیاس بر مرکز دایره عمود بود  
 و دیگر امتحان در موضع مابین محیط دایره و راس  
 مقیاس اندازد که بر سر برابر بود آن مقیاس عمود بود  
 برین سطح استوی که فی الحقیقه سطح افقت و سایه که در وقت  
 غایت ارتفاع افتاب از مقیاس بر این سطح افتد ظل نصف  
 النهار بود و از آن فی الزوال خوانند و آن لامی از خطی  
 بود در آن مدار از آن مقیاس ظهور رسد و تقصیر

با تمام

باقی مقیاس کنند و مقیاس را کاهی مدوار و قیاس کنند  
 و کاهی بجهت قسم پس اگر مقیاس را بهشت بجهت کنند آن  
 که از آن مقیاس حاصل شده باشد ظل اقدام گویند اقدام بجهت  
 گویند که عادت عوام باین جاری شده است که تقدیر  
 قیامت خود کنند و قامت را با اقدام تقدیر کنند و عادت  
 است که طول قامت هر کس مساوی بهشت قدم او باشد و بعضی  
 قدم و نیز قیمت کنند چه قامت بعضی مرده با اقدام او شش قدم  
 نیم می افتد و اگر مقیاس را مدوار و قیاس کنند و آن ظل خود  
 از آن مقیاس را ظل اصابع خوانند و اصابع بجهت آن گویند  
 که اصابع آن بود که شیار را بشیر تقدیر کنند یا بجهت آنکه اگر مقیاس  
 که از آن ظل گیرند شیری بود و بشیر هر کس مقدار دایره اصابع  
 از اصابع او هر قدری را بهشت دقیقه است کنند و همچنین  
 بر اصابع او در تقویم تمام در جدول اخیر صفحه بین فی الزوال  
 را با اصابع یا با اقدام با آن و در وضع کنند تا اگر کسی احتیاج



زوال باشد از انصاف زمین و نصف مقیاس و انتظار رسیدن  
 خلل بعبایت قصر و تقدیر آن فارغ باشد رقم کی قسم است  
 اگر استخراج آن بحسب خلل اصحاب کرده باشند یا قدم اگر قبلا  
 کرده باشند و دوم دقیقه از اصحاب با قدم و کار باشد که در جدول  
 آورند و در یکی خلل بحسب اصحاب ثبت کنند و در دیگری بحسب

اقدام  
 و چون در جدول دو کواکب از کواکب سیاره در یک طرف از  
 فلک البروج یعنی منطقه البروج جمع شوند یا یعنی که یک نصف  
 و ایره که متحد باشد قطبین بر وجه طرف خط تقویمی هر دو  
 کدو از نسبت کمال کواکب تحتانی قران و نسبت کمال  
 هر دو متعارف گویند و این متعارف تحقیقی است و اگر در جدول  
 خط تقویمی هر دو یکدیگر منطبق باشد از امتداده عرضی هر  
 تحقیقی گویند اگر دو خط از بر خارج شود و بر کدو یکدیگر در جدول  
 و ایره متحد و قطبین بر وجه باشد از امتداده عرضی خوانند و اگر

منطبق باشند یکدیگر غیر از امتداده عرضی مری خوانند و نوع متعارف  
 تحقیقی و تقویم ثبت کردن متعارف نیست و چون شصت درجه  
 در منطقه البروج بعد باشد میان ایشان یعنی میان مؤلفین این  
 دو کواکب از امتداده میگویند و لا محاله یکی در برج سم و دیگری بود  
 یا در برج دوم از آنهم و اگر میان مؤلفین ایشان نود و نه درجه باشد  
 که در منطقه البروج است از آنهم گویند و هر آنیکه یکی در برج چهارم  
 و دیگری بود یا در برج دهم و اگر بعد صد و پست درجه باشد که در منطقه  
 البروج است از آن ثبت گویند و لا محاله یکی در برج چشم و دیگری بود  
 یا در برج نهم و هر یک از این سه نوع دو نصف بنده زمین و البروج  
 کواکب تحتانی درین اوضاع توالی شش از فوقانی باشند زمین بود  
 و اگر فوقانی توالی شش باشد ایزد اهل حکام گویند انصاف  
 برابر و از تفاوت است و چون صد و شصت و درجه نصف  
 البروج است بعد باشد از امتداده خوانند و درین وقت متعارف  
 اگر کواکبین متقابل موضع آن دیگری باشد یعنی در برج هفتم

بدر دهم



چنانکه میباشند و این حکام اعیان و دیگر را نیز ازین چهار بعد که اینها  
مقادیر آنها را میباشند بجهت عدم تاثیرات چهار طرفه اند  
و بدایت و نهایت این اعیان اگر چه در هیچ نقطه از آنها  
درجه و اجزاء آن تقسیم نباشند و هر یک ازین پنج نوع را که  
و تدبیر و تزیین و تثلیث و تقابل است نظیر اتصال و تقابل  
که بین دو بعضی مقدارند و اتصال یکم خوانند و باقی نظیر  
اتصال شعاع و موضع قرار از مطلع شعاع فزان و نهایت اعیان  
معتبر را در برابر نظرات مطلع شعاع آن نظر گویند و گویند  
تفاوتی را درین امور و این مدبر و افعاله و متصل گویند و آن  
و دیگر را فاعله و منظور افعاله و متصل به پس  
قسم درین احوال و اینها متصل باشد و در اصل  
متصل به یکدیگر گویند و متصل به هم و  
صفت تویند شد چنانکه بر حسب  
تصویر فاعله است و صورتش از نظر محجب

تقسیم



نظر ستیز را با گویند و دیگر مرزهاست و هم از جات و نیز از جات  
گویند بسبب کثرت اتصال قدر با یکدیگر گویند و اینها را  
طریق ایشان چنانکه یکدیگر و قسم این خیز را و جبهه خوانند و اینها  
و اینها را اینها را اند که گیرند و قرار موند و این وضع غیر از  
ایشان بود و نشانید که معلول بنا بر مناسبت کل این مرتبه است  
باشد که در هیچ شمس و القمر و تقابل ایشان را استقبال کنند  
سبب آنکه قرار شمس بعد از مقابل در طلوع و غروب و در غروب



یعنی یکی که در موضع مذکور بر دو نقطه قرار دارد و پس متقبل  
 او باشد چنانکه قبل از تقابل یکسایین دو موضع مستند  
 او بود و بجهت این بابت است که او را درین حال گویند و  
 بعضی گویند که در آنجا دست زبده عین یعنی بدنه که مملو  
 باشد از زرد چینی که مملو باشد از موضع چه درین وقت خط از نور  
 پریش و در اینجهت که منجان استقبال را امتنان گویند  
 و قران قناب را با یکی از غنچه خیره احراق آن کوکب گویند  
 بنشیند شمس با قش و اخفا کوکب بجهت شعاع او با خرقه  
 و مقارنه یکی از کوکب سبار را با یکی از غنچه بن قمر مجامد  
 آن کوکب با آن غنچه گویند که بعضی خاصه است و بعضی آن را  
 داخل طرقات دانسته و غیر از مقارنه نظر دیگر را الحاکمان  
 با غنچه عین است که مانند چهره ایشان از نور و شعاع غایت خست و بسیار  
 غنچه تین در در مجامد و آن غنچه تین کوکب و دیگر غنچه  
 که این دو غنچه به عالم سفلی قربانند و خنوف که کوف که در

عظیم

عظیم اند و درین دو غنچه حاشا شده اند و سفلیین را با قناب خیره  
 احراق اصلا نظری دیگر نباشد زیرا که مرکز جرم قناب مرکز  
 تدویر یک از سفلیین ایماست مگر بدین تقریب و آنچه است  
 که کوکب وسط ایشان مثل حرکت وسط شمس که قرانه است  
 مثل شود پس لا جرم چون این دو کوکب بدو غنچه خیره و بر خود  
 رند محرف گردند چون از دوه و خیره خیره غایت نمایند  
 در یکی از دو طرف آفتاب باشند که از طرف صبح و در یکی  
 گویند و مرکز از قناب زیاد و از آنچه تقصی نصف قطره  
 ایشانست و در نشوند و غایت آن در هر چه چل و حرکت در  
 و در عطار دست و دست درجه پس این دو کوکب را با قناب  
 الا احراق نظری بجهت غنی بند و چه مقدار از نظر تدوین  
 که اول مقادیر از نظرات ثلث درجه است و در یکی که  
 سفلیین را با قناب و در با سیم ایشان را در قناب  
 جنبست و ایشان از بعضی سفلیین را با یکدیگر غیر از قران نشد پس



نظری دیگر باشد باینکه مرکز زمین دو کوب چنانکه کشیم  
 و ایما مقدار آن یکدیگرند پس در این حالت که آنها را  
 یکدیگر قراران منصوص است و چون اتفاق افتد که مرکب  
 از طرفین افتد باشند مرا در میان ایشان که بیش ممکن بود  
 در جانب بعد ایشان در بحال اگر یکدیگر بر مجموع غایت بعد  
 هر یک از افتاد که آن از جهاد در جهت راست تواند بود  
 و ظاهر است که چون در سمت درجه شصت یک یک نقطه  
 نظرات دیگر زنند چه ترجیح اول مقدار در افتاد است بعد  
 نسبت خود در جهت است اما سطر که آنرا اتصال و شاکله  
 محلی گویند بر دو نوع است یکی تا خط کوهی و آنرا سطر  
 و اتفاق طریقت نیز گویند و آن بودن دو کوب است  
 در دو طرف اول سرطان یعنی نقطه انقلاب یعنی بر وجهی  
 بعد موضع مرکب از ایشان یعنی زمین دو کوب از ایشان  
 از سطر یعنی سطر باشد و لا محاله این بعد در یک کوب که بر توالی برج

باشد

باشد و در دیگری بر خلاف توالی مثلا چون کوب در ده درجه ثوب  
 و دیگری در پست درجه اند هر آینه میان ایشان سطر بود چه بعد مرکب  
 از آن سرطان یک برج و پست درجه است اول بر توالی  
 و ثانی بر خلاف توالی و این نوع را اتفاق طریقت است آن  
 گویند که دو خط از منطلق البروج که متساوی البعد بود از نقطه  
 انقلاب چنانکه سابق ذکر یافت در باب ششم که در رسم  
 پس مرد و در طی یکدیگر متعقّب شدند و یومی در مانی سبب  
 آنکه زمان آنها یکدیگر و همچنین زمان لیل و نهار زمان لیل آن هر یک  
 متساوی بود چه هر دو در یکدیگر نهند و سطر مطلق یعنی نوع دوم  
 ازین دو نوع سطر تا خط طریقت است و آنرا اتفاق طریقت  
 گویند و آن بودن دو کوب از دو طرف اول هر یک نقطه  
 اعتدال رسمی بر وجهیکه بعد موضع ایشان از آنجا متساوی باشد  
 و این بعد نیز در یک کوب بر توالی و در دیگری بر خلاف  
 توالی بود مثلا حول کوبی در پنج درجه بود و دیگری در پست



تر نخیره و تقویم مشهور است و بعضی نقل کرده اند که کتب را از موضع  
 بعضی دیگر مخطوطات نیز نقل گویند و بخوبی فرار از بر جوی هر یک است  
 اشغال گویند و تقویم نظرات اقباب و غیره و تناظر است  
 و امکانات و جاسده و بخوبی عکس ایشان که لازم رجوع  
 عکس را در فرار عکس و شب و در احوال بمقتضای تقویم  
 و وضعین رجوع بشب یعنی در جدول اتصالات بقرینت کنند  
 و شب و روز و ساعات که نشسته از آن شب و روز که  
 این وضع و احوال در آن واقع شود یکسینه و علامات  
 آنها که مذکور شد نیست علامت بمقارنه علامت  
 عکس علامت ترمیم علامت تثلیث و آنرا  
 حرکت نقطه ننهند چه فرقیه برای دولت علامت  
 متقابل است و استقبال و بخیل خرف بار اجماع متقابل  
 کشند چنین گویند علامت اجتماع و از عین  
 ترمیم بمقتضای ترمیم علامت اخراق علامت

این سده علامت تناظر علامت بخوبی علامت سبیل  
 و ترمیم از علامت استقبال بقرین ترمیم علامت بوم و  
 نکات و عکس را مخرج نویسنده و گاه باشد که علامت نکات  
 کشند و نشینند و از آیه مخطوط سازند و بچگونگی باشد که علامت  
 می باشد و در عکس و باده و باده و باده و درین زمان این  
 شبته متناظر و مطلق است و چون ظاهر مطلق باشد بر ترمیم  
 بر این علامت تناظر حرف کشند و اگر بومی باشد  
 حرف کشند و اگر شب بکی ازین دو حرف از آن کشند  
 هم تصور و عمل شود و بعضی علامت تناظر زمانی که همان بودی  
 کشند و علامت تناظر مطلق و در نظرات و تناظر  
 اول علامت نظرات تناظر کشند بکس علامت یک  
 گویند و نقل بقرینا تناظر که فلک است تحت کفشان گویند و  
 بقرینت کشند بر علامت آن گویند و بقرینت است بر علامت  
 در آن احوال که در روز باشد یا شب اگر در شب باشد بقرینت



کجا آید ام اسامی معنی علامت روز یا شب پس ساعت ساعت و  
 دقائق گذشته از اول روز یا اول شب که در آن روز یا شب  
 الفال واقع شده باشد و اینها هر چند در ساعت یا یک در مجاری  
 آن روز ثبت شود اگر ساعت بعد از آن بوده باشد و اگر از آن  
 و در اختلافات غیر متعین ساعت شمس نویسنده چه علامت  
 خزان شمس است باینکه قرآن کوکب یا شمس است در رقم خزان  
 مقصود علامت کوکب خزان نویسنده و در مجامع اول در شمس  
 مجامع نویسنده و بعد از آن رقم کوکب مجامع و بعد از آن  
 رقم عقده را این باید و اگر علامت مجامع یا ساعت  
 باشد اول رقم کوکب نویسنده پس رقم مجامع یعنی ساعت  
 علامت روز یا شب و اسامی و ساعات و دقائق لطیفی که در  
 ثبت نمایند یعنی هر مینی که در نظرات و مناظرات مذکور شده  
 ثبت نمایند و در بختها بعد از آن ساعت لفظ استکانت یا علامت  
 آن که از آن شبها کرده باشد علامت نظر اگر استکانت نظری باشد

باینکه

باینکه اگر مناظری باشد یا مجامع اگر مجامعی باشد نویسنده  
 علامت کوکب تحتانی از دو کوکب که در الفال شان است  
 واقع شده باشد پس علامت آن کوکب دیگر علامت یکی از عقده  
 قرآن است که در مجامع شده باشد بر آن قیاس که در نظرات  
 و غیره مذکور شد و در استکانت ساعت و دقیقه نویسنده و  
 ناظر از آن که در باقیان وقت است مغربت خصوصاً در غروب  
 در نظرات اول علامت کوکب نویسنده پس علامت کوکب  
 بر علامت بر محول الیه چه بر محول عن تعبیر معلوم میشود پس  
 علامت روز یا شب و ساعات و دقائق و در فایان آن بر فایان  
 نظرات و غیره و بعضی تحویل شمس را بر بر محول بوقت یونی  
 دیگر غیره و این نویسنده چه اهتمام بر آن داشته باشد و بر فایان  
 یعنی بر فایان کوکب شمس نویسنده و اگر اول لفظ استکانت  
 پس علامت کوکب بر بر بر بر بر بر بر بر بر بر بر بر بر بر  
 کوکب شمس نویسنده بعد از علامت کوکب بر بر بر بر بر بر







علیه که ایضا اینها برین بروج باشد بمقادیر آن  
 انقلاب کنند پس شرف برین که گویند حیات و بقا است  
 که در سرطان باشد که وقت حالست چه طالع متعلق بحد و تصرف است  
 انقلاب که پادشاه گویند مناسب است که در حمل است  
 عاشر است چه حشرات و حیوانات و متعلق بگرمی و سردی  
 و شرف زحل که گویند دغبت و فطرت موافق است که در  
 میزان باشد که متراکم است چه رابع فاضل و متعلق  
 شرف برین که گویند طالع و عدالت و قیاس است که در  
 باشد که در طالع است چه رابع است اصداد و حضور است  
 که در قیاس و فضی و فاضل است اهل است که در جواز و شرف  
 او باشد پس نور که محاور است شرف برین و جواز و شرف  
 و گویند طالع و زوالت و برین شرف متعلق است به نیت  
 و طهارت و پاکیزگی است که در جواز و شرف او باشد و شرف  
 عطارد که گویند طالع و علم و فراست که در میزان است که در

سینو

باشد که برین شرف است و شرف است چه رابع است متعلق  
 به علم و تعلیم و تفکر و چون متعلق به ریک ازین که گویند  
 تا آخر است طالع و عدالت و قیاس است که در حمل است که شرف  
 ایشان در موضع باشد که از طالع موقوف باشد و شرف دوم و  
 ششم و ششم و دوازدهم است پس ازین پانزدهم و دهم و یکم  
 شرف را پس شرف برین که گویند طالع و عدالت و قیاس است که در  
 که شرف است و چون نسبت متعلق را پس است پس باید که شرف برین  
 متعلق شرف را پس باشد پس قوس که متعلق است و از برین  
 شرف را باشد و معرفت طالع و رابع است و صنایع و هر یک بعد  
 ازین تحصیل معلوم کرده اند اما اولی و اهل این گویند که بود  
 گویند در برج شرف شرفی باشد در حکمت خود و با حکمت  
 و سلطنت و موضع هر یک ازین یعنی ازین که گویند در  
 متعلق شرف ایشان باشد یعنی در برج شرف متعلق میان  
 که در دوازدهم متعلق اند حکمت و عدالت و قیاس و در هر یک







و چون کما کوشید از بعضی فی محل الاصول و من المفردین مسلم  
 الثاني ای احکام من باقی می خرد و باید با هم علی سبیل النظر  
 و اجادل و یطابق آنها بر آن که بطریق البرهان فالدیجی  
 ان یعتمد فی هذا العلم انه یدرک بالتجربة القیاس  
 چون هم در تحقیق مواضع اوجات و جهات  
 بدانکه موقوع مغرب اول است و ان کما البت مندی یعنی  
 چه اوج نقطه است از محیط خارج مرکز است بر مرکز علم  
 کما است علی الاصل یعنی پسنی چه اوج نقطه البت از محیط  
 خارج مرکز بر مرکز علم و لغت یومیانی اوج را در کجی و  
 از کجی کوبند و چون جهت کواکب را در ضمن بیان  
 جهات افلاک جزئیة ایشال منین ساخته ایم اینجا جهت  
 کجی ازین پس کوبیم بقوم اوج که از اینجا برتر اوج کوبند  
 قوسی بود از منطفه البروج سیالی اول علی موضع اوج  
 بر توانی و بعد از موضع اوج طرف خطی بود که از مرکز علم

بنین شود و نقطه اوج گذشت بر افلاک علی سبیل  
 اوج در سطح منطفه البروج باشد چنانکه در خمس است و الا نقطه  
 تقاطع و ابرو عرضیه است بطرف خط مذکور که در سطح منطفه  
 البروج ان تقاطع که اقرب است بطرف خط مذکور چنانکه  
 در سایر کواکب است و چون مثلثات سوی مثل قمر بقدر  
 ثوابت منحرف کنند بر سینه اوجات این کواکب که نقاط  
 شمس اند از مثلثات نیز با حرکت متحرک باشند ازینجه  
 که هم در کجی مواضع اوجات رعایت تاریخ کرده میفرماید  
 که در سال اربعه امک ثانیه بی سبب بریح خانی  
 موضع اوج افتاب یعنی اثنای قوس مذکور در دوم  
 درجه سرطان بوده و موضع اوج زحل در سیزدهم درجه قوس  
 و موضع اوج شمری در دوم درجه میزان و موضع اوج  
 در دهم درجه اسد و موضع اوج زهره در هشت و دوم درجه  
 میزان و موضع اوج مثل عطارد یعنی اوج در او و اوج











و چون در مقدار دوازده درجه و دوازده دقیقه بخلاف توانی از آن  
 نقطه غربیت نماید و چون این هر دو نقطه بطرف شمالی از یکدیگر  
 حرکت گرفته دیرتر اگر کنند پس بعد گرفته و بر از بعد خط  
 شمس بگذرد و درجه و دقیقه باشد و چون خط و خط شمس بخلاف  
 دقیقه توانی حرکت کنند لا محاله چنین مقدار گرفته و بر از دیرتر  
 و از اوج دوازده درجه و دوازده دقیقه و در هر یک از اوج و گرفته و بر  
 و دوازده درجه و دوازده دقیقه شود و از این جهت که حرکت جلال  
 بعد از نصف خورشید پس بعد گرفته و بر از خط و خط شمس  
 چون نصف خط کنند بعد گرفته و بر از اوج حاصل آید و از  
 آنکه شمس لازم می آید که گرفته و بر از خط در جمیع و استقبال  
 و خطی در اوج باشد و در سببی که اوج از خط و خط شمس باشد  
 در ضعیف و خطی که ماه را با آفتاب است در سبب بر خود  
 بود چنین است پس گرفته و بر از هر سببی و دوازده درجه و دوازده  
 دقیقه رسد و اینکه سبب بجای گرفته و بر از گرفته و دوازده درجه و دوازده

در استقبال

است قبل مطلق جمیع و استقبال ضعیف و سبب و خطی و همچنین از این  
 مراد و از این جمیع و استقبال ظاهر است که هفت مرتبه گرفته و

طالع در طالع قوم خورشید است از منطقه البروج که در وقت خروج  
 بر افق شرقی افق باشد یعنی در طرف شرقی ضعیف پس اگر آن  
 وقت زمان ولادت شخصی بود آنرا طالع آن شخص گویند و اگر  
 در اول شمس بود آنرا طالع سال گویند و اگر وقتی دیگر بود آنرا  
 یا آن وقت آن شخص گویند و اگر بر افق غروب بود درین وقت هم  
 در خط البروج آنرا مایل گویند و اگر از منطقه البروج درین  
 وقت بر دایره نصف النهار باشد از طرف فوق الارض  
 آنرا عاشر گویند و از طرف تحت الارض رابع و هر قاع  
 که بعد از طلوع طالع بود بر توانی آنرا ثانی گویند و اگر بعد از غروب  
 ثالث و همچنین تا آخر که ثانی عشرت و ثانی عشرت فصل طالع باشد  
 و تفصل این احوال بر وجه کمال است که این هم طالع البروج را







در هر خانه درجه اول که از جنوب دو اورد که یعنی قوس منطقه  
 البروج که واقع باشد میان اول حمل و مرکز آن خانه بر توانیست  
 کنند و موضع کواکب سیاره و عقده این فرد در مرکز آن  
 خانه که اندک بزرگتر باشد و از این یکی آن شکل را که میخواهند  
 که اخذ است از بروج معرب را به بار بچند و آن خطیست که بنام  
 در استوای طالع است و در صحیح مذکور است که گاهی  
 که است که در این طالع است که لفظ بروج عظم الاصل است و موجب  
 و بعضی گفته اند که از این شصت اندک باشد بفرماند که استعمال  
 آن در این است و بفرماند که در این است و بفرماند که در این  
 جزو است و واقع است یعنی جردی که موضع بروج در آن باشد  
 و جزو است و بفرماند که در این است و بفرماند که در این  
 است و بفرماند که در این است و بفرماند که در این  
 است و بفرماند که در این است و بفرماند که در این  
 است و بفرماند که در این است و بفرماند که در این

استقبال

استقبال وضع آفتاب بود بجهت آنکه در این حکم آن جزو که موضع  
 آفتاب است فوق الارض بود و ایشان جزو فوق الارض را در  
 استقبال قرار دهند و اگر استقبال در شب بود موضع فرغ استقبال  
 بود و در این وقت آن جزو که موضع فرسب فوق الارض باشد و اگر اتفاق  
 افتد که استقبال در احد طرفی ضعیف التعداد است و در این حال جزو  
 استقبال موضع آن شود که بر افق شرق باشد و در تقویم نام  
 و شمسی طالع عاشر جماع و استقبال معقول با جزو ایشان و در  
 بزرگ یک در این جدول است و حالات کلیه بنا در این طریق که  
 اول حالت جماع و استقبال است پس علامت روز بآب  
 متصل کجا را نام است پس باید شمرد عربی بمالی پس در این  
 شمرده ساعت و در این که شصت از اول روز تا اول شب  
 که در آن جماع یا استقبال واقع شده پس طالع جماع و استقبال را در  
 وضع کنند اول رقم بروج دوم درجه و دقیقه و در این فاصله  
 طالع هر یک از این شمرده جزو ابرار رقم کنند و چون طالع در











خوانند انبست معینی فی المثل که هر یک از کواکب سببه  
 سببه را در فلک اوج ایشان یعنی فلک خارج مرکز یک  
 چهار نطق که آنرا انطافات اوجی گویند و هر یک از  
 شجره و فخر که می بینند در فلک مذکور ایشان چهار نطق  
 و یک سبب و آنرا انطافات مذکور گویند و نطق و منطقه سبب  
 معنی اند و بعضی گویند که منطقه اخضر سبب نطق چه نطق  
 در لغت هر چیزی را گویند که بر میان آید و منطقه میان نطق  
 گویند و علی التقدیرین انطافات نطق برین فضا از قبیل انطافات  
 بر خود و بعد از آن نماند که بعضی تقسیم انطافات را ابعاد و اجزای  
 و بعضی خست و فخر اجزای ابعاد گویند که مبداء انطافات  
 در هر دو فلک دور ترین نقطه بود از منطقه ایشان نسبت مرکز  
 عالم محسوب انطافات نزدیکترین نقطه هم از منطقه ایشان  
 نسبت مرکز عالم و غیر آن بر سبب گویند که مبداء انطافات  
 در هر دو فلک آنجا بود که حرکت هر یک نسبت مرکز

عالم و کمال انطافات بود که در خارج مرکز فلک در هر دو فلک است  
 و در کمال مرکز است که در خارج مرکز است و مبداء انطافات هم  
 آنجا که در کمال مرکز بود و مبداء در خارج مرکز است و مبداء انطافات  
 و در کمال انطافات که در خارج مرکز است و مبداء انطافات  
 انطافات اول و سبب در خارج مرکز است و مبداء انطافات  
 برین بود و کمال انطافات که در خارج مرکز است و مبداء انطافات  
 و مبداء انطافات که در خارج مرکز است و مبداء انطافات  
 مبداء انطافات که در خارج مرکز است و مبداء انطافات  
 و مبداء انطافات که در خارج مرکز است و مبداء انطافات  
 و مبداء انطافات که در خارج مرکز است و مبداء انطافات  
 و مبداء انطافات که در خارج مرکز است و مبداء انطافات  
 و مبداء انطافات که در خارج مرکز است و مبداء انطافات























حیوانات و عسل و سوسه شکر و قطع عسل و شکر و قطع عسل  
 ظهور و حاشا شانه مانند که اعمال مکرره را در آن قفس آب  
 و ادبی و هند و طبایع و در هر دوی قفس و سوسه و عسل و شکر  
 بقیه سوسه و در آن سوسه و ظهور شکر و عسل و شکر  
 منت کنند و بعضی مردم در حال ظهور شکر و عسل و شکر  
 که قفس در کدام تخت و در آن بر حوادث آمده و عالم سوسه  
 کنند و بعضی دیگر اول شکر که بعد از ظهور شکر واقع شود و ظاهر  
 قفس مانند در آن بر حوادث آمده و قفس و قفس آن در  
 رب که در علم قفس و شکر مکرره است و در بعضی قفس  
 بعضی از دماغ قفس از ظهور شکر و عسل و شکر و عسل  
 برخی که در دماغ آن دارند در بعضی قفس و در قفس ظهور  
 شکر و عسل کنند هر که در قفس و عسل و شکر و عسل  
 در آن قفس و عسل شود و اگر زرد و زرد شده باشد  
 گویند بگویند و ظهور سوسه و شکر و عسل و شکر و عسل

جادو کنند و در آن قفس کنند و ابتدا قطع عسل و شکر و قطع عسل  
 آثار و عسل و ظهور و قفس ظهور سوسه کنند و بعضی قفس  
 ظاهر شود از قفس و در قفس که از شکر و عسل و شکر  
 بر حوادث آن سال سوسه و عسل و شکر و عسل و شکر  
 که اگر ظهور و سوسه و سوسه و عسل و شکر و عسل و شکر  
 عسل و در قفس و عسل و شکر و عسل و شکر و عسل  
 مانند که این در قفس و شکر و عسل و شکر و عسل  
 قفس و عسل و شکر و عسل و شکر و عسل و شکر  
 و در قفس و شکر و عسل و شکر و عسل و شکر  
 که قفس و شکر و عسل و شکر و عسل و شکر  
 عسل و شکر و عسل و شکر و عسل و شکر  
 و عسل و شکر و عسل و شکر و عسل و شکر  
 شکر و عسل و شکر و عسل و شکر و عسل  
 و عسل و شکر و عسل و شکر و عسل و شکر



مستی از جرم فروار و چون که از سطح حسن نگین در آن بگری  
 این برین میسر می باشد است و آن را در این بسیار و خرم گویند  
 و مجرور و شایع بصیرت این باشد و چون مجرور گویند که تسبیح شود و محاسن  
 نصف کمتر از قر شود و آن را نصف سری گویند و نصف هر را که  
 محاسن خواهد شد و غیر سری و متصل در یک بیان سری و غیر سری از  
 جرم فروار و چون که آن را در این و در این خوانند و اینها همه در کتاب  
 حاضر طبعی پس بر بیان معلوم شده است و این دو در این کتاب  
 اختلاف بعد از این بصیرت و کمالیست که در وقت اجتماع  
 قطعه قطعه نه ماه یکبار از این بود و در این یکبار از این  
 در این حال و در این یکبار از این یکبار از این یکبار از این یکبار از این  
 چون اجتماع را می شود و در این یکبار از این یکبار از این یکبار از این  
 شوند و قطعه قطعه نه ماه یکبار از این یکبار از این یکبار از این  
 شود و تا یکبار از این یکبار از این یکبار از این یکبار از این  
 شود و آن حال باشد و در این وقت رسیدن فقر را که

و در این حال بر قوف بود و در این وقت که بافت شود و در دو  
 بعد که یکی را بعد از این و حکم است بر این یکی حال و در این وقت  
 که در فوق از این از این کنند و دیگری را بعد از این یکی  
 و در این حال از این یکبار از این یکبار از این یکبار از این  
 اختلاف کرده اند و آن یکبار از این یکبار از این یکبار از این  
 میسر باشد که یکبار از این یکبار از این یکبار از این یکبار از این  
 از این یکبار از این یکبار از این یکبار از این یکبار از این  
 و در این یکبار از این یکبار از این یکبار از این یکبار از این  
 فسر را بر این یکبار از این یکبار از این یکبار از این یکبار از این  
 باشد یکبار از این یکبار از این یکبار از این یکبار از این  
 یکبار از این یکبار از این یکبار از این یکبار از این یکبار از این  
 بزیاده تر از این یکبار از این یکبار از این یکبار از این یکبار از این  
 یعنی نیست و در این یکبار از این یکبار از این یکبار از این  
 فسر را بر این یکبار از این یکبار از این یکبار از این یکبار از این



باشد یا بیشتر حال مری شود یا یک پس اگر اندک بعد از وقت  
 یا هر یک از درجه کمتر باشد حکم روز حال همان که در مسکن  
 است و آن گفته اند که اگر کمتر از یکی کمتر از نصف درجه باشد  
 ممکن بود که حال دیر شود و خصوصا که عرض قمر در آن وقت  
 شایع باشد اما اگر معدل بعد میان دو اندازه درجه و چهار درجه باشد  
 حال معتدل پسندد و اگر از آن بگذرد پسندد و در هر پسندد  
 و بعد پس از تصحیح را بعد از آن که گویند که بحسب اجزای هفت  
 البروج است که از همیشه مساوی گفته اند و اجزای معتدل النهار  
 را با آن نسبت کرده کیفیت اتفاق در آنکه در وقت حال باشد  
 اتفاق مشافف میشود چه هر مکان که در قمر در آن  
 مکان آن نسبت به شب رویت حال آنجا است  
 و در تقویم پیش از اوراق و اندازه و کاه و چه در باره و در آن  
 جا بعد معتدل و بعد سوز در اول سوره استخوان کرده است  
 اسم آنها که در آن جدول نوشته باشد ثبت کنند و در

اول و وقت غروب آفتاب باشد که قریب برویت حال بود  
 به و قسم یک و نیم و دوم دقیقه و کیفیت حال از روشنی و تاریکی  
 و در وقت و در وقت اختلاف است از بعد معدل و بعد از آن  
 بعد از آن پس در هر در بعضی قاعده و بعد از آن در تحت صفحه یعنی  
 بخت هر طایفه که در آن صفحه نوشته باشد بپوشند و کاه  
 باشد که عرض قمر در آن وقت یعنی در وقت غروب قریب  
 برویت حال ثبت کنند در آن جدول که قبل از اوراق و اندازه  
 که نوشته شده باشد و در تحت صفحه یعنی در تحت عرض قمر قمر  
 آن است که در بعضی اوقات در آنجا که بجهت مکان برود و آنکه  
 چون عرض قمر تا به دو در شمال مغرب آفتاب غیب شود و  
 چون جنوب بود و در جنوب آن و چون این مرسوم کرده و در آن  
 حال به سبیل اتمل باشد و معنی نامه که آنچه سه فرموده که بعد از  
 و عرض قمر تا به اول استخوان کرده و در هر دو ثبت کنند  
 رسم این است و آنچه درین زمان معروف و مشهور در آن است که



در وقت غروب رخت و نیمینا استخوان کرده و در جدالت  
 نایب پس اگر شمر بکد ریت بهال رسیده باشد شش جمال  
 را از روشنی و تاریکی و غیره با ابراهیم نایب و انیسب را غرض  
 ده و ده است و اگر بکد ریت رسیده باشد تا بر کد رسیده و آن  
 شب رسیده و ده است و بیاید و ریت کمال حد درین زمان در صفت  
 مینی نق و نیم نایب نایب این است که درین ابراب مذکور  
 شده و در آن بین صحرای الشفا در لیل در روز که تعبیر  
 در بنی بجهان است بل بر ترقی و شمع را بر ترقی ترجیح ده  
 مرکب استخوان و ترقی که در شش و شصت صفه معنی کما در  
 از سال با صند و روز و جدالت باقی صبه جابر حفظها الله تعالی  
 عن الاناث والبلیات الى الابد استخوان کرده و بیاید  
 از روز و ده که بعد ازین معلوم خواهد شد باین کتاب مثل کردیم  
 تا اگر کسی را در وقت مطالعه در حقیقت این کتاب شود و بگوید شال و قیاس  
 نام نایب و بالله التوفیق و علیکم التکلیل و جمیع الامران  
 و التوفیق

مینی



[illegible]



کنند و در بعضی وقتها و در بعضی وقتها بر یکدیگر و در بعضی وقتها بر یکدیگر  
لیکن چون اشغال قبل از نصف النهار واقع شود و رقم برج متصل  
الیست از آن روز ثبت نمایند و اگر بعد از دو واقع شود  
در روز بعد از آن و علت روز درین معنی باشد که عبارت  
از شمار است و از ثبت همان که علت است و بعد از اول  
اشغال قمری در اول و در هر یک از روزهای قمری که یک  
و اما در این کتب را بعضی بجهت یا که بجهت است در بعضی که  
در قمری بعد از آن ذکر است برینند و ایند به شمس است بعد از آن  
مسجده و در بعضی غایب اند از فصل یا برین پس در آن  
هر روزی نظری که در آن روز ثبت بعد از آن روز قمری را  
گوئی باشد از نظرات همه در بعد از آن کوکب و کنند  
بجای رقم یا سه رقم اول است نظری باشد و بقیه اشغال بجهت قمر  
بقیه بعد از علت نظری رقم دوم علت است و سیم علت تفرقه  
و چهارم روز ثبت و اگر در بعضی متروک باشد علت سیم علت

روز ثبت باشد و قمری را کوکب و اگر چه شمس بر بعضی  
شود لیکن ثبت آن در تقویم معروف نیست اما حالات قمر  
روز چهارم شمس است جماعه و او بار اس و جماعه و او  
با و ثبت در سیدان او بر هر طرف در سیدان او بر هر طرف  
در سیدان با و اول طرفه نبره و آن چهارده درجه بود که در این  
در هر طرف اثنای در در هر طرف قمر است و این جهت است  
که آن را اول طرفه نبره خوانند و رسیدن با و اول طرفه نبره  
و آن نیز چهارده درجه بود که در این درجه مبروط اثنای در در  
مبروط قمر است و در این جهت و از ثبت آنکه در هر طرف فصل در در  
از قمری و داخل این درجه است این درجات را طریقه قمری  
و درجات هر دو کوکب بعد از این در باب پنجم معهود بود  
آنست و در بعضی جماعه قمر کبیه و این رسیدن قمر  
بعد از اول تحت الشیخ یعنی و نسبی که بیان تقویم او و تقویم آنست  
و او از ده درجه است و آن را کسب احمق نیز گویند و از جمله



قمر خمره و کیه که کتب متوهم است که در ابریت مکرر یعنی بر خلاف  
 توالی در صده و چهل سال شمسی دوره تمام کند و بر جی در دو دوازده سال  
 و در صده و چهل و شش روز و پنج لحظه اند که گویند کیه مکرر  
 اما مری نیست و لهذا مولا قصب اندیش میرزای در کتب انضام  
 فلک اور استخانت فلک شمسی و فوف فلک جدار و اثبات کرده  
 است بجای فلک رنزه و فلک سهره و فوف فلک شمسی  
 لایحه مورد و کل التقید برین اهل حکم اور آنس دانند چنانکه  
 سلطان فلک خوانند و در بعضی تقویم نام شمسی بر  
 سر خط سیری تقویم اور اور اول هر ماهی از ماهها بر خط  
 پ در هر چهار قسم اول برج دوم در هر یکم دقیقه چهارم  
 ثانیه و این حالات که ذکر شد در اثبات قمر در حجاب  
 هر روزی که قمر این طاق در آن روز شب بعد از آن  
 واقع شود در هر صده و یک از جدول هارجات که ضابطه  
 سیر فی بابلون و کیه سیر سواد بجای هر قسم با رقم بطریق هارجات

وضع کنند و اگر هیچ جدولی بعد از جدول هارجات بجای  
 حالات هارجات و عملیات نظرات و شرف و مبطه در پیشه  
 یعنی در باب معتم چشم معلوم شد و عملیات هارجات با  
 راس باشد و با ذنب و پاکب و بعضی هارجات  
 پاکب در اصح و پسند و بعضی برین صورت و عملیات  
 حریفه معتبره باشد و عملیات تحت الشعاع و در بعضی تقویمها  
 پسند قمر را به تحت الشعاع ثبت کنند و او نمی تواند  
 که بعد بیان تقویم او و اقسام بعد از ارجاع به ایشان و در دوره  
 در هر سه و عملیات این است و نیزه را اصح و پسند  
 و گاه باشد که در بعضی تقویمها عملیات هارجات و با این پسند  
 و با ذنب و عملیات تحت الشعاع و عملیات سیر

نیست و از قمر هارجات است از شمسی که قمر در هر یک از این  
 خود وضع کند چنانکه در هر شبانه روزی در تری باشد تقریباً و چون



قمر که دره در پست و چپ روز و شبی تمام کند اینست بهشت  
 آن کشت کرده اند نازل را بهشت و چپ کرده اند از عرب و  
 این را به نیمه آن کشت نمایند و نازل را بهشت و چپ این کنند  
 و صحت که کوی گیرند که در جوی خفته بود و خواه از جوی خفته باشد  
 و خواه باشد بر سر هر یک از آن عمارات آهسته کنند و چون  
 قمر مقدار یکی از آن عمارات شود پس اگر نازل آن عمارات کرده  
 گویند که کعبه و کعبه ای و الجوه و عکبه و بان یقال کنند  
 و اگر نازل شود گویند عدل الکعبه و بان یقال کنند و بجه از جوی  
 خسته برانند که مراد از نازل که در آب گیرند و القدر بقدر  
 متنازع است عمارات العجین القیم و این است بهشت نازل است  
 و اهل حجاب و در ملک را به نطفه البروج را بهشت و چپ  
 متنازع می نیم کرده اند این را از اول حل و جوی را به عمارات  
 ایشان نازل است از نازل قمر و منبر را در شمال قمر این است  
 و چون بروج و از دو است و نازل است و چپ است و هر یکی

و نازل و شبی باشد که لا یخفی علی الخلاب و آسمان این نازل  
 بهان صفتی که عمارت بر او و آهسته است بهشت  
 و بر سره اش که کوی گیرند که نهند بهشت که در بروج آن  
 بر نزل این است شریف نزل اول بود و عمارت آن دو  
 ستاره است روشن بود و شاخ حل از اوسط قمر نازل بود  
 ایشان از کعبه که کعبه راع و بقرب احدی است بهشت  
 و از یک و بجه از عرب آن را از اول نازل و هر سه را شرط خوانند و  
 صورت ایشان برین است و شریف بنشین بهشت و  
 شریف را به عمارت در نزل عمارت بهشت نازل و دوم بود عمارت  
 آن در ستاره است از اوسط قمر راع بر شکل منشی خود و چون  
 صورت و گویند که موقع اوجین عمارت شایسته است که  
 بر این عمارت است لیکن چون احدی است این عمارت از این  
 کرده و همین است و اندر نازل بریم بود از اوج ام پسرین  
 و این خوانند عمارت آن شریف است و بهشت متعارف برین



صورت در وقت گشتند که منبر صاحب السیاه و الیه و الیه  
انرا جهت شمرده اند از آن جهت که در صورت است یکا از قمر زایع و یاف  
از قمر زایع و یاف آن نسبت به منبر جدید همه را از قمر زایع و یاف  
و یاف این کوکب که آن زمان است و یاف که کان برده اند که  
و یاف محل است سهو کرده اند و آن را اثر یا بجهت آن گویند که باران که  
در حلقه او واقع شود بر منبر عرب امانت در زمانه و یاف  
که شت یکا بود و آن نصیحه بر وی است مشتق از زمانه و یاف  
مال و نصیحه آن بجهت منبر کوکب است و یاف در عرب نجوم و نجوم  
المنار می خوانند و بر آن منبر چهارم بود و یاف آن مستقام  
است روشن از قمر اول که برخی اگر کبریا چار که کوکب دیگر  
از آن ناکبر همه از قمر ثانی است برین صورت و یاف آن را  
تشبیه کرده اند بصورت جهت از آن که منبر به و آن  
سناره روشن که بر کبریا بود و یاف که منبر که شمس جنوبی است  
و یاف جهت از آن منبر خوانند و آنکه بر طرف دیگر است منبر که

چشم ثانی در است و آنکه بر زایع آن است منبر که منبر اول و یاف  
بر بران بجهت و بر بر جهت است سر بر بار او برین جهت است که از  
تابع الخ و ثانی الخ و یاف الخ خوانند و آن را جمع می گویند و یاف  
بضم میم و کسره در لغت چو یاف گویند که ده شمس است باشد خفه  
منبر الخ و یاف و یاف است او سه کوکب خوروست یکا که منبر است  
سه خط که بر سرشین را نند برین صورت و یاف خفه در زمانه  
خوانند و یاف بر سه بر سه کوکب که در کاف و چون منبر که منبر  
صورت جبار است از آن منبر که بر سر است بجهت منبر خوانند و  
جهت در لغت صورت و آنکه صیغه باشد و یاف جهت است  
پا بر سر او و اصحاب جنبل در امانت شمس و آنکه منبر که منبر  
شمس بود اصحاب روضه جنتین گویند که یاف او دستار است  
بر منبر صورت جبار او و در می ایشان از یکا که بقعه یک رزاع  
و یاف بود و یاف بجهت یکا منبر که یاف آنکه شمال است از  
او وسط قمر ثانی است و آن دیگر می از او وسط قمر زایع و یاف



که بندگان ستاره است برین صورت و بنده است از حق  
گویند که در صورت چو کا در کون چهار پادشاهان نهادند  
فراخ نزل مقام بود و حکایت آن دو ستاره است که بنبرانه  
هر یک بنده و این بنشیند برین صورت و برود  
انها وسط قرار دادند و آن را فراخ میگویند چه مقدم است  
طیوع او بر طغیان و فراخ معیوض که شعری است با مرزم و او آن  
هر دو را فراخ یکی که آن گویند که بزم طغیان بر دو ساقی است و فراخ  
اند در سخنان یکی را از دو ستاره و فراخ میگویند که اول بر این است  
النوام مقدم و مقدم النامین و آن دیگری را از اسب النوام المبر  
و مخرات النامین خوانند بزمه شعری است که در حکایت آن  
دو ستاره است در صورت سرشان از وسط قرار دادند و یکی  
سجده که در این آن دو است و از سلف سرشان خوانند برین  
صورت و بعد از آن که طغیان همان سلف را بشود که است  
اما زعم عرب آن است که ستاره بر سحر است یعنی سحر معنی

دو ستاره و است شعری که گویند که در بین سلف یعنی حیوانات برین  
آید و سلف این چو گویند که با دو ستاره شعری است که در حکایت  
دو ستاره بنشیند که گویند که حکایت آن دو ستاره است از فرزند  
طیوع که بنده و این است آن مقدار یک یا دو و یکی که بنام او بود  
در سلسله بود و دیگری که گویند که فراخ برین صورت  
اما زعم عرب آن است که بنبرانه و چشم اسد اند و این جهت  
طغیان گویند چه شعری است هم بود حکایت آن چهار گویند که بنده  
مجموع بر کون و سینه اسد برین صورت و از این چهار گویند  
که بر جنوب است اعظم بود چه از قرابت و قبل از آن که آن  
بود و آنکه در شمال است آن ستاره که در جنوب است که اعظم است  
از دو از قرابت است اند و آن دیگری از قرابت و در غم عرب است  
که این چهار گویند بر سحر اسد اند و بنده گویند که بزمه شعری  
و از هم بود و حکایت آن دو ستاره است که از فرزند و دیگری  
از قرابت است بر تو صورت است و بعد از این بقدر و در غم بود



شمشیر برین صورت اگر که روشن تر است از افلاک سد شود  
 در وقت غروب این دو ستاره و غیره برآید است یعنی میان دو کف  
 او صاف تر است و در روز هم بود و در وقت او ستاره و ستاره روشن  
 از او صاف تر است و در وقت او ستاره و ستاره روشن  
 غیره و ستاره و ستاره و ستاره و ستاره و ستاره و ستاره  
 او را قیاس از او ستاره و ستاره و ستاره و ستاره و ستاره و ستاره  
 طبع او و از او ستاره و ستاره و ستاره و ستاره و ستاره و ستاره  
 او از او ستاره و ستاره و ستاره و ستاره و ستاره و ستاره  
 است یکی از او ستاره و ستاره و ستاره و ستاره و ستاره و ستاره  
 شکل های که طرف بسیار کثرت باشد ابتدا او را بر طرف بود  
 و بر طرفی بودی جنوب کراید و اگر کتب و غیره طرف شمال کراید  
 تا طرفی مانند زاویه پیدا شود و آن کراید که بر زاویه بود آن را  
 زاویه الما گویند و صورتش این است عرب کراید که آن  
 الما کلاب تقوی خلف الاسد و کراید از جهت عطی بر است

کراید که بقال الشی ای عطفه و عیال البریه بر کراید لب اگر که چون  
 او صاف کراید بر اسب بر روی کراید سماک شمال چهاردهم بود و  
 جهت از یک ستاره است از او صاف تر است و در وقت او ستاره  
 از سماک شمال خوانند و صف او قبل این دو صورت بود و در کراید  
 شده و این جهت بکار است و غیره شمال با او هم بود و در وقت  
 او ستاره و ستاره و ستاره و ستاره و ستاره و ستاره  
 این سماک شمال برین صورت و در جهت او ستاره و ستاره  
 کراید که غیره سماک کراید که نزدیک است بر زمانه و غیره سماک  
 کراید که از او ستاره و ستاره و ستاره و ستاره و ستاره و ستاره  
 که او را با این جهت غیره کراید که در وقت طبع او و در وقت او ستاره  
 او را را از او ستاره و ستاره و ستاره و ستاره و ستاره و ستاره  
 بود و در وقت آن او ستاره و ستاره و ستاره و ستاره و ستاره و ستاره  
 قدره است یکی را که در طرف جنوب است که غیره سماک کراید  
 آن و کراید را از او ستاره و ستاره و ستاره و ستاره و ستاره و ستاره



این دو کلب بر زبانهای عجب و عقیده منی بر و در قرن اول میل  
بقرم بود و ملک آن دو ستاره است که جنب شمال کشیده  
برخی فی الجمله متوج هر سه از قدر ثبات برین صورت و چون  
بر پیش از عجب و دم است از غایت دور اما کلب که جنب شمال  
حصصه را گویند برین بجا که بر پیش از بنده قب شمال مجرم بود و  
عمک آن ستاره است سرخ رنگ از قدر ثبات و ستاره دیگر  
که از دو جنب او بود و از قدر ثبات خطی عرض از سمت کلب  
برین صورت و از قب که آن گویند که در جوف صورت  
عقب است آن دو ستاره در طرفین از این دو ستاره یعنی رنگ ل مثل  
منزل نزد و هم بود و ملک آن دو ستاره است که این نشان  
یک شیر بود بر پیش عجب بر دو از قدر ثبات بر پیش  
و شوله و لک چیز را گویند که مرتفع شده باشد بر دم ذات  
او و نام چون دم بر داشته باشد و لک عجب را شوله بر گویند  
یعنی دم بر دارند و نایم منزل استم بود و ملک آن ستاره

منصرف شد بر محضره و توانی آن از حضرت زهی برین صورت  
و عزت شیشه کرده اند محضره را بنزد آب این کوکب را بهشت مرغ که  
آب خردون آمده به شیشه و آن چهار را که داخل محضره اند و از قرقر  
نالت نیاکم دارد و خوانند این سختی که در همین آب خردون و آن  
چهار و مگر را که از قرقر رابع اند نیاکم صادر یعنی آب خرد و در حوض نموده  
اند بعد منزلت و یکم بود و حکمت آن قضایست پس نیاکم  
و توانی که در سبب سنار نیست و آن رابع از چشمه شیشه کرده  
بسیار از شعلب یعنی حرات گاه رود با چه و این آن منزل را رد با که  
شش و چهار خالی میدارد و توانی منزلت و دوم بود و  
حکمت آن دو سنار است هر دو از حضرت زهره را نشاید و در شش  
جدیدی و بعد از آن گری باشد و در میان این دو کوکب بی نظری مستشار  
باشد از حضرت زهره و حضرت ایشان برین صفت بود و در  
کوکب میان را شاه البدیع خوانند و آن دو کوکب طریقت اند که  
گویا دروغ اویند سعد الفی بلع منزلت بهم بود و حکمت آن



دوستدار است بر وجهی که ملک الماکی که بل شمال بود  
از کبر قدر رایج است و آن دیگری از او صغر قدر سادس ستاره بود  
از صغر قدر محسوس در میان ایشان باشد برین صورت  
و عرب آن ستاره میانه را بسطی گویند و آن دوستداره که در  
طرف او آمده که گویا در آنست و خوانند بر دو کیل و صبی گفته  
اند که در شب سه بن منزل پنج است که در وقت قبضه  
یا آخر ابلق مایه که قدر بن منزل بود و سه منزل است و چهارم  
بود و حکایت آن دوستدار است از جنوب و شمال بجز از کبریا  
از کبریا که در یکی که شمال است و از صغر قدر ثالث است که  
ساکب الما است و آن دیگری که از او صغر قدر محسوس است در زیر  
بن ابلق صورت و این دوستداره و عرب سادس ستاره  
گویند بنجه آنکه در غرب است و آن اکثر است چه در حال  
خس و او سرش بکینه و بسطی بن قنار است که جنبه منزل است  
و پنجم بود و حکایت آن چهار ستاره است بر کف دست است

ساکب الما و آنست که در یازدهانی است که شمال است  
از کبر قدر رایج بود و باقی از صغر قدر ثالث برین صورت  
عرب بیانه را سعد خوانند و دیگران را که بر طرف او بنده جای یعنی  
حرگاه او و مجموع را سعد الاشب و بر آنکه جمعه و نوز و عرب ده است  
چهار صورت فرس اعظم است اول سعد بیام بود که بر سر است  
دوم سعد چهارم که بر گردن است سیم سعد یار که بر سینه است  
چهارم سعد مکر که بر دست است و چهار دیگر از چهار سعد اند  
از شمار دل قمر که مذکور شد و دوی دیگری سعد نامر است که بر دهن  
جهدی است و دیگری سعدی الملک که بر پیشانی است ساکب الما  
و از این شود در احوال هوا و غیر آن حکایت است به قدر منزل است و  
ششم بود و حکایت آن دوستداره است ساکب الفرس و بن  
الفرس باشد که از صغر قدر ثانی اند و معش آن قنار است و در  
شش اعظم مذکور شد و نوز منزل است و پنجم بود و حکایت آن دو  
ستاره و جنب الفرس و سادس الفرس باشد که هم از صغر قدر ثانی اند



صفت آن هم آن گاه که گشت و عرب مقدم از فرج الله و مقدم و مؤخر  
از فرج الله و مؤخر خوانند چنانکه ستاره از آن معرب است  
که ایشان را خوانند برین صورت و فرج در لغت  
آن معرب باشد از آن که آب هر دو می آید رشتن رشت است و هم  
بود و معنی آن ستاره است روشن و سرج از قدر باشد برای  
بطریق و از صغر قدر باشد برین اسم این صوفی و از حسیب است  
چه از صورت مرآت است و آن را بعضی بحسب بزرگویند  
بزرگ که بر یک ماهی است که حاصل شود از بعضی که آب را از حسیب و بعضی  
که آب می کشند یا که بحسب شهر است و چون ستاره کان  
خود را با این که آب حفره زده اند مانند سنجی بدین صورت  
ازین جهت عرب آن را خوانند چه در شاد و در سنجی و در  
و طریقی معروف این شادان است که ثریا که شهر و چشم  
منزل است اول را باید دید و بعد از آن بر جانب شرقی در تمام  
ماه و بر آن را طلب باید کرد بعد از یک بزمه و از جانب غربی بعد از

ازین جهت عرب آن را خوانند چه در شاد و در سنجی و در  
و طریقی معروف این شادان است که ثریا که شهر و چشم  
منزل است اول را باید دید و بعد از آن بر جانب شرقی در تمام  
ماه و بر آن را طلب باید کرد بعد از یک بزمه و از جانب غربی بعد از  
ازین جهت عرب آن را خوانند چه در شاد و در سنجی و در  
و طریقی معروف این شادان است که ثریا که شهر و چشم  
منزل است اول را باید دید و بعد از آن بر جانب شرقی در تمام  
ماه و بر آن را طلب باید کرد بعد از یک بزمه و از جانب غربی بعد از  
ازین جهت عرب آن را خوانند چه در شاد و در سنجی و در  
و طریقی معروف این شادان است که ثریا که شهر و چشم  
منزل است اول را باید دید و بعد از آن بر جانب شرقی در تمام  
ماه و بر آن را طلب باید کرد بعد از یک بزمه و از جانب غربی بعد از



اسم آن منزل طوری درج و کتب شود و در بعضی قریبها آن  
منزل را بگویند و گویند این منزل ویم در بند و اگر اهل تسبیح  
بود و گاه باشد که در یک نصف النهار اول منزل باشد و  
در نصف النهار دیگر است و از آنجا که منزل بود و این کتب  
اسم آن یک منزل را آن بگردانند و در بعضی قریبها است  
چون نمیباشد که زیاده و نقص کند اشغال قریب منزل قریبی  
بازاء هر روز که در آن روز باشد بعد از آن روز واقع شود و باز  
بر طریقه اشغال برزخی برقی یعنی اول اسم منزل مشغول است  
و اینست پس رقم است پس رقم دقیقه پس رقم روز باشد  
و اینست حکم منازل هر طریقی شود و هیچ کس نمیشود پس  
گاه باشد که چون سر تسبیح بود در محادی گرد و در منزل  
مکتوب شود و یا بجهت که در اوایل روز یکی کند منزل در آید  
و در اوایل شب بعد از آن روز از آن منزل برآید و بنشیند و دیگر  
رود و گاه باشد که چون اهل تسبیح بود در محادی دیگر در هر کس باشد

نموده و چنانچه نامند بسبب آنکه در او تسبیحی یکی در آن در آید  
و در اوایل روز دوم منزل دیگر نشاند و چون آفتاب منزل  
را قطع کند مراد از منزل آنجا است که است یعنی چون آفتاب  
در وقت منزل غایت کند بر بعد از آن منزل که همان وقت است  
پس از آن آفتاب در شرق ظاهر شود و آن ظهور را چون ظهر  
باشد و است جمیع کند و جمیع است منزل که در موسم ظهر بود  
و در آن روز اگر همیشه و جمیع و باقی آن را با جمیع و با جمیع  
است منزل غایت و از آن اسم آن منزل باشد که آن را یعنی منزل  
پانزدهم منزل را اهل نجوم قریب آن منزل کردند چنانکه جمیع  
چشم هر برج را بگذرانند پس یک ماضی نماید که تحقیق پانزدهم  
هر منزل را لازم نمی آید که یک قطره کرد و نیز اگر این من مات  
بغیر من خلفه نیست و اینست میانه است تسبیح و در  
منزل مراقب منادی نیست بلکه گاه باشد که شازدهم و گاه  
بود که بندهم باشد کرد و اینست ماضی نماید که این جمیع را اگر چه بعضی







و در زده حجت اولی خصال حیات دانند و ثبوت دوم را بر این  
 مال و ثبوت سیم را بر این مال و ثبوت اولی ثبوت اولی ثبوت  
 زیرا که مجاورت است و در ثبوت آخر که ثبوت است که چنان  
 است زانی باشد قبل از این است اشیاء که ثبوت است  
 ضد را باید کرد زیرا که هم منسوب به یک شخص است و هم مجاورت  
 اشیاء و در ثبوت بعد از ثبوت اولی ثبوت اولی ثبوت  
 زیرا که در آن ثبوت بعد از آن است اشیاء باشد آن را  
 در آن جبر و ثبوت است به رقم یکی رقم ثبوت که در آن ثبوت  
 تا وقت ابتدا است دوم رقم و ثبوت سیم رقم روز ثبوت و گاه  
 باشد که رقم و ثبوت بر این است و این ثبوت و در ثبوت که در آن  
 در آن ثبوت ثبوت و در ثبوت زمان بود زیرا که استخراجه آن  
 است و گاه باشد که چون خواهند که بیاورند ثبوت ثبوت  
 آن را که بیاورند است و ثبوت است مستوی سازند و در ثبوت  
 ثبوت و ثبوت و در ثبوت و در ثبوت و در ثبوت و در ثبوت

ثبوت کنند و در و بگری بر مستوی و در بگری و بگری باشد  
 که ثبوت جبر و ثبوت جبر و ثبوت جبر و ثبوت جبر و ثبوت جبر  
 ثبوت یکی از آن که یک ثبوت ثبوت است  
 از علم نجوم آن چه در آن است  
 واجب است معرفت اوقات صلوات بر سر ثبوت ثبوت ثبوت ثبوت  
 که در اوقات صلوات را اوقات ثبوت ثبوت ثبوت ثبوت  
 چنان نموده و ما آنرا به وقت حاکمیت علی الهی ثبوت ثبوت ثبوت  
 مواضع در ثبوت ثبوت ثبوت ثبوت ثبوت ثبوت ثبوت ثبوت  
 ثبوت ثبوت ثبوت ثبوت ثبوت ثبوت ثبوت ثبوت ثبوت  
 پس باید است که هر یک از ثبوت ثبوت ثبوت ثبوت ثبوت ثبوت  
 آن گاه است که صبح صادق باشد و ثبوت ثبوت ثبوت ثبوت ثبوت  
 صبح صادق است که از صبح اول و ثبوت ثبوت ثبوت ثبوت ثبوت  
 بزرگین و آن اول یعنی بود که از ثبوت ثبوت ثبوت ثبوت ثبوت  
 ثبوت ثبوت ثبوت ثبوت ثبوت ثبوت ثبوت ثبوت ثبوت



با شش جبهه فرق باشد بعد از ظهر و آن را اول وقت  
و آن را اول وقت میگویند و بعد از آن چون قریب غروب شود ظهر  
برویم که افق روشن کرد و پانزده دقیقه بعد از ظهر  
صبح صادق و اول وقت نماز باشد و او بود و آن وقت  
نماز باشد و وقتی بود که آفتاب شروع کند و غایت وقت نماز  
و سه وقت بعد از آن است و اول صبح است تا خود سرخی از آفتاب شرق  
اما پیش از آنکه در اول وقت است و آن وقت است که بعد از ظهر  
اول وقت و آن است که در آن وقت غفران الله و اول وقت  
نماز پیش از آنکه صبح خفته آید و است که نماز را زیاده شدن  
طلوع شمس باشد و اگر فی زوال در آن روز و زیاده باشد  
و زیاده بعد از ظهر اگر در آن روز فی زوال برود و باشد و این  
در موضع عصر است و اگر آفتاب سبب آن موضع را نه  
رسیده اول وقت نماز و اگر آفتاب است که طلوع شمس در روز و شمس  
فی زوال یعنی وقتی که طلوع شمس مساوی نصف شب است و فی زوال شود

و اگر فی زوال برود و باشد یا شب که مساوی نصف شب و پس اگر برود  
نماز باشد و این بروی مذکور است و بر مذکور است و  
همچنین بر مذکور است و هر که از نماز و از بعد از ظهر است  
بر مذکور است و اول وقت نماز و اگر آن گاه باشد که طلوع شمس  
برابر شمس شود و ساقی زوال اما مذکور است و مذکور است  
و آن است که هر قدر که طلوع شمس از ابتدا زوال طلوع وقت  
پیشتر است اما آن مقدار که فرض آن نگردد و شود بعد از آن  
اول عصر در آن حال هر دو مشترک بود تا از زمان که غروب  
مقدار از آن مسوره و نصف عصر تا زمان غروب طلوع  
تا عصر باشد و کما قال الامام کاظم جعفر بن محمد الصادق علیه السلام  
ان اوقات الخمس دخل وقت الظهر فاذا انقضت فانه لا یجوز کلمات  
و دخل وقت الظهر الحق من الشمس فانه لا یجوز کلمات  
فیخرج وقت الظهر کما قال وقت العصر حق من الشمس فانه لا یجوز کلمات  
وقت عصر با شش جبهه فرق و وقتی است که آفتاب غروب کند



اما نصبت وقت پس در هر یک از این اوقات آن زمان است که قس  
 مقیاس مساوی مقیاس شود و سویی فی زوال نصبت عصر آن  
 مقدار که در برابر مقیاس شود و سویی فی زوال وقت تا تمام بعد از  
 استیفاء و غروب تمام جرم کس است و اول وقت تا غروب  
 بعد از غروب شمس است و این هر دو جنبه ها بعد میند است اما جنب  
 فرقه تا جنب همیشه اول وقت تا تمام در آن زمان که در هر یک از این  
 تا آن مقدار که فرض مغرب را در وقت بعد از آن وقت شمس در آن هر دو  
 وقت شمس که در آن زمان که نصف شب مقدار را در آن زمان  
 شمس تا پس آن وقت نصف شب شمس شمس تا شب نصبت  
 وقت تا شمس تا انصاف که یک است و نیم است و شب و نیم است  
 نیز گفته اند اما در این وقت نیز عبارت از این است که اوقات  
 باران می که در آن اوقات در این وقت که باشد چون باران  
 غنیمت در این وقت است پس که است پس در هر یک از این  
 و تقاطع این دایره و فی آن بعد از آن تقاطع که در جهت که بود

است قبل بود نسبت بان بعد و فصل شمس میان سطح افق و سطح این  
 دایره و سطح سمت که گویند بر وجه این اوقات این دایره رسد و فی این  
 دایره که واقع باشد میان مرکز اقیانوس و افق بشرطی که در سطح  
 نباشد ارتفاع سمت قبل باشد و چون در آن وقت سهم مقیاس و مرکز  
 اقیانوس برده و افق در سطح این دایره اند اما از نصف ظل  
 مقیاس نیز داخل در افق سطح بود و کما حق فی حاشیة الاصول پس  
 خط سمت قبل و ظل مقیاس بر یکدیگر منطبق باشند و منطبق  
 در تقویم بعد از اول ساعات است بعد و فی بیایید و در آن  
 باران هر روزی ساعات صحیح مقدم بر آن روز و ساعات تقویم  
 بعد از آن روز که تقریباً است و فی تقدیر به ثبت کنند بر و قسم  
 ساعات و دوم تریقه و مراد ساعت صحیح زمان باین اوقات  
 طالع صحیح و وقت طلوع مرکز اقیانوس و مراد این شمس  
 باین غروب مرکز اقیانوس است و غروب شمس که اینجا عبارت است  
 از بیایم مقرر در افق غروب و بعد از آن بعد و فی و یکدیگر و در آن



بازای هر روزی در ارتفاع اقباب در اول نماز اکبر بر حسب  
 آنکه مخالف قول آنکه مخالف قول محمد و ابوسف است بیارند و  
 رقم یکی درجه و دیگری دقیقه و نماز را از آخر وقت فصیلت عصر  
 بگیرند و بعد از آن جدولی بیارند و در آن ساعات را بنویسند  
 یعنی زمان باین اول وقت نماز دیگر خصلی که مخالف قول محمد  
 و ابوسف است و غروب که اقباب ثبت کنند بر رقم  
 یکی ساعات دوم دقیقه و کاه بشمار که در جدول دیگر بیارند  
 و در یکی از ارتفاع عصر شافعی و در دیگری ساعات عصر شافعی  
 کنند آن نیز بر رقم بطریق ارتفاع و ساعات عصر خصلی و نماز  
 با غروب فصیلت پیشین بگیرند و بعد از آن جدول اول  
 جدولی دیگر بیارند و در آنجا باز هر روزی ارتفاع ساعت  
 در آن روز ثبت کنند بر رقم یکی درجه و دوم دقیقه و ثانی  
 وقت رسیدن اقباب ارتفاع سمت قبله موقوف بر هر روز  
 باشد چنانکه در هر روزی که در او این مقدار کنند اول وقت ارتفاع

در ارتفاع

بر ارتفاعی نهند که در عدد و جهه موافق ارتفاع سمت قبله بود  
 در آن روز پس علامه بدست گرفت اسطرلاب معلق کنند و  
 بیکر ده بپند هرگاه شعاع اقباب ثقبه علیا ارتفاعی افتد اقباب  
 بر ارتفاع مطاب بود و در آنوقت خط مقیاس مسانه که بر شانه و  
 دخی نماند که در بعضی جا که سمت قبله داخل در میان شرقین یا بین  
 بود اقباب در بعضی ایام فوق الارض بدایره ارتفاع که نور نواز  
 رسید و باین سبب در آن جدولی باز آن روز را بپوشانند  
 و همچنان خالی گذارند پس در آن روز را محاسب این جدول در آن  
 بلا سمت قبله معلوم نموده که چون معرفت وقت معلوم  
 موقوف بر معرفت فی زوالی است و آن در بار ششم معلوم  
 پس باین نوده میفرمایند که و اما فی زوال و معرفت آن ششم معلوم  
 پس اینجا حاجت بر کمر درینست  
 حکای خطا شبانه را بعد از ازاده حاجت  
 کرده اند یعنی همچنانکه سبحان و ولایت ما شایسته روزی



کرده اند  
قرسی را  
جانی نام  
نهاده اند  
و جانی بخت  
نشین بعضی

فقط

قسمت کنند بر شبانه نود و شش که پیشه و بر شبانه نوزده را  
به و نوزدها که قسمت کنند بر پنج بر جانی از فکات شصت  
سی و سه فکات و شش باشد و پنج بر یکی صد و چهار فکات و سی  
و بیضا پنج بر جانی در حالت استولی باشد و پنج بر یکی  
و فقه که بر یک است و سی است و پنج بر یکی است و سی  
است و شصت و چهار را به محال بعضی است و سی است و پنج  
و ابتدای شبانه روزی چنانکه سبق ذکر کردیم از پنج بگردانند و در فکات  
از بیض نوزده و گویک بجهت گذشته باشد و یک نیمه مانده و بعد از آن  
پوشیده یک یک جان میگردانند و تا چون روز شود به از جاع و دو  
پوشیده گذشته باشد و نیمه مانده و اول روز در وقت نای  
شب روز در نیمه جان و طوطی باشد و اولی شب در نیمه جان  
بود و اوقتی لیکن بحال و قدر شب و روز من و پس افتد  
بکلاف نیمه روز و نیمه شب که هرگز متغیر نوزده و سی است  
شبانه روز در نصف جان و اولی که گویست گرفته از بعضی



که در نیم آن جناب معلوم نیست و بعضی مناسب است که از کمال اول  
از جناب اولی بگذرد و در شرح هر یک از صاحب کشف عقاید  
نقل نموده که درین اثبات یک نظر بر آن بود که چون شمس  
متوقف ساخته اند بجهت مبادی اعتبار روز و شب که جناب اولی نیز  
متوقف بود بجهت همان غرض تا مناسب حاصل شود و سالهای این پنج  
ششم و هفت باشد که از اعتبار ایشان بیخبر خوانند و آن بحسب مبادی  
ایشان سید شمس پنج روز و دو جناب و هفت که در هر یک  
و سه ساعت و این زیاده است بر سال شمسی حقیقی بحسب  
جدید الفی یک بیک دقیقه و سی و دو ثانیه و مبدی سال اولی  
بگذرد که اقاب در اوایل و نوچ و خطایان مبدی سال متوقف  
حقیقی و بیکر فتنه اند لیکن سبب آنکه اوج اقاب بحسب احوال  
ثابت است و بحسب احوال در مظهره متحرک بود و احوال  
مبدی سال از اینها انتظام کرده است و درین زمان در مظهره  
دو می افتد و مانند او را وسط گفته است و اختیار متوقف بود برین

۱ در سبب آنکه نیم این وقت و موالا قیاس متوقف و لو  
اول فصل چهارم است هر دو وقت مواجیل باقیه الی کند و بنا  
شرح از نو نایب بر این فصلها سی و دو واسطه فصلهای سی و نه  
باشد و یکس و بیای آنکه بجهت آنکه در مغرب بین سال را به و از  
قسم گرفته اند هر چند مساوی نیست و هر قسمی که می باشد  
بجهت آنکه خطا و احوال سال را به است و چهار قسم مساوی کنند و هر  
قسمی یک یک گویند و درین این تقسیم است که مبدی هر قسمی که اند  
بوسه دو که مبدی است که شده است و لا محاله این و از هر نقطه از  
معدل النهار شمس بر دو نقطه تقابل آن نقطه که بوسط دوازده  
از مبدی تقسیم شده اند و از اینها معدل النهار به است و چهار قسم  
مساوی کرده اند و یا زده و از هر یک از اینها تقسیمات کنند و  
تا هر یک نقطه ابروج را قطع کرده اند و مبدی چهارم سال زمان و موالا  
از اقاب بعد از این تقاطعات و قرصهای نقطه ابروج که در  
درین تقسیم مختلف بود و از هر مبدی تقاطعات را به موالا











گویند و چنانکه در اخبار ان بشمارند سالها را و روزها را هر یک  
 بشمارند پس هر سالی را روزی سی و یکبار از ان حساب کنند  
 بعفت خط و هم بعفت ترک و خطایان را و در هر یک است که بر  
 ده بگردد و همین سالها و روزها به ان بشمارند و اسالی  
 ده بعفت خطای انست کالی می بیند دو کالی  
 کن شبنم شام کوی و خطایان این دور را دور آخری  
 ترکیب میدهند تا دوری حاصل آید که برشت یک دور و دور  
 دورستین میگویند و سالها و روزها به ان بشمارند و گویند این  
 در شش روزی روزهای شنبان را بجای هفته تا بهشت و بعد در  
 شش روزی که دور ده که مناسب است که خطایان دور  
 عشری تا شش عشری را بجای هفته گیرند و دورستین را بجای  
 و ترکیب این دور در تفصیل دورستین برین وجه است  
 فغانی کازنه پنجو نهم بر باد و دوی کبرین  
 کن دو سبن دی شام سن کوی بود کاشبو

پل صای بین نزه تین جوی و دیم کرداد کرهن  
 شبنم خیز شام دو کوی دی کاشن پاد بود بین شبن  
 تن صای که در نزه کبر جوی کزیم شبن باد  
 شام سن کوی خیز کاود پل دی بزشن تبر بود  
 و شبنم کبش صای کن نزه بزشن جوی شام کوی باد  
 لاسی پاد پل دو سبن دی روشن کن بود  
 کن شبنم بزشن صای شام نزه کوی جوی کایم پاد  
 بین سن تین خیز دو دو کوی دی کن شبن سر بود  
 شام شبنم کوی دی و چون خطایان سالها را دورستین  
 بشمارند دور را را مقیده کنند به نام دور اول را دور  
 گویند و دور دوم را جاکون و دور سیم را فغان و این دور را  
 هر چند است و لی نه اما مطلع شده است که دور اول را دور  
 اعظم و ثانی را دور وسط و ثالث را دور اصغر گویند و دور کایم  
 این دور را اعتبار کنند پس سالها را مقیده کنند این دور را







علامت سحر عادت شمس علامت محمود علامت مرم  
 و بعضی نغمه میخان این الفاظ را مستخرج در اوراق نقاشی و در روز  
 هر دو نغمه و بعضی دیگر بجهت اختصار نقطه های الهوان موافق  
 مونی هر روز نهند و چون نوبت این روز رسد اوراق مطلق  
 رسد اوراق مسمیت و بعد از آن سال نغمه قسم پنجم که اوست  
 و کجنگه که بیست و شش است و بیست و شش روز رسد و قسم ششم روز  
 مقدم بر آن درین دور یکی نهند یعنی آنچه در روز مقدم است  
 به و رسیده و بشده و در روز رسیده آن قسم مکرر شود و باقی  
 ترتیب شد پس یکبار در دو روز و سه روز و یکبار در سه روز  
 و معلوم شد است بعضی که درین مکرر را در خطایان صحبت  
 و بعضی گفته اند سبب است که تا فرق میان این را در دو روز  
 غنری و غیر این دور اولی که گفته اند چه غیر و در این غنری مستند  
 تغیر و در سبب و در روز غنری سبب یکبار مکرر شود  
 و باقی اقسام طاق نموده اند است که سبب سالان میباشند و آن

از این

از این اقسام طاق است و فرق مکرر خواسته اند که در اوراق سال نغمه  
 و در این اقسام خود هم به طبیعت لحن مکرر نهند و بر اومان  
 از که انحراف خانه که اهر خطا که کس امارت را و از خانه مجید مباد  
 چون خواهند نغمه زیاده کنند سالها را میخیزد سازه است  
 از غنری عالم و بر غم ایشان است بقا و عالم سحره هزار و شصت  
 و عظیم فاضل محمد بن مغربه در فرج او و اوراق او آورده که شریک  
 و شصت هزار و شصت و بعضی از اینها زیاده از این مقدار گفته اند  
 و بعضی از فراغات و امور سحره است و بر آن و بعضی است و هر یک  
 یا مطلق ایشان ده سال است و در سال شصت و چهل و نهم  
 بر دو روز که گفته اند از غنری عالم و بر غم این طاق است هزار و  
 شصت و شصت و سه و نوزده هزار و شصت و چهار سال  
 پس درین سال که نهصد و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت  
 عالم است و هزار و شصت و شصت و چهار و نوزده و شصت و شصت  
 نام گفته اند باشد اما ترکان و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت



اقرار نمایند و اصحاب رجحان گفته اند که ما رقیه ناری از این  
 معلوم است که این معلوم است که این چه حادثه را میسر است  
 اند و سالها بعد از این زمان نسبت میکنند و در میان عجم نیز این  
 دو شصت و چهار روز میان این دو سیاق چه مناسبت  
 محال است در وقت آنکه در آن زمان و آنکه در آن زمان و آنکه در آن زمان  
 شصت و چهار روز و آنکه در آن زمان و آنکه در آن زمان و آنکه در آن زمان  
 این معلوم است که این معلوم است که این چه حادثه را میسر است  
 در وقت آنکه در آن زمان و آنکه در آن زمان و آنکه در آن زمان  
 این معلوم است که این معلوم است که این چه حادثه را میسر است  
 در وقت آنکه در آن زمان و آنکه در آن زمان و آنکه در آن زمان  
 این معلوم است که این معلوم است که این چه حادثه را میسر است  
 در وقت آنکه در آن زمان و آنکه در آن زمان و آنکه در آن زمان

ارقام ایام و در این و در چهارم علامات اختیارات بخود یافته  
 ملوک یا با قاطع و در چهارم ارقام ایام و در چهارم ارقام  
 ایام ماه فخر سار و اسما از این سال و هم چنین اسما از این  
 در عتبه در چهارم روز سید این گفتند و شنیدند و آنکه در ایام  
 این عتبه در چهارم روز سید این گفتند و شنیدند و آنکه در ایام  
 اگر از ایام که شش و هشت و نهم و دوازده و طس که در ایام  
 ایام که شش و هشت و نهم و دوازده و طس که در ایام  
 گفته باشند از این عتبه و این عتبه و این عتبه و این عتبه  
 و در عتبه و در عتبه و در عتبه و در عتبه و در عتبه و در عتبه  
 عتبه و در عتبه و در عتبه و در عتبه و در عتبه و در عتبه  
 از طس و دوازده و دوازده و دوازده و دوازده و دوازده و دوازده  
 و در عتبه و در عتبه و در عتبه و در عتبه و در عتبه و در عتبه  
 اسما ایام و در سنین و در این عتبه و در این عتبه و در این عتبه  
 و در عتبه و در عتبه و در عتبه و در عتبه و در عتبه و در عتبه



نامه بر افعی شهر و قمر حج و و افعی الف م سده را و میان یکدیگر  
 به ترتیب افعی و شش به اول پانزده در ورق مقدم بر اوراق  
 و دوازده گانه و در جدول اول اعداد اقسام و اعداد شهر و هر یک  
 به ترتیب کسبه یا رقم یا حلی و در جدول دوم اقسام سال  
 سال و اسم شهر و در جدول سیم عدد و هر یک از شهر یا نام  
 نامه بر جدول که موافق اول آن قسم با اول آن ماه باشد و در جدول  
 چهارم ایام نامه در سنین که در فصلت بر دوره قدر فتنی و غیره  
 همراه و در جدول پنجم فکات که بر لام نامه در سنین زائده باشد  
 و در جدول ششم ایام نامه در راختن بار و در جدول هفتم عدد و  
 دیگر بعد از آن سپارنده و در آنجا ایام نامه در سنین که بر جدول  
 اقسام سال شهر باشد به ترتیب کسبه و طریق وضع فکات جنات  
 چون فکات فتنه شود از ایلی که به و مرفوع و مرفوع خوانند و چون  
 مرفوع مرفوع شد و از ایلی که به و مرفوع و مرفوع خوانند و چون  
 مرفوع مرفوع شد و از ایلی که به و مرفوع و مرفوع خوانند و چون

مرفوع باشد بر رتبه فکات و اگر با فکات نامه که بر باشد از  
 بعد از فکات در همان به اول وضع کنند و اگر با فکات نامه که بر باشد  
 باشد به ترتیب جزو غیر هر عدد در آن کوثر شنبه یا فکلی باشد و در  
 اتفاق و فکات رافع کنند و بعد از آن با رقم یا حلی یا فکلی باشد و در  
 دیگر بعد از جدول فکات سپارنده و در آنجا که در جدول کسبه چنانکه هر  
 عدد در آن سال کسبه فکلی باشد و هم درین ورق و بهر در ورق  
 مقدم بر اوراق و دوازده گانه در صفحه شش شکل زائده و دوازده گانه  
 رسم کنند و در هر خانه نام سالی از وراثتی که به بلغم است آن غیر  
 بلغم ترکان و خطایان نویسنده و درین زمان بلغم ترکان و عاکی  
 نویسنده نام آن سال که موافق سال مرفوع باشد در خانه و خط  
 فرغی از آن زائده به ترتیب کسبه و هم درین ورق یا به سال مرفوع  
 و به خط آن غیر به خط لحن و احکام آن سال همه را بر خط خطای  
 چنانکه اول نویسنده کسبه که سال مرفوع و افعی در آن است  
 از دوازده و چند سال است از آن هر دو را این شخص



نمایند که بعد از سال در کدام روز است از هر سنین و چینه  
 جاع و که وقت که نشسته از آن روز تا بعد و نیز کدام روز است  
 از هر رابع و اساس هر یک بنویسند و البته ابرو نمایند که از هر  
 حقیقی و غیر از آنها هر یک که در خلین در آن واقع شده تا آن  
 هر خل چینه مدت شده و از آن قبیل عالم بر غم از خطا سال  
 چندون و چند سال که نشسته و سال مفروض چینه است و که با  
 که در و در این مذکور است تاریخ سال هر خل از این تاریخ از هر  
 نیز بنا و در و ساعت و دقیقه که نشسته از اول از روز با آن شب  
 که در خل سال در آن روز باشد بنویسند که از اینها حکام آن  
 سال بر غم حکما خطا و لغو را بداند و غلطی هر یک را در وقت  
 مقدم بر مثال صفحه بسبب بریم تا فوراً آن بر منعم و شود  
 بنامند  
 از میان متعلق است هر دو صفحه فارغ نشود و نمود و در  
 جان زداید که ابرو آن در غم و طبع و متعارف است پس

نیز باید که بر صفحه مقدم بر اولی و دوازده گانه تاریخ سال مفروض  
 که بعد از آن وقت و مهول است بنویسند اول از هر یک و در هر  
 آن سال تواریخ از هر یک بنویسند و تاریخ خطایان بنا و در چنانکه در  
 تواریخ شده و با اول از هر یک ساعت و ابرو آن که نشسته پس بنویسند  
 روز و شب هر خل که هر یک از تواریخ از هر یک بنویسند و در تاریخ  
 خطا اول از هر یک بنویسند که بعد از سال مفروض که در کدام وقت و که  
 و ساعت و در هر خل که در روز است از ایام و سنین و چینه از  
 ایام و در تاریخ و نیز حقیقی نمایند که از هر خل حقیقی و غیر از اینها  
 نیز که بعد از سال در آن واقع است یا بعد از سال چند مدت که نشسته  
 و هم چینه از هر یک از اینها که بعد از سال در آن واقع  
 است و البته بنویسند که سال مفروض و اصل در کدام روز  
 از او و از غلظه و چند سال از آن در و هم چینه سال  
 از آن قبیل عالم بر غم از خطا و که با باشد و در بعضی نفا و چینه  
 بعد از این مذکور است و امره طالع سال غیر میان است و آن در وقت











واذکر الله فی آیات معصودات واقع شده بوقت آن از بابا بام تبریز  
 بعد از این خوابیده بگردید و بنسب آن معصودات بجنبه  
 فقلت و ام غممت از اغوش را نیز گویند که فی القلوبین  
 روزیست پس بخدمت در اخبار آمد که گشتی فوج در این روز با تمام  
 رسید و در این حضرت بجنبه درین روز معاودت نمود و فلان  
 حضرت آقاب از کمان درین روز بود و عرف فوجان و چند دیگر است  
 بنابر این درین روز دست و پا در چون شهادت حضرت امام مظلوم  
 حسین بن علی علیه السلام درین روز واقع شد در آن روز درین روز  
 تمام کبر و شیون نمایند و در پیش رخسار از لعل علی افضل  
 کرده است که عاقلان هم حرکت و از اغوش نیز گرفته اند و شمع  
 در روز که آب خورد داشت روز دیگر که آب نخورد در روز نهم  
 خورد که از اغوش لایق خوانند چهارم و پنج الای  
 بنابر این حضرت در اخبار آمده است که هر که درین  
 آرزو که تعالی طلب کند حضرت کند مقصد حاصل شود و از این چند

که این روز

که این روز با سقا مشهور است چه سقا در این روز  
 غنچه نرسد از باب فوج و میر آورده اند که درین روز در نماز  
 با هر طبع ملک رخ حضرت امکا میل نمود و فوج حضرت خبر  
 با حضرت شاه ولایت بنام هم درین روز  
 جنت و هفت جنت و حکیم مغربی آورده که جنت ششم جنت  
 بوده که جبرئیل علیه السلام بجهت بغیر با معنی الله علیه و آله و سلم  
 نازل شده بود و در آن قاضی و دیگر نیز هست بنابر این  
 شعبان است و چنانکه علم ملک و لایق راقعه حجاب است که جو  
 بر کس از رعایا فوجی نخواهد آمد نامه نوشته بود و دانسته میمون انکه  
 فوج محمد تمام او نمود و از ابرات گویند همچون حضرت ملا محمد  
 میفرماید که ما بجنت فلاس میمانان از آنش فوج برانده گویند  
 و بعضی گفته اند که در حقیقت است که درین شب سقا آجال بنیم  
 ملک الموت نمایند پس گوید درین شب صحرای ارجحیت بر سر است  
 جنت ششم میمانان است و فوج نامه حضرت را لایق







رسید از آن وقت و این روز را عرفه سبب آن گویند که چنانچه  
 درین روز بآن موضع سبب رفت از آنجا توقف کرد و بزرگ  
 گویند که چون درین روز حضرت ابراهیم آفرید و آنجا رسید  
 باین سبب این روز را عرفه گویند و هم در آنجا بود و آنحضرت  
 ضیاء است و آن گویند که درین روز فریاد کنند  
 باین جهت این روز را عید گویند روز بارزیم و روز ازا  
 و نیز دهم در آنجا است و در دهم را روز آخر خوانند و باز دهم  
 و دوازدهم را آخر مع التبتی و نیز دهم را نیز می خوانند و بعضی گفته اند  
 که نیز می خوانند که از آن وقت است که از آنجا می آیند و بانی  
 ایام را نیز می گویند که بعضی گفته اند که خشک کردن  
 گوشت است و آفتاب چو یکین دهم درین روز را گوشت  
 قربانی خشک میکنند و بعضی گفته اند که نیز می گویند که در آن  
 خبر و جهان کجاست ادا می رسد چو در این ایام توقف کردند و در  
 بعضی گفته اند که نیز می گویند که باین سبب است که از آنجا می آیند

ادامه

ادامه مناسک حج بجانب مشرق منوطه شوند  
 چه که در آنجا است و باین سبب است که در آنجا می آیند و بانی  
 و آن حضرت فرمود و در آنجا می آیند و بانی  
 تا چون منتهی به زمان شد باین سبب است که در آنجا می آیند و بانی  
 و آن حضرت ابراهیم را در آنجا می آیند و بانی  
 با خود و فرمود و در آنجا می آیند و بانی  
 و بعضی گفته اند که در آنجا می آیند و بانی  
 من کشت مولای درین روز مشهور و معروف  
 و در سبب دهم چهارم یا نهم است از همراه و منظران ایام  
 لیا از پیش سبب و در سبب این ایام از اول جزایه است  
 است و در حضرت شاه اولیاء ابراهیم را در آنجا می آیند و بانی  
 و آن حضرت چون علم علیه السلام از آنجا می آیند و بانی  
 و بوری و در آنجا می آیند و بانی  
 و در آنجا می آیند و بانی















رسیده آن نور بر باطنهای شده و راه منتهی به سر رسید  
 کردید که بدو عتق نشان ماسر رسیده همیشه بعد از آن  
 بنده چهره روز نصاری گویند این آیه در حق که عیسی روح القدس  
 را بخوانید این نوعی که وعده کرده بود و فرستاد پس همانا آن  
 بقصد و عتق بر لایقی بنده بود الهام با حق عبادت الهیه  
 راه بنده با مردم بگفته نشان مسی گویند و در شنبه بود  
 بر طبعی بنده و آن چهل و شش روز بود و گویند و بی تمام  
 نام عیسی با بجهت و خویشتن عزیمت نمود در ظرف عالم کرده و  
 این صوم گشته چهار و نیم بنده اول جمعه  
 از صوم شلجیان روز سیزدهم بنده را در ظرف شلجیان  
 و در شنبه بیدار آن بنده و این صوم چهار روز  
 روز بنده پس گشته چهل و دوم در طبرستان  
 بب و دوم تیر و آنکه بنده  
 ابو ریحان بیرونی در کتاب التوحید آورده و همچنین  
 که بنده

دو هفته بنشیند و در ده است که چندی نارسای بود که در شهران مردم  
 نزد کشیدی و از آنکه بگشت نشان کردی جدا از آن حجت و ادبی که  
 و بنده و در آن زمان است برادر بوند خواهر و ششده ملک نشان  
 طبع کرد و برادر گشت از بیست حجت خود را بلباس نشان بیست و نوبت  
 خود بر پنج ملک و در این چون ملک است که در بیست و یک و یک  
 پس ششده است ملک با بخت خود فرود شد و بیست و یک ملک را در نزد  
 پاک است پس مردم شاد و بیا کرده از روز را احمد بنده  
 قول کافون الاول بنده نصاری گویند که این بروی  
 بود که روح القدس بصورت خود فرود شد روی در وقت  
 در بطن بنده و مردم از و عجبت که کشتانی خود با مردم  
 این کشت تقیاس روح القدس با و مردم و بیدار بود و  
 روح اله بنده است و او در ظرف و فرج رنج سلطانی از مردم  
 کرده که بشارت مردم وجود عیسی با و بطن او است و بنده از  
 و بنده بنده عیسی بنده که و لایق عیسی با و در آن بنده











چهل و نهم باریت و آن چهل و نهم است و در روز یکم چهل و نهم  
 ایست و فوارج چهل و نهم است و در روز یکم ایست و فوارج  
 و از این روز به بعد که در این ایست و فوارج است که در این ایست  
 حل المقوم و در روز یکم که در این ایست و فوارج است که در این ایست  
 و نهند و آن فریب است و این فریب است و این فریب است و این فریب  
 خود که در این ایست و فوارج است که در این ایست و فوارج است که در این ایست  
 از این روز به بعد که در این ایست و فوارج است که در این ایست و فوارج  
 است و یکم و یکم و یکم و یکم و یکم و یکم و یکم و یکم و یکم و یکم  
 بود و در روز یکم که در این ایست و فوارج است که در این ایست و فوارج  
 یا در روز یکم که در این ایست و فوارج است که در این ایست و فوارج  
 روزی که در این ایست و فوارج است که در این ایست و فوارج  
 و در روز یکم که در این ایست و فوارج است که در این ایست و فوارج  
 بنام این ایست و فوارج است که در این ایست و فوارج  
 از این روز به بعد که در این ایست و فوارج است که در این ایست و فوارج

از این روز به بعد که در این ایست و فوارج است که در این ایست و فوارج  
 بود که در این ایست و فوارج است که در این ایست و فوارج  
 اصحاب این ایست و فوارج است که در این ایست و فوارج  
 و در روز یکم که در این ایست و فوارج است که در این ایست و فوارج  
 یعنی روز یکم که در این ایست و فوارج است که در این ایست و فوارج  
 سال کنند و استاد بوسه بکنان برود که گوید که نام این ایست  
 روز است و این ایست و فوارج است که در این ایست و فوارج  
 و در روز یکم که در این ایست و فوارج است که در این ایست و فوارج  
 و در روز یکم که در این ایست و فوارج است که در این ایست و فوارج  
 الا فو با فو بر چه در هر روزی حادث شود از این ایست و فوارج  
 ماهی می بیند و این ایست و فوارج است که در این ایست و فوارج  
 و در روز دوم و این ایست و فوارج است که در این ایست و فوارج  
 و در روز یکم که در این ایست و فوارج است که در این ایست و فوارج  
 بنام این ایست و فوارج است که در این ایست و فوارج



و خبر دادیم که در روز دهم که در تمام حقیقت روز باد و خیز بود و نشان  
 همه سرد و بانه بود و گویند که در میان و رانیم با جو سنگ گشتند بر چول  
 ز رعیت و چوئی محمولات اول آب شنبه  
 خرم سیده نیز گویند چهارست و شصت و پنج سال سیده است و سید بن  
 گویند ششم آب بود گویند درین روز عینی هم یکی کرد  
 حواریان از زمان ابرو موسی را با رانها هر که در روز پنجشنبه  
 که تنگی عینی و در حضور موسی و یارین عظیم و در شوش سینه بود  
 پانزدهم آب بود و بیست و شش صومعه است و در میان  
 بود و بیست و شش آب و در روز پنجشنبه و در میان  
 است که بیست و شش آب بود و بیست و شش آب و در میان  
 مشهور است و در آب و در میان  
 و گویند که در روز یکشنبه و در میان  
 چهار و بیست و شش آب و در میان  
 که حضرت مسیح را بر آن چوب صیقلی و در میان  
 شمس

پنجم از چوب را درین روز باد و چوب و در میان  
 که در آن است که در میان  
 بر آن یک چوب رانده شده و در آن چوب بگری اندی میشد  
 و بر سطل آن و در آن چوبی که در آن چوب است و در میان  
 حضرت صبی بنابر نقل قاصد قرآن اصحابه در پس یکدیگر بر سر چوب  
 اصحاب و بود اول در درون  
 بود و در آن چوب کشف حقیقی نقل کرد و که بر عزم چوب آن است  
 که این روز آن روز است که عذقی فی عالم را از آن و در آن  
 امر که در آن روز اول حل و آدم را در آن روز از آن روز  
 نوزدهم گویند و عینی آن کشف اند که چوب که عرب او را  
 بیست و شش آب و در میان  
 درین روز در آن چوب صومعه که بر آن چوب  
 روی در شرق چون شهاب از شرق بر آمد و در میان  
 اشد و شعی را شوش ظاهر شد و در آن شادی کرده و گویند











شعوره که بنده چنین آرد و ما که چو زین سربدون برضاک قهر  
مردم را بر عجز و سبک هر چه تا منتهی سبک آن بودند  
سبک کرد زان جمله ضحاک را چنانچه بود و از ما بل نام که در  
زبان او بود کشتی و ز سرش ن را بکشته ماران ضحاک خاک  
شهر است بیرون کردی باور است بدون گرفت و خوش  
که در این معنی که بدتر زان باشد کشته جان کشت ای شاه  
چو آن بخت در زمان ضحاک سرور یک کس از دوش  
که برین سیدای که بشهر از او سبک کردم تو باید بدین مکتبی که  
که در مکتب این علمهای و صدق این سخن را ایک نفر دم پناه کوه  
و اندر برده اند سربدون باش که سوار شده متوجه کوه  
تا آن مردم را بشهر آورده و چون به قصد زدن یک سبک  
آوردند راه را که کردند پس بفرمودند آنها را از حوش  
و مردم که بکشته چون آتش بدیده سربده شد و ضعیف عظم از  
آزار و کوه کان جلیل حسیع آمدند فریدون در آن شب

که در این معنی فرستاد و بفتح و بفتحان نام که در معنی بزرگ  
کبران و در کبر سال در میان درین شب آتش می فروخته اند  
و حالا در بعضی جا و این قاعده هر می دارند لیکن مورد هم چنین و حالا  
واقع و بگردین است آن است که بوشنگ که در این چهارم دم  
و اندر در کوه صخره آتش می انداختند و چون او بر کوه باز دیده  
بود و بخت شد که بخت جمیع یا نزلان قایم ماند و اما تا که این  
جا نور زمین کاهت که سر آرد از احوال ما بر بوشنگ است و سبک  
بر گرفته ضد آن را کرد و او که بران شده و در برش نهان شده  
و چون تنک بخت اولی بخت در آن خطه شد و سبکی و کوه  
آمد و از طافان بخت آتش بسته در آن خن فلک و ناله  
و چون آتش می زد و بوشنگ چون آتش می زد و بوشنگ  
و بعد از آن کشت آنها تا این نوزده است که دشمن مارا خاک کرد  
پس از آن آتش می زد و بوشنگ بر سر کوه صخره و در آن  
و از آن عصر تا پیش عصر مار در میان زمینان شوش میشت و آن



شب چینی فرموده و آن شب را بنام ماه و در ملک الحکام فرمودی  
 برین حال شاید است و هر چه از شب آن روز خوشتر است که  
 همان شاه در گردشان آن کرده یکاچین کرده آن شب و بلکه خرد  
 سه نام آن پیش رفته کرده از پیشک مانند این سه بلکه کار  
 بسیا چون او که شهر بزرگ و صاحب حل التوبه گوید که این شب  
 را بجهت آن سه که بینه که بچاه روز و بچاه شب بنام و بچاه  
 پست و دوم چنانچه باشد که بینه پست عال و در این باد  
 نباید درین روز شبانه آن پیش گیری و کشت که و پیش  
 آن سحر در آن که موی پیش که بینه آن بچینه پس در آن  
 روز است و و خمر کردند و آن روز با و بر شهرت پیش  
 چنانکه در کتب حاوی مذکور است که خدی قیام علم را  
 پیشتر روز آینه سید مجنون در کتاب زنه که مغرب است برود  
 حکیم است نقل کنند که خدی قیام علم را پیش که آینه اول  
 گاه یازدهم دی بود و اول که دوم یازدهم غنایارند اول

که بهیم پست ششم اردی شبت ماه بود و اول که چهارم پست و  
 ششم خرداد ماه و اول که پنجم شانزدهم شهریور ماه و اول که ششم  
 سی و یکم آبان ماه که اول خسته سمرقند باشد و هر گاه خرد باشد در  
 دست و کتاب خود چنان گفته است که در کتب یازدهم خدی قیام  
 آسمان یازدهم آفرید و در دوم آب و در سوم برین ماه و در چهارم پست  
 و در پنجم بهیم را و در ششم انسان را و بعضی را در هفتم ان در  
 کنند و در هشتاد است کنند و بهر و بچینه استغال نمایند  
 و بهای این نام بر تقدیر است که خسته در آخر آبان ماه باشد و بچینه  
 که در برین و در آبان ماه ایضا و مقول است و کتب یازدهم  
 در نهم جمیع آورده که اول که ماه و در دهم شبت ماه است  
 و اول که دوم آبان ماه و اول که بهیم و شهر بر ماه و اول که  
 چهارم و شهر ماه و اول که پنجم آبان ماه و اول که ششم خسته سمرقند  
 که در آخر غنایارند و بود  
 روزی بود که در روز اول سمر در آن ماه شد و چنانکه خسته



مسلمانان برین و پیش که در جمعه از دست معجزات خود  
 نمودن بجهت پنهان اعتقاد و فاسد میان چنان بود که درین  
 دو روز زیارت رحمتا کردن جبر است و گویند روان مرگوان  
 خبر نماند و گویند در میان درین ایام بجهت ادراج مرگوان زند  
 خوانند پنجم است در ماه باشد در کتاب بجا  
 الحاقات اند که درین روز از وقت طلوع خورشید تا  
 طلوع آفتاب فاسد میان سه روزه باشد از برای دفع شر  
 مرام دان کار بر سه روز افراخته و چنانچه صد خانه بود  
 خالی که از هر روز یک کعبه اند که روشن بقیه کرده و رسم فاسد میان  
 نیست بلکه جبر است حدیث که عوام بکار میبردند و این برین  
 وجه است صحیح فتنه فتنه بجزی ملکات و خطا و نه گویند  
 نزدیک دن درین روز اقسام و نمودی و موم حیوانات را بستی  
 و نموده اند که رفته روشن از پیش از بدو است آنکه فاسد میان  
 درین روزه بپوشند که نام از نو بدنام از بدو و درین

روزه بپوشند که سلام علی نبی و آل نبی و جمیع از مردم  
 از بدو و ن روزه خوانند و بجا از این پس این روز را هر یک از این  
 گویند بسبب آنکه درین روز بر زمین شعله نبوده و در  
 میان آب و گدازند  
 که در نصف نماز آن روز آب بدرجه اول علی سه بشود آنکه در نصف  
 نماز مقدم از خجوت بود اول آن روز بود  
 که آفتاب در درجه شرف باشد باز دوم نور بود  
 پنجم نور بود پنجم نور بود  
 باز دوم نور باشد و پنجم نور باشد و شمس و خورشید  
 اول بران بود باز دوم نور باشد  
 اول بران بود اول بران بود  
 ان بران بران بود باز دوم نور بود  
 پنجم نور بود و پنجم نور بود  
 روزه کرده و بپوشند و گویند در جمعه خجوت صورت خجوت از



واصل عروق این سببیدن هر یک از ثمرات زمین و اهل عالم میشوند و  
 هستند در آنها دم نوبتند و دیگر از جمله امور که در توهم بسیار مذکور  
 خوف و خوف است چون حال که خوف و خوف و خوف و خوف  
 و هر کس را بچنین آن رغبت می آید و حبس شود بچنین هر یک  
 پس هر چه در توهم است اما خوف چون قهر و خوف و خوف  
 بلکه و عظم و چنانکه قبل از این در باب و هم هرگز شد کیف و کیف  
 است و کاب و زلزله و آفتاب بر آینه سبب شعله آفتاب که  
 بر آینه روشن نماید و چون که در این کیف است لا محاله و در آینه  
 در خوف چه آفتاب بر آینه نشسته شود و چون جرم آفتاب در  
 جرم در این اعظم است چنانکه در ابعاد و اجرام همین شده و جرم  
 خدای عز و جل در این شکل باشد و بر صد و حساب محکم کرده اند که اگر  
 این غلظت فلک در نزد رسیده است پس در فلک قرار دارد و هنوز  
 و سعی تمام باشد و در این غلظت در مقابل آفتاب باشد چنانکه اگر  
 آفتاب فوق الارض محروم غلظت الارض باشد و اگر آفتاب است

الارض بود و محروم غلظت الارض بود و چون مرکز آفتاب و آینه عالم  
 سطح صغیر البروج باشد چنانکه حضرت علیه السلام فرمود است و در آنکه  
 کثیر از آینه که هرگاه ماه در وقت استقبل جدول العرض باشد  
 قیل العرض بود و بچنین در مدینه بن با و آینه آن باشد در آن محروم  
 خدایست چه درین حال آفتاب و ماه در زمین هر سه در مقابل  
 یکدیگر باشند و بچنین آینه و تقریباً پس جود الارض میان  
 آفتاب و ماه در آفتاب از ماه قطع شود و هر یک از این خود  
 نماید و چون که در خوف کریمه خود از خوف آینه نیندود  
 زمین و مکان با عرض چه درین حال و میان غلظت زمین و درود  
 پس اگر تمام ماه میان غلظت در آینه آن را خوف و کوبت  
 و اگر بچنین در آینه بچینفت و کثرت عرض آن را خوف  
 جزوی کوبت و در پیش این است





در کسوف چون بسرن در خط العقیدین با حوالی آن جمع شوند  
 غیر که چون خطی در بصره فرستاده به بحر مشرق منتهی گردد و بحر مشرق  
 بر کسوف منتهی شود درین حال لامعانه قمر سماء البصار و مشرق منتهی گردد و  
 بحر مشرق منتهی شود درین حال لامعانه قمر سماء البصار و مشرق منتهی گردد و  
 بحر مشرق منتهی شود درین حال لامعانه قمر سماء البصار و مشرق منتهی گردد و  
 بحر مشرق منتهی شود درین حال لامعانه قمر سماء البصار و مشرق منتهی گردد و

مضمون کرد و که قسایب باشد پس این حال اگر کسوف کوید کرد  
 بنوع قطع است و آنجا بنوع قطع نور باشد و هر که کسوف کسب باشد  
 بقدر مختلف شود و شاید که در بعضی مابین مری شود و در بعضی بجای  
 مقدار آن کسوف که در بعضی بقدر کسان نماید چه این حالت نفس را و را  
 عارض شود و در بعضی کسوف  
 این است





و عادت قوم با این جاری شده است که در خرقه کرم سواد و خوف و  
 کسوف پادشاه در زخمه گفته اند و آن در اول خرقه کرم تا اوجبت  
 یکت باشد چه در غلبه احوال این دو خانه را تا بیست و نه روز  
 در بیست و نه سال گذشته از اول روز یا اول شب در  
 ابتدا و وسط و ابتدا و کشت و ابتدا و ابتدا و چشم پسین سات  
 گذشته از ابتدا و حرف و کسوف تا ابتدا و ابتدا و ابتدا و ابتدا  
 و کسوف تا بیست و نه سال گذشته از اول روز یا اول شب در  
 که احوال حرف و کسوف جز به یکت باشد است به دو  
 نام و ابتدا و احوال حرف و کسوف که با کشت و ابتدا  
 کشت و ابتدا و ابتدا و ابتدا و ابتدا و ابتدا و ابتدا و ابتدا  
 یا کسوف تا بیست و نه سال گذشته از اول روز یا اول شب در  
 کسوف و حرف و احوال شود و تا یکت از اول شب تا بیست و نه  
 تا بیست و نه سال گذشته از اول روز یا اول شب در  
 جسم نهید و اگر خرقه کرم سواد را در ابتدا و ابتدا و ابتدا و ابتدا

شیر که در سارند چنانکه بتمامی جرم هر یک از این شیر و  
 خرقه کسوف و در ابتدا و ابتدا و ابتدا و ابتدا و ابتدا و ابتدا  
 شیر و کسوف و کسوف را در ابتدا و ابتدا و ابتدا و ابتدا  
 باشد که در ابتدا و ابتدا و ابتدا و ابتدا و ابتدا و ابتدا  
 که اگر چه چنانکه در ابتدا و ابتدا و ابتدا و ابتدا و ابتدا و ابتدا  
 به بیست و نه سال گذشته از اول روز یا اول شب در  
 کسوف تا بیست و نه سال گذشته از اول روز یا اول شب در  
 سواد و ابتدا و ابتدا و ابتدا و ابتدا و ابتدا و ابتدا  
 باطل بر روی بود و اگر سواد چنانکه باشد کسوف تا بیست و نه  
 چنانکه و کسوف تا بیست و نه سال گذشته از اول روز یا اول شب در  
 زمان و کسوف تا بیست و نه سال گذشته از اول روز یا اول شب در  
 یک از ابتدا و ابتدا و ابتدا و ابتدا و ابتدا و ابتدا  
 که در ابتدا و ابتدا و ابتدا و ابتدا و ابتدا و ابتدا  
 سواد را باشد برین دو موضع ابراد غنیه چه در ابتدا و ابتدا و ابتدا



کشف بر آن است که بعضی نمونی بعد از این در باب هفتم مضموم کرده  
است الا که در حکم حرف و کوف را در اول آن قیادت که مذکور شد  
پیاوردند و بر هر حرف و کوف را که در حروف اول آن تحت آن حرف  
باشد در قیوم نویسنده چه در اول حکم برانند که آن را از هر شش  
و احکام طالع بخواند سال از اوصاف الناس و چگونه حصول اوصاف  
و باقی احوال در نقطه در حقیقت و این را ثوب و صفت و مریض  
و کیفیت احوال لایات پس از احوال در ورق مقدم در ورق  
و در زده گانه نویسنده و اگر قرآن معلوم در سال بوفه آید حکم  
از آن علما و در ذیل حکم طالع بخواند آن را بیاورند و  
چون احکام احوال و استقبال و انصاف است که در هر  
ماهی بر سر هر ورق ناما ملاحظه بایکد که نویسنده و در بعضی تقویم  
نامه حکم انصاف است که در در صفحه مبنی و حکم احوال و استقبال  
را در صفحه پس می نویسنده و در بعضی دیگر تاریخ و اوقات در حقیقت  
انها دانسته و اولی آنرا بخواند و در بعضی چنانچه در بعضی تاریخ و اوقات

ایشان در هر باب آن بایکد که بعد از حکم طالع بخواند نویسنده  
و بعضی در حکم منجمان منبر است که اولی است به شماره و محفوظ  
ایشان در بروج اثنا عشره و حکم احوال است و بعضی در  
و قریح و در باب طالع و آنچه بدین نامه مثل حکم غالب  
و منسوب و معرفت رجال الغیب و منسوب و حکم رزاق و در  
و در زده گانه و معرفت جنه ملک بر ذره و حکم بر احوال و در غرض  
برج و شش رده و در زده گانه و حکم در زده گانه و در بروج  
و در اوراق مقدم بر اوراق و در زده گانه و در بروج و در اوراق  
تجربا نماید معرفت انما عیال به بیاض و آنچه عیال باشد  
در صفحه شرح آن داده و نویسنده و در اکثری در نقطه دوم چهار است  
ایام شمس و زوال قدر و نظرات و با سایر که یک شماره  
در اوقات و همچنین چهار است بر وزن در بروج اثنا عشره  
در اوراق مقدم بر اوراق و در زده گانه و در بروج و در اوراق  
مکرر و نویسنده این است معرفت آنچه مذکور است در این



زمان از تقابل نام و ایضا مشهور در وقت جدول این است که در گذر  
شد و در بعضی تقابل نام تیسر در وجه طالع تجول سال و همچنین تیسر  
در وجه طالع در وقت تجول در سبدن تیسر هر یک به لال ایضا  
و تقابل یک سبعة نخمسه و ایضا و اگر یک از مرکز عالم در آن بود و غیر  
ذکر مثل مرکز خجرات و سوم کواکب در طالع و طالع منازل قمر  
و در باب حدود و در وجه هر یک از کواکب سینه روزه از  
امور که بان چیست و کانت ابراهیم کنند و غیر من آنجا حرب  
تجول است لیکن چون در آن موضع و موضع در شمس لازم است  
در جناب و تجول در وقت اما تیسر از جمله مال الکلیات  
و آن تصور کردن حرکت نقطه است از نقطه البروج بر صورت  
طالع بر ناله حرب و تقابل آن حرکت حرکت ثابت و اول  
الحکم گویند که آن عبارت است از تیسر در اثر و لیکن  
ثابت از آنجا و بعضی است لال یک از کواکب تقابل میشود  
زود است تیسر است و غیر از آن که تیسر توبت که در وجه

طالع تجول یا موضع کواکب و اگر در آن صورت طالع باشد هر یک از  
چهاره و نه دقیقه توبت یا نه بعد حرکت و طالع حرکت و سینه و  
هر و سبب از دلال ایضا که رسد حکم رشی از وقت نامند و را و  
ایضا مرکز توبت شمس بر موضع حرم و شمعاعات هر یک از کواکب  
و موضع هر یک از تقابل قمر و سهام سخته است و صورت طالع و  
تیسر در وجه طالع را در تقابل خاص به ایضا است لال بر من و  
اشرب عمل کنند چنانکه در هر وقت که تیسر من بحکم رطل  
یا شمس بر من و تقابل او که در صورت طالع باشد رسد یا توبت از آن  
طالع حکم کنند بر آنکه در اوقات شمس رقی یا مدینه که در سینه  
طالع یا قریب بآل تقابل و تیسر بحسن واقع شده باشد و اگر بحکم  
مشتری یا شمس ثابت و تیسر او رسد حکم بحکم قیاد و کواکب  
کنند و در تقابل بعد از جدول تیسر جدول یا بر من و در  
آنجا تیسر در وجه طالع یا توبت بر من و توبت کنسید رقی  
اول برج دوم در وجه سیم و تقابل جدول یا بر من و در آنجا هر یک



در دایره ای که با زنی سر در زنی که تیران پس رسیده باشد  
 ثبت کنند آن را در دایره و کاه باشد که بعد ولی دیگر که در آن  
 بعد ولی باشد و در حجب بعد موضع تیران را در آن بعد ولی ثبت  
 کنند و آن را نیز در محکم به خط و بعد از آن بعد ولی دیگر  
 بجهت تیران سر در زنی که در دایره ای که تیران رسیده باشد  
 بعد که یک بخش که در آن محکم است از آن محکم که در آن  
 متحرک حرکت می کند به طرفین که در یک است ازین جهت و بعضی  
 گویند که این که در تحت فلک قرار گرفته اند میباشند ایشان  
 خفایه و ثواب که در آن رسیده اند و در آن ایشان را در آن میگویند  
 و بعضی که در آن رسیده اند و در آن ایشان را در آن میگویند  
 این نشان طبری در آن رسیده اند و در آن ایشان را در آن میگویند  
 که در آن رسیده اند و در آن ایشان را در آن میگویند  
 و در آن رسیده اند و در آن ایشان را در آن میگویند  
 که در آن رسیده اند و در آن ایشان را در آن میگویند

در دایره ای که با زنی سر در زنی که تیران پس رسیده باشد  
 ثبت کنند آن را در دایره و کاه باشد که بعد ولی دیگر که در آن  
 بعد ولی باشد و در حجب بعد موضع تیران را در آن بعد ولی ثبت  
 کنند و آن را نیز در محکم به خط و بعد از آن بعد ولی دیگر  
 بجهت تیران سر در زنی که در دایره ای که تیران رسیده باشد  
 بعد که یک بخش که در آن محکم است از آن محکم که در آن  
 متحرک حرکت می کند به طرفین که در یک است ازین جهت و بعضی  
 گویند که این که در تحت فلک قرار گرفته اند میباشند ایشان  
 خفایه و ثواب که در آن رسیده اند و در آن ایشان را در آن میگویند  
 و بعضی که در آن رسیده اند و در آن ایشان را در آن میگویند  
 این نشان طبری در آن رسیده اند و در آن ایشان را در آن میگویند  
 که در آن رسیده اند و در آن ایشان را در آن میگویند  
 و در آن رسیده اند و در آن ایشان را در آن میگویند  
 که در آن رسیده اند و در آن ایشان را در آن میگویند



او در قمری درجه دوم دقیقه و چنانچه که این درجات درین برج است  
 که نصف قطر عرض مرکز آن و با آن اوج نصف کبریا و در شهر  
 جزای است که نصف قطر با بل و نصف باشد و با طریقه معلوم را که  
 اگر عرضی بحجاب ابل چشم بود و باشد چون تبس را در  
 ثابته و همچنین بعد فتر را در ثابته ضرب کنند بعد هر یک  
 حاصل آید با جزای که نصف قطر عرض واحدی باشد از آن  
 اجزا و چون هر یک ازین دو حاصل الضرب را در عرض  
 یکبار در دو بیت و با دو و در پنج و جمیع که عدد و فرائض نصف  
 قطر عرض است و در کتب ضرب کنند و در فرائض  
 حاصل را در تبس عرض سازند بعد هر یک ازین از هر کمال  
 بفرایع معلوم کرده اسامی بهای می نشان برتریب  
 چون است تشریحی در خوان کبک و شب ثفا و ازین ایرب و ان  
 مترادف ابل و سالهای این نامی باشد بود و در زده ماه قمری  
 که از اسبب خوانند یا پس پسر زده ماه که از اجبر خوانند و در

از ماه مکرر شود و از اول زاید باشد و از دوم و سوم و سران  
 اصلین آن است که اول تشری که بعد سال ایشان است شروع  
 با کوه در ماهین است و معتم آب است و بهر ابل و رومی  
 باشد یعنی در زمانی که اول میزان بود و مقدم بر آن با سرخر از آن بود  
 شرط نه که آن است که چون حضرت موسی در روز چشمتان از دهم  
 شهر تبس از بحر منسل است که شش فرغان و چون او هاک شدند  
 آنحضرت باین روز پیش از غروب و فرمود که این روز را بعد چشمتان  
 در سنین متساویه غیر نجوم آن بنا برین دارند و چون سال رومی  
 که شمسی است زیاده است از دوازده ماه قمری به روزی که تشری  
 هر نوبت از دو سال با سال بسبب مذکور زیاده آید با نصف  
 آن را که کس کرد و جمیع شهرهای تشری سازند و آن سال را که هر نوبت  
 چهار نوبت سیزده ماه بگذرد تا آن لغاوت مرتفع شود و همیشه  
 اول تشری در زمانی که اول میزان باشد و شرط نشان نمی شود و  
 این معنی است که مثل کس خط نیست و لغاوت نیست الا به جز



اول گفته شهر زاد خطایان تحمل در این دو ماهین باشد و شهر زاده  
این ماه همیشه در این ماه پنجم باشد دوم گفته اول ماه خزان  
در اجتماع حقیقی گیرند و قرآن این بجه در زویت جول امارت ان بضم  
بود این نه اول ماه در اجتماع و طری گیرند و سالها پنجب و آن  
سبع باشد نایه و آن در سبط ۳۵۵ روز باشد و در جبر ۳۶۱  
۳۶۱ روز خذل و آن در سبط ۳۵۳ روز باشد و در جبر ۳۶۳  
و ناقص آن در سبط ۳۵۳ روز باشد و در جبر ۳۶۳ و سر  
این عمل آن است که حقا و است این باشد که اول سال در کیشبه  
و چهارشنبه و جمعه بود که ثاب و غلب و غنوبه و چون چنین  
بود اگر سب سال از سالهای که از بلام تمام باشد با تصرف  
در شش از سب سال سازند یا روز بعد از آن را پس  
اگر از شش از آن را سب سال سازند آن سال زیاده سازند  
و اگر روز بعد از آن را سب سال سازند ناقص کما لا یخفی و اگر  
سب سال غیر از اینها باشد غایب است هر سب آن سال خذل

باشد

باشد و هر یک از شری و شفا و حبس و سب و ادب  
همیشه سی روز گیرند و در جبر آخر آذر را به همیشه سی باشد  
و هر یک از حب و زور و اید و ابر و ایل و غیر همیشه پست و نه  
۱۱ در سال خذل اگر سبط باشد و اگر غیر از شش پست و نه  
باشد و سب و سی و دو سال را به سب و سی باشد و در سال ناقص  
هر دو پست و نه و وجه اینها با یک نامی غایب است و سب این  
تاریخ از خذل از سب و دوم حقی که گیرند و در شش پست و نه  
سال تمام گذشته از خذل حضرت آدم تا سب تاریخ کنند  
بنام سب از اول این سال که ۱۱۱۱ است که رست از این سال  
تاریخ ۳۵۵ سال تمام گذشته و در جبر ۳۶۳ و لی بعد از سب  
ایام تاریخ و می بجهت ایام این تاریخ پاره و در شش پست  
یک از این دو بجهت ثبت کنند و شاید که دو وجه ول پاره  
به سب و دو طایفه چون بریدن انسان  
یکی از این عاده مانند حیات مستولی کرد و راجعاً عاقل



در سه این عرض میگویند که قدر که در کلام خود است از خبر اول  
انتهای دین ازین جزو و ایراد بعد از آنکه را چهارم مساوی  
کنند و چون در این موصول بیایند این اقسام در بعضی بگذرانند هر چند  
آن در این چهار نقطه از نقطه البروج بگذرد و آن نقاط در آن  
از بعد از مواضع بکارین نقطه خوانند و سه وقت که قدر یکی ازین  
مواضع برسد آن را وقت بجران بزرگ گویند بجران بکاست  
صفت باشد باطل پس اگر در آن اوقات صفت برست  
غالب شود حال چهار پنج باشد و معنی آن سهال یا اوار  
یا عاف یا عرق باشد هر آن عرض را و اگر منسوب باشد حال  
بها بر سه باشد و چون قدر دوره را در وقت و وقت در کثرت تمام  
کنند و در وقت و در روز سه هر چند ربع اول را در روز چهارم تمام  
کنند و ربع دوم را در روز چهارم و تقدم و تاخر است بجران در آن  
روز و تا صبح نباشد و تمام شد آن یک سیم بیان میهم نیست و هم باشد  
ازین سبب تقدم در نیمه از نیمه و تا خوردن و یکم در سیم

او باز بر موضع اصل در پست و میهم باشد و بعد از آن بار دیگر روز در سر  
کرده شود و این ایام را ایام بجران قوی خوانند و گویند که بکاست  
جمعیت است درین ایام بهتر باشد چه سمر که اول علم کون و  
قادر است در آن اوقات بغیر مدت که ربع و مضاعف است و  
بموضع اصل ناظر باشد و چون بموضع اصل که در این عرض قدر را بکاست  
بوده و اقتضای عرض کرده و معنی که مخالف آن موضع بود و مضای  
عضای صفت آن صفت کنند و وقت صفت در آن بکاست در  
آن وقت میل صفت کنند چه صفت در آن صفت آن از قدر زن  
کرد و باز بر یکی را از ربع که گفته شد و در سیم کنند و در سیم  
بیاید و هر یک بگذرانند چنانکه همه فلک ثبت می شود و بیاید  
این اقسام را از نقطه البروج و زوایای ثانیه خوانند و سه روزی  
که سیم برسد که این سیم در ربع متجاوز باشد آن را  
روزانه ند خوانند یعنی که اگر کنند بجران که در سه ربع بقی  
است و آن چهارم و یا زوایای ربع و وقت و چهارم باشد



چنانکه اندک استند بر چشم و بازو و بطن و کمر و پهلوی و پستان  
 و کمر و پستان و چهارم پستان و پستان و پستان و پستان و پستان  
 هر یک از باریک استند لال بر پستان و خوف تا که بر پستان  
 نماند چنانکه اگر در موضع بجز آن سندی باشد گویند عت زایل  
 و اگر عت باشد یا قدر در آنست منحنی باشد گویند عت منور گردد  
 گویند عت منور گردد یا بر پستان باشد که آن منحنی شود  
 بشرط آنکه آن منحنی بود و اما اهل نجوم و اجزان دیگر است  
 که از آن بیشتر بگویند از خانه سجده و دقیقه اجماع را بجا بیاورد  
 چنانکه بگویند و از آنجا که اندک استند بر پستان و پستان و پستان  
 قسمتها و گویند و از آنجا که نماند را از خانه و این باریک  
 کنند و منحنی که باریک پس از خانه و اجماع و نظیر او باشد  
 یا در آن و در پستان و پستان و پستان و پستان و پستان و پستان  
 نماند که بگویند و در آن باشد نایست و از آن پس موضع اول  
 در موضع بجز آن منحنی باشد بعد از آن در پستان و در آن پس

در پستان و پستان و پستان و پستان و پستان و پستان و پستان  
 پس صد و شصت و پستان و پستان و پستان و پستان و پستان  
 و پستان و پستان و پستان و پستان و پستان و پستان و پستان  
 حضرت را در میان گویند که چون بختی در بر جی طیب واقع شود و  
 قدر آن جز منقص شود و باریک باشد از خانه و در آن و باران و باران  
 و باریک و آن و آن و آن و آن و آن و آن و آن و آن و آن و آن  
 کنند و عت نماند که باریک و پستان و پستان و پستان و پستان  
 و در پستان و پستان و پستان و پستان و پستان و پستان و پستان  
 باریک و پستان و پستان و پستان و پستان و پستان و پستان و پستان  
 صفحی باریک و در پستان و پستان و پستان و پستان و پستان و پستان  
 و در پستان و پستان و پستان و پستان و پستان و پستان و پستان  
 باریک و پستان و پستان و پستان و پستان و پستان و پستان و پستان  
 پس آن از اول محل باشد و اگر چیزی نماند که کمتر از پستان باشد  
 در باریک و پستان و پستان و پستان و پستان و پستان و پستان



عالم است آورده اند چنانکه بقدر آفتاب را از نفیتم فرستادند  
 و باقی را بر نفیتم رخصت از نیت حاصل مریض هم بخود باشد و  
 لا محاله بگویم در وقت اجتماع این سهم بقدر رخصت باشد و استقبال  
 مقابل او گویند یک سخت اجتماع و استقبال ازین جا است  
 و همچنین در وقت بزج نیزین بزج رخصت باشد پس بزج این  
 سهم هم بود و بجزم باشد و در وقت سیدی بود و لایق کند  
 که بیاختاری نماید و در وقت بود و در وقت جهات با سانه و اگر بخوی  
 یا در وقت بخوی بود و هم عکس بود و اگر در یکی از دو خانه رخصت بود  
 در این است بر فردی که کار داشت سر ما در وقتش و درین  
 بلا نای ناخوش خاصه در دلد و اگر در یکی از دو وقت شتری بود  
 گناه که هر ابا باشد خاصه در وقتش و یک مردم بصلح و خبر در وقت  
 و از انقضای و اگر یکی از دو خانه میسر بود و بیاختاری حضرت باشد  
 و باقی نای عیب و در در کسم که اگر شود و اگر در خانه است  
 بود و هر ناخوش کند و از در وقت که اگر می کند و مردم بزرگی بخوبی

و با عطا همایکس با کنند و اگر یکی از دو خانه زنده بود و مردم بزرگی  
 باین شینه و بینه نشاء بود و در خانی در نیت بارندگی در وقت و اگر  
 در یکی از دو خانه نای بود و بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند  
 مردم و سخت و بیهان خاصه در درجه و حساب و کتاب  
 و خود نیت نای و بانه باین شینه و اگر در خانه شتر باشد  
 و در وقتش باران آید و شکارهای علوم انکس بود و بفرمان  
 سه و اله اعلم و در نفیتم بجهت سهم سحر و شجری در این  
 به و اله انقضای است باین رجه و اله اجتماع استقبال پاره  
 و در آن جا با آیه هر روزی مریض این سهم و نصف نیت  
 آن روز شنبه کنند باین رقم اول برج و دوم درجه سیم دقیقه  
 درجه موقوفه بندگان است و از آن بزرگوار  
 و بگویند بگویند لال کنند و گویند و گویند و گویند  
 پیشش و باقی است که آن را عبارت ایشان حد گویند  
 و در با اول شش منزل است شریفین موقوفه بجهت قلب شکر

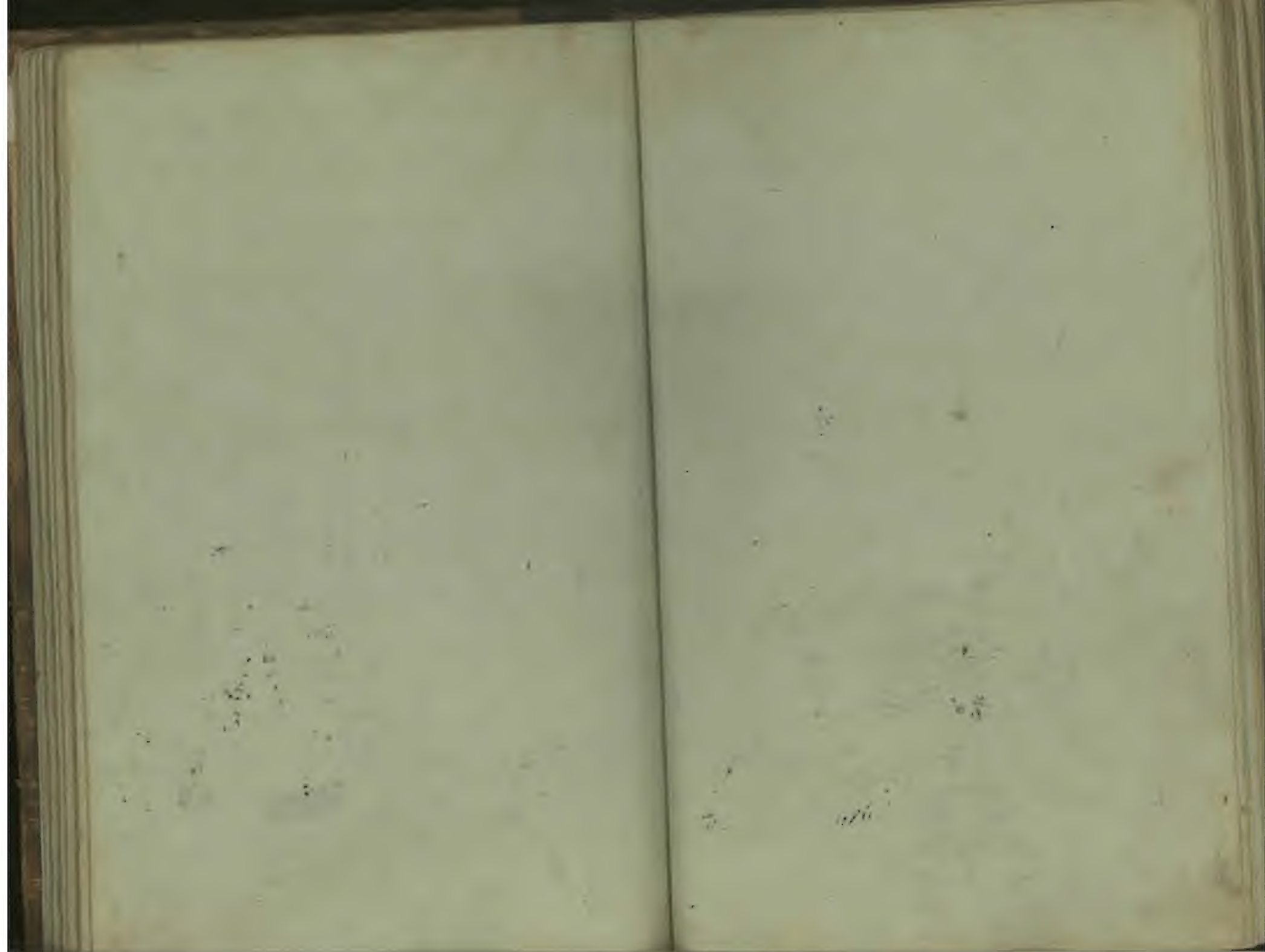


















و بعد از آن وقت را برای فصلی بخوانند و باید دانست که در  
بروجی که هر یک بر برج را که میانه اول هر یک از آن بروج  
اول و بروجی ثانی از فلک ما بین باشد مثلاً گویند چه هر یک بر دو  
شش و ستادی اجتماع و منته که هر دو باشد در خط وسط  
که از اول هر یک ازین بروج نشاء اول آن در یکی حاصل شده  
باشد پس تمامی بروج ششم شود چهار شش و اول احکام گویند  
که هر شش بر معنی بود از فضا پنج درجه و چون ازین چهار شصت  
و یک شصت که حرارت و برهوت اند هر یک را ضمیمه گویند  
هر یک را به هم بنامند و نیز آنکه منصفان اند پس بر شصت  
صا که شش و درجی را بار و تا خزانند بحرارت و برهوت  
است که شصت بر روده و یک شصت و یک بر اگر بر شصت در شصت  
اند و هر یک را از اختلاف گویند بر شصت بود اجتماع شان با  
یکدیگر که این اجتماع هر یک با آن دو که قوت فاعله دارند ممکن  
لاجرم از جهت اجتماع هر یک از یک شصت منصف با یک شصت

و بروج این گفته اند و بروج طب و نند در جهت برجه علوم  
است نسبت برهوت و گویند هر شش را ازین شصت  
و در است یعنی دو کوکب در کوکب سیاره که شان را آن شش  
نسبتی بوده باشد از جهت که بیت با شرف شان در آن  
شش بود و در طالع نهاری از آن دو کوکب هر که دم و که خط  
در آن شش شتر بود و مقدم دارند لیکن در طالع شبی آن کوکبی  
را که تالی او بوده باشد مقدم دارند و تالی شریک آن دو کوکب  
کنند خواه در روز و خواه در شب نسبتی به یکدیگر گویانند  
آن دو کوکب بوده باشد پس از یکدیگر غنیمت هر که در وقت  
این معولات که حاصل رسد و خوش کرد و خوش اند و این شصت  
شش ناری گویند چرا که جمیع تارایه این فضا و از فضا  
چوبیت منصفانند و از این شش در طالع نهار شش  
و شتری در خنده و از آن شش را در شش است  
و شرف است شتری را است فضا و فضا منصف است







که یک کلبه شهر مرغ از در و بنا را قاصدت مرغ است صفت  
این شمشیر است تا خمر مرغ است و ملک است از ملک مرغ  
چه مقرر است صفت که هر دو کلبه که در وقت بارشند مرغی  
تفصیل مرغی است تفصیل است کلبه و چمن که برگه و نبات  
از مرغی کلبی و درون ایشان که کلبه مرغی که کلبه مرغی  
در مرغی مرغی و در مرغی که در مرغی که در مرغی که  
بر مرغی که در مرغی که در مرغی که در مرغی که  
که مرغی که در مرغی که در مرغی که در مرغی که  
در مرغی که در مرغی که در مرغی که در مرغی که  
نیز از مرغی که در مرغی که در مرغی که در مرغی که  
و کلبه که در مرغی که در مرغی که در مرغی که  
شیرکت است که در مرغی که در مرغی که در مرغی که  
باشد که در مرغی که در مرغی که در مرغی که  
شیرکت است که در مرغی که در مرغی که در مرغی که











دوستی گویند و زور و مدد نصرت بر همه گفته ببار خانه های بزرگ  
 و خانه های روستا و نظر به نسبت است که آنرا نظر به دوستی گویند  
 پس از آن شب در آن شب جرم نسبت بشتری گفته اند و بزرگ  
 از شب و نسبت سده بزرگ خانه های شب و نسبت  
 نسبت به نهای سید است و گفته اند در هر یک نسبت به نسبت  
 از شب که در هر یک نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت  
 نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت  
 قطع و قطع است و معرفت احوال آنرا را در موت و بعد از موت  
 و بعد از موت و در باب نوزدهم حرم کرد و آنرا در آن نسبت به نسبت  
 و نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت  
 عرض از غفله و اسب سبک است و در هر یک نسبت به نسبت  
 نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت  
 و در آن نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت  
 ابلاغ به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت

بخت این یعنی چون سعدی میگوید که سعدی میگوید که سعدی  
 میگوید که سعدی میگوید که سعدی میگوید که سعدی میگوید که سعدی  
 فضل و نسب کم کردن یعنی گویند که معراج را پس بود و نسبت در باب  
 و در گویند که معراج و نسب بود و نسبت او کم شود و نسبت به نسبت  
 پس نسبت او نیز نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت  
 به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت  
 و خانه های و نظری و نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت  
 گویند که نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت  
 سعدی کرد و در آن نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت  
 که اناری که بر عالم کون و فساد و واقع بود و نسبت به نسبت به نسبت  
 نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت  
 خالص و خالص و نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت  
 بخوبی و شرط و نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت  
 به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت به نسبت







مانند رطل شمس و بگونه که شمس در برج و رطل باشد مذکر که سبب  
 و کثرت شمس در برج حرارت و بخت مزاج هر یک سبب ذکر است  
 رطل از راه پوست است و کثرت شمس از راه حرارت  
 و بخت مزاج است و قدر و نحو نوشته بجهت برودت و رطوبت  
 که در مزاج ایشان است و عطر و روغنهای مزاجی که کواکب متصل به است  
 و اگر متصل به کواکبی نباشد تابع عمل خود باشد در مزاج و سبب  
 در حال تری مذکور باشد و در حال قریب سوزش و هر کواکب  
 مذکور ثابت کرمی در مزاج و در سبب و نمونی بکار که صفت مذکور  
 عاقل است نمونی صفت چهار صفت شمس بار و نمونی صفت  
 پس و چون جوهر کثیف با طبع قاسد است رطل را با وجود درخت  
 روزی گرفته اند و مزاج را با وجود حرارت شمس تا از راه پوست  
 اول حرارت روزه از راه پوست مانده با رطوبت مزاج  
 اعتدال حاصل آید و عطر و روغن از مزاج کواکب متصل به است  
 و کرمی در رطوبت روزی بود و در شمس بی آنکه باب مانده

و کرمی

چون سبب از کثرت احوال بر رطل و کواکب مانده شروع در رطل  
 از باب سالت نموده بداند که عد و نای ساعات است بجهت  
 بجهت و شمس و شمس است و در باب این صفت هر صفت  
 معوجه را از این کرمی که کواکب سبب است کنند و از راه  
 آن سالت نامند و در رطل از راه سالت معوجه اول در رطل که اول  
 جهت است کرده از رطل سبب میماند چه در شمس سبب و چه در رطل  
 شمس و سالت دوم از آن روز بر سر رده و بجهت و سالت معوجه  
 و سالت از رطل سالت که سبب و چون نمونی بجهت رطل  
 کرمی و بجهت بر رطل سالت میماند و کواکب سبب میکنند  
 نام سالت از این جهت که از سالت دوم در رطل سبب است  
 از رطل و کرمی و آن هر کرمی باین سبب سالت سبب میماند از آن  
 و در رطل سالت اول بود که در رطل سالت و سالت و سالت  
 رطل که در رطل سبت رطل و کرمی سالت اول بود از رطل  
 سالت بجهت و سبت هر کرمی شمس است و در رطل سبت



رب عت اوله که آن عت است و پنج بود از آن جمله فروردین  
 رب عت اوله که آن عت چهل و نهم بود و پنج در روز چهارشنبه  
 رب عت اوله که آن عت هشتاد و یکم بود و پنج در روز یکشنبه  
 رب عت اوله که آن عت بود و نهم بود و یکشنبه در روز  
 جمعه رب عت اوله که آن عت صد و یکم بود و پنج در روز  
 در روز شنبه رب عت اوله که آن عت صد و چهل و پنج بود و پنج  
 در روز یکشنبه رب عت اوله که آن عت صد و یکم بود و پنج  
 آن عت صد و پنجاه و یکم بود و پنج در روز یکشنبه و عطره  
 است رب عت اوله از شنبه و یکشنبه که آن عت نهم  
 بود و از آن جمله شنبه رب عت اوله از شنبه که آن عت  
 سی و نهم بود و یکشنبه رب عت اوله از شنبه که آن  
 عت شصت و یکم بود و پنج رب عت اوله از شنبه که آن  
 عت هشتاد و یکم بود و پنج رب عت اوله از شنبه که آن عت  
 صد و نهم بود و یکشنبه رب عت اوله از شنبه که آن عت

صد و یکم بود و پنج رب عت دوم هر روزی یکی که یکی باشد  
 که فلک از عت فلک که رب عت مقدم باشد و چنان  
 رب عت مقدم باشد و چنان رب عت یکم که یکی باشد که فلک  
 تحت فلک که رب عت دوم بود و یکشنبه و یکشنبه و این  
 در زمانه که قبل ازین مذکور کردیم و پنج است و چون بر رب مذکور  
 نوشت بقدر رسد یا از روزی که قبل ازین مذکور شد در او  
 ازین ساعات ساعات شش است که هر کدام ساعات ششوی  
 باشد هر یک ساعت طول و تقصیر و این ساعات ساعات  
 روز در باب یکی از ساعات شش و یکشنبه و این ساعات ساعات  
 مذکور شود رب عت هر روز و هر شب و از آنجا که یک باشد  
 بلکه یکشنبه و شنبه در روز یکشنبه و یکشنبه و یکشنبه و یکشنبه  
 عت اولی آن روز باشد سبب تقدم او بر سایر رب  
 ساعات آن روز باشد و از این رب و یکشنبه و یکشنبه و یکشنبه  
 روز و یکشنبه و یکشنبه رب و یکشنبه و یکشنبه و یکشنبه







خود بود و چون شخصی باشد که در میان غیرت و اقارب خود بود و چون  
 بر برجی را بشنود و کسی که شسته خیا که شسته ده درجه و شش  
 حل را برنج دهند که در جانب است و قسم دوم باقیاب و قسم سوم  
 و قسم چهارم که قسم اول برج نورست بطار و همچنین از جانب  
 سی و شش که در شماره دو جانب برنج فلک است که در  
 جانب بر سر ده بار از هر حل که در قسم اول که ده درجه افروخت  
 و آن هر یک که در جانب این برنج از آن برنج باشد پس از آن  
 ششالی بود که در قسم افروخت که در قسم اول حل ششالی را از این  
 اقام و در صورت که بیدار است مشورت که سبب است که کما  
 و بمان در حین طلوع کما از این اقام و در هر یک از هر حل که در  
 باشد در این قسم می خواند و کما کند در این قسم اول از هر  
 برجی بصاحب آن برج دهند و قسم دوم بصاحب هر یک که بعد از ده  
 از ششالی او و قسم در هر یک که در این ششالی باشد  
 اول از هر حل که در ده که در جانب است و قسم دوم که در

در

در جانب است و قسم دوم از آن ششالی یعنی ده و قسم سوم که در  
 برج شش است هم از آن ششالی یعنی قوس و از هر حل که در قسم اول  
 زهره را بود و قسم دوم عطارد را و قسم سوم زحل را و قسم  
 چهارم که در این برج و از این یعنی از آن ششالی که در این  
 در میان خوانند مغرب در میان که لفظ است یعنی و  
 دیگر از هر حل که در این قسم اول حل را از هر حل که در  
 و قسم دوم را از هر حل که در این ششالی باشد و  
 و آن از آن برنج باشد و آنرا از هر حل که در این و  
 از هر حل که خوانند و این صطلح است که در این  
 الا که در جانب است در هر از هر حل که در جانب است و  
 در از هر حل که در جانب است فوق پس از این ترتیب  
 است بر هر حل که در از هر حل که در این و چون هر یک که در  
 کنند و قسم اول از هر حل که در این ششالی باشد و قسم دوم  
 مغرب بر هر حل که در این ششالی باشد و این با خوانند و چون هر یک که در

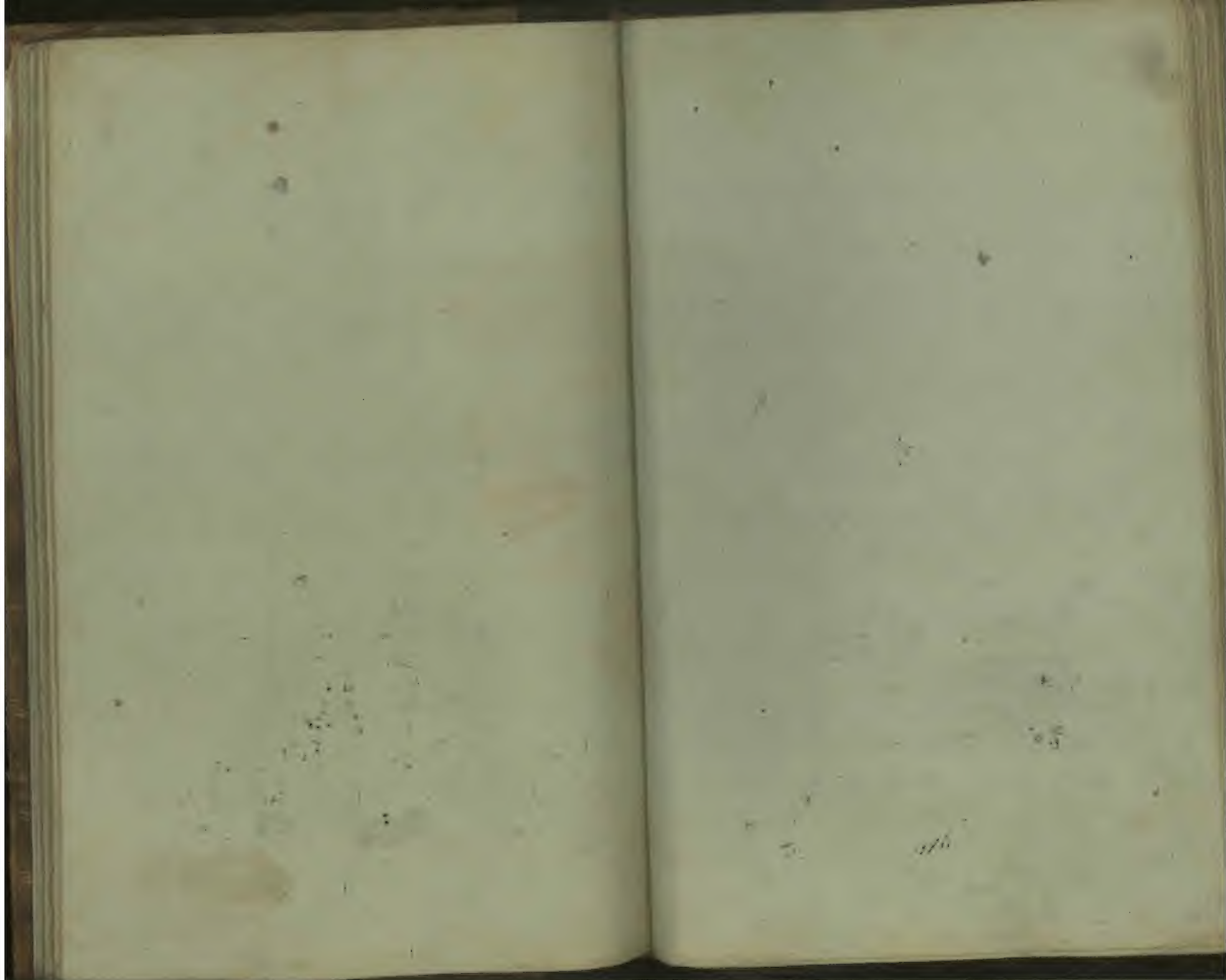


چنانکه قسم چهار درجه و فقیه و شمس و سی و نه درجه بود و چنانکه  
 و قسم اول از برجی که چنانچه و چند و قسم دوم و یکم و یکم و چند که فکند  
 از یک نکت که صبح بود باشد و قسم سوم و یکم که فکند از یک نکت  
 قسم دوم بود و علی بن نه و تا قسم ششم که آنست بر خزان و چون هر برجی  
 به قسم ششم می کنند چنانکه مجموع عدد شمس بود باشد قسم ششمی  
 و یک فقیه و قسم اول از هر یک و چند که حسب محل است و قسم دوم  
 که حسب نور که در هر است و قسم ششم که در هر است و عا به از  
 اقسام عدد و شمس که بیشترند و همان بود و در هر یک که بیشترند  
 و چون نسبت بکوت برسد از هر یک که از آن اقسام از آن درجه  
 که هر یک معنی باشد که حسب کوت که قسمی است و این اقسام این  
 اقسام را در هر که خوانند و این است که کند و در شمس که هر یک  
 موافق اعداد از هر یک که یک گفته باشد یک که است بود و همین برجی  
 در آن قسم ششم می کنند و لا اله الا الله قسمی در هر یک و قسم اول از  
 هر برجی که حسب آن برج و چند و قسم دوم که حسب آن برج که در آن است

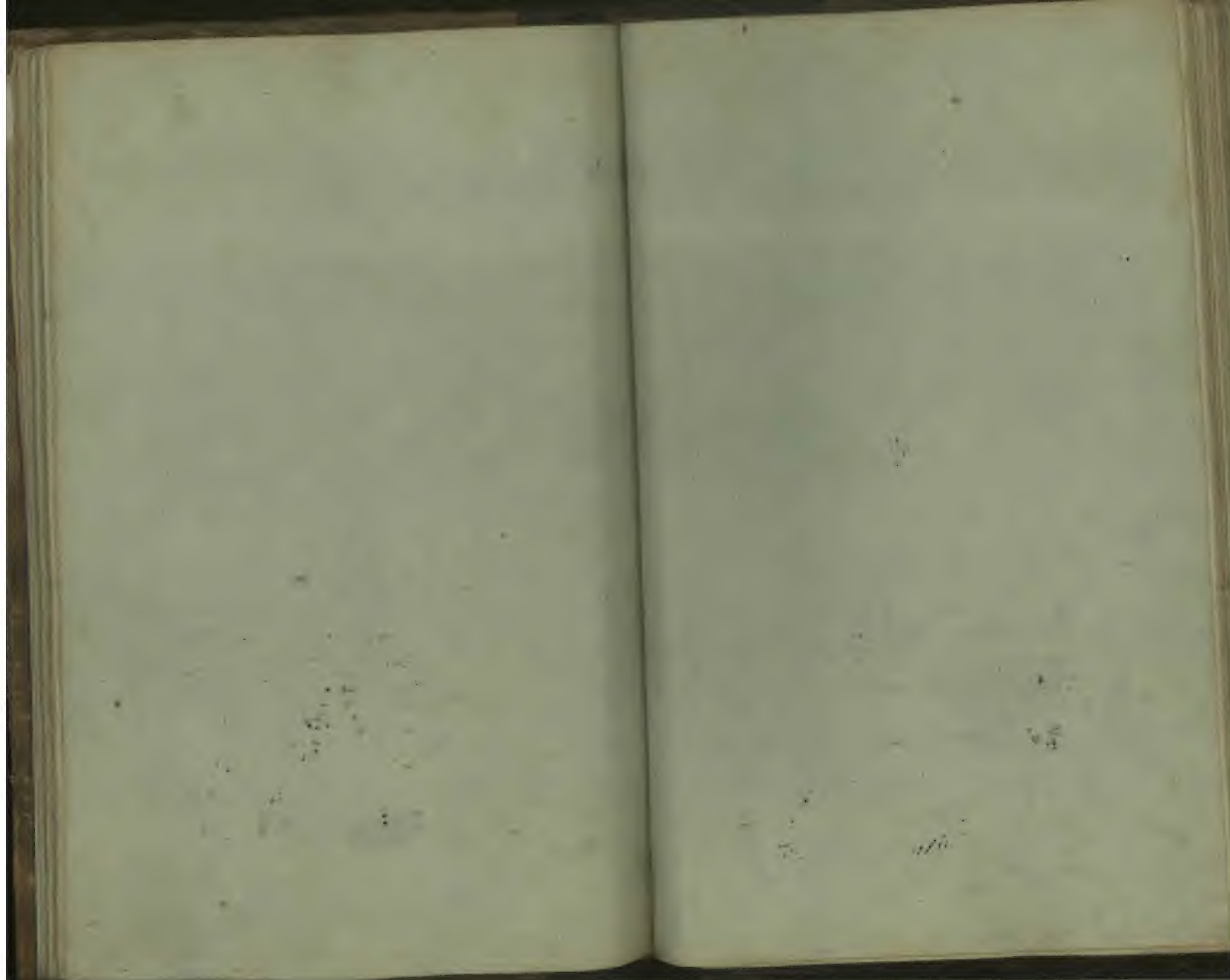
بر حسب جزا

و علی بن نه و تا قسم ششم که آنست بر خزان و چون هر برجی  
 به قسم ششم می کنند چنانکه مجموع عدد شمس بود باشد قسم ششمی  
 و یک فقیه و قسم اول از هر یک و چند که حسب محل است و قسم دوم  
 که حسب نور که در هر است و قسم ششم که در هر است و عا به از  
 اقسام عدد و شمس که بیشترند و همان بود و در هر یک که بیشترند  
 و چون نسبت بکوت برسد از هر یک که از آن اقسام از آن درجه  
 که هر یک معنی باشد که حسب کوت که قسمی است و این اقسام این  
 اقسام را در هر که خوانند و این است که کند و در شمس که هر یک  
 موافق اعداد از هر یک که یک گفته باشد یک که است بود و همین برجی  
 در آن قسم ششم می کنند و لا اله الا الله قسمی در هر یک و قسم اول از  
 هر برجی که حسب آن برج و چند و قسم دوم که حسب آن برج که در آن است























و اگر بنا داشت دو کوکب مذکور باشد هر دو کوکب را منوی که در آن  
 کوکبی در شمس و قمر یک است منوی باشد این کوکب را  
 منوی که در آن منوی است که در هر دو کوکب است منوی است  
 کوکب تا هر دو کوکب در هر دو منوی است منوی است  
 زهره درین جزو قبول بود ایوب طبری سازده است از آن  
 هم صاحب است و هم صاحب حد صاحب منوی است  
 دو کوکب دیگر درین جزو قبول است منوی است  
 منوی زهره بود در آن اگر چه صاحب یک از آن صاحب  
 تا هر دو کوکب در هر دو منوی است منوی است  
 که در آن جزو قبول بود لیکن شرط نظر اما اگر کوکب  
 هر دو کوکب در هر دو منوی است منوی است  
 از آن منوی است منوی است منوی است  
 هر کوکب منوی است  
 دو از ده که در منوی است منوی است

بر این است از نقطه طلوع به دوازده قسم است منوی است  
 و این منوی است منوی است منوی است  
 بر این منوی است منوی است منوی است  
 بر این منوی است منوی است منوی است  
 نصف النهار است منوی است منوی است  
 دایره نصف النهار است منوی است منوی است  
 ال کوکب که مدار احکام بر اینها است منوی است  
 منوی است منوی است منوی است  
 عشر را منوی است منوی است منوی است  
 و این منوی است منوی است منوی است  
 سبب است منوی است منوی است  
 از این الی این منوی است منوی است  
 و این منوی است منوی است منوی است  
 منوی است منوی است منوی است











چو نت و نهر پست لایب ازین گفت که بت مجا شرفه سلطان  
 و اشغال و محال سلطان است و انصاف است بر صفت و خفت و شرف  
 و در خفت گفتند و از انچه منسوب بر کین و در زدم چون ثانی  
 و هم است و احوال و بعد چو نت باید ازین ولایت گفت که بت  
 حادی عشر خانه دوستان و امید ما و عا و نه است و انچه است  
 در زرا و خلف و پست لایب سلطان و احوال ملک و عا و نه است  
 و در از دهم چون لایب است و پست و نهر ششم ازین گفت  
 که بت ثانی عشر خانه اعدا و شفا و نه و دمان و چهار زبان  
 و انچه است بر کفری و دین و نه و دمان و دین و نه و دمان  
 غایت و امراض و نه و دمان و دین و نه و دمان  
 سخن در ملکات چو نت و لایب چو نت و لایب  
 و لایب لایب بر کین و نهر و دمان و دین و نه و دمان  
 چو نت گفت که در خفت و لایب و دمان و دین و نه و دمان  
 قدیم و عا و نه و دمان و دین و نه و دمان

بی هم و از خفت و نهر و دمان و دین و نه و دمان  
 کوئی و نهر و دمان و دین و نه و دمان  
 رفت و نهر و دمان و دین و نه و دمان  
 و عا و نه و دمان و دین و نه و دمان  
 انکه است و نهر و دمان و دین و نه و دمان  
 و نهر و دمان و دین و نه و دمان  
 و نهر و دمان و دین و نه و دمان  
 گفت و نهر و دمان و دین و نه و دمان  
 و عا و نه و دمان و دین و نه و دمان  
 و نهر و دمان و دین و نه و دمان  
 و نهر و دمان و دین و نه و دمان  
 و نهر و دمان و دین و نه و دمان  
 و نهر و دمان و دین و نه و دمان  
 و نهر و دمان و دین و نه و دمان











یکی در نصف حقیقی عقیق باشد و دیگری در نصف حقیقی دلو  
 در سطح مثل اکو یک کوب در نصف حقیقی دلو باشد و دیگری در  
 نصف حقیقی دلو یک کوب در نصف حقیقی اسد باشد و دیگری در نصف  
 حقیقی عقیق و تناظر تقریبی بدین نوع است یعنی در ربع یک کوب  
 همچنین این شرط است باید که در ربع این ربع دست و پا که باشد  
 از دست باشد فقط انقضای این ربع است و در ربع دیگر در نصف  
 حقیقی و اگر در ربع دلو شود تناظر تقریبی تقریبی خواهد بود  
 بشرط آنکه در اول دلو و در ربع باشد و تناظر استقالاتی در ربع  
 مثل اکو یک کوب در اول حمل باشد و دیگری در آخر سبزه یک کوب  
 در اول میزان باشد و دیگری در آخر حوت و در سطح مثل اکو  
 کوب در اول جدی باشد و دیگری در آخر جوزا یک کوب در اول سرطان  
 و در دیگری در آخر قوس و تناظر تقریبی در ربع قوس نیز همین است  
 باشد الا آنکه در فصل اول و شرط است که در غیر اول دلو و آخر میزان  
 دست و پا در حکم انواع تناظر مطلقه و در سایر حکم انواع تقریبی است

کل نظر ده از تناظر تقریبی بعضی گفته اند واقعیت و نیم شمس و فصل  
 نصیر و صاحب اشجار الا که در بعضی از تناظر تقریبی است  
 باشد چه هر که و قوس تناظر تقریبی از طرفین متراکم شود و در بعضی از  
 باشد که در نصف حقیقی که در تناظر تقریبی که در آن و آن و آن  
 اگر یک کوب در اول میزان باشد و دیگری در آخر اسد یک کوب در اول حمل  
 باشد و دیگری در آخر دلو در سطح مثل اکو یک کوب در اول دلو باشد  
 و دیگری در آخر قوس یک کوب در اول اسد باشد و دیگری در آخر عقیق  
 پس در تمامی این معنی تناظر تقریبی می باشد غایتش آنکه  
 کوکبین تناظرین از ربع در ربع نوعی ترکیب می شود و بجز  
 انواع دیگر که در ایشان این اشتراک نیست که این اشتراک است  
 تناظر تقریبی تواند شد که آنکه عدم اشتراک محل کوکب از ربع  
 در دو نوع تناظر شرط کرده اند یعنی غایت که بعضی از اهل  
 این فن چون تناظر حقیقی طلاق گفته اند این تناظر ربعی باشد  
 از غیر دلت که موضعی کوکب در انواع غیر ربعی در فصل ترک



باشد و درج دست نه بد بکند فسخ مرغی که در جنب است پس برقع  
 گوشت نماظر از درج و در غیر این فسخ مشخص نباشد و در جهام  
 نظرات و مناظرات موضع کوب را در خفی قنات در بعضی  
 نهادیم که باشد که چون در آن احدی را دو کوب نظر و مناظر  
 هر دو واقع شود یعنی تناظر بکافی اتفاق افتد از برای ضعیف و در یک  
 کمر از قسم آخر از هم هر دو کوب بکشد چنانکه انفصال حاصل  
 نظر کند و مناظر بوی جنبین نویسد و در بعضی  
 و انفال صبح نظر برع و مناظر بوی جنبین نویسد و در بعضی  
 جنبین و انفال صبح نظر استقبال و مناظر بوی جنبین نویسد  
 و قطع جنبین و که باشد که کاهی حرف میم مدای سقوط  
 مرقوم سازند که عدست زمانیت و بعد از فراق مبالغه  
 نظرات و مناظرات بعد کس به یک شروع در مدینه است و  
 آن اثر است نموده میفرماید که چون کوب متوجه نظر  
 یا ترسید کوب دیگر یا متوجه می شده یکی از عقدین

فرمان

فرماید هر گاه شش از سینه لک بکشد آن نظر مناظر مایه بکشد  
 و در سعادت و کسوت آن نظر مناظر مایه بکشد و آن یک بکشد  
 و بعد از تمامی انفال چوبل بکشد و بعد از درجه بعد از انفال  
 و آن سعادت یا کسوت باقی باشد و نام این قول است و در بعضی  
 و آن درجات را از او را و او را کوبید و در بعضی  
 اکین است و در بعضی هر یک از نمودی در هر طرف یعنی در بعضی  
 و درام نه درجه است و در آن پنج بعضی کوبید و در بعضی  
 و بعضی کوبید نه درجه و بعد بقول اول است و در آن  
 شش از درجه و در آن مسیه یک از انفال است  
 درجه و از آن شش و هر یک از عقدین او دو زده  
 درجه و یکی از فضائل این مقادیر را بکشد و خط این وجه در یک  
 نقش کشیده اند و آن اجرام سیارات بی رب  
 لطیف است و در رب نام فرید کوب و چون کوب  
 قیاس بکشد نظر مناظر کوب عقد را عقدین فرماید



و میباید در منظور الیه یعنی بعضی که بر نظر و احاطت او در این وضع  
 نمی شود بقدر نصف مجموع جرمین برود و باشد آنرا متصل گویند یعنی  
 که آنجا آغاز اتصال ایشان بود و چون بعد از اینها نصف در نصف جرم  
 اول و جرم دوم متصلین شود آنرا قوتی لا اتصال گویند یعنی  
 که آنجا آغاز قوت لا اتصال بود و چون بعد از اینها تمام بر تعلق شود  
 آنرا تمام لا اتصال گویند یعنی که آنجا قوت لا اتصال  
 بود و تمام که مقرر بعد از قرار از متوجه نیست شمس شود و چون  
 بینما بجهت شمس و بر وجه دیگر مد نفی قرار که در نظر است سبزه  
 در وجه دیگر که نصف مجموع جرمین است بموضع نیست باشد آغاز  
 اتصال ایشان بود و چون پنججاه و چهار در وجه دیگر مد نفی  
 شمس در وجه که نصف جرم اول و جرم دوم بموضع نیست  
 باشد آغاز قوت اتصال ایشان بود و چون شصت  
 و چهار در وجه که حد نیست است غایت قوت اتصال بود  
 و آنچه بیشتر در فی نظرات و سایر کتب فی سنان که در این  
 است

بنظر

بیشتر است باشد و بعضی گویند چون بعد از این آنرا منظور الیه بعد  
 مجموع جرمین هر دو شود آغاز اتصال بود و در این وقت نوزده  
 ایشان بعد از رسیدن باشد و چون بقدر نصف جرمین شود آغاز  
 قوت اتصال بود و در این هنگام نور هر یک بر کران دیگر واصل  
 باشد لیکن معبر و منتهی قوت است و لهذا مصمم آنرا غایت  
 کرده و چون از آن در گذر و بعضی چون گویند نظر بعد از اتصال  
 آنرا منظور الیه در گذر و منصرف شود و چون بقدر نصف جرم  
 اول و جرم دوم شود آغاز قوت انصراف بود و از آنرا هر گاه قوی  
 الا انصراف خوانند و چون بعد از نصف مجموع جرمین شود  
 غایت قوت انصراف بود و از آنرا جرم تمام الا انصراف گویند  
 و چون گویند بر جرمی اتصال کنند و حال اتصال متصل بر گویند دیگر  
 باشد پس اگر بعد از آن متصل گویند دیگر شود تا در آن  
 باشد از آنرا شمس الیه گویند و در این حال گویند متصل شخصی باشد  
 که شمس در آن باشد و جرم اول و جرم دوم در جهت بر طبیعت او



غالب کرد و درین وضع دلیل بود بر فروماندن رگه را و اتصال  
 بیش از حد است بوضع و اگر چنانکه گویست متصل شود بعد از این  
 اشغال بلا اتصال هم در آن برج بر کوبی از ابعید الا اتصال  
 و اگر بعد از آن اتصال بکوبد دیگر متصل نشود و در آن برج  
 از اتصال از زیر کوبیده ابعید الا اتصال و این احوال نیز اوقات  
 ماهر اتفاق شد و در تریح است که او را در این احوال  
 در وقت سیزده دشت و یک است که در برج قوس سیزده ریزان  
 بر برج قوس است مقرر است بسبب آنکه برج قوس در وسط است  
 نهاده میبوی و دبال او چون کوبی مخلوط یکی از خطوط  
 متصل کرد و کوبی دیگر وقت خود او را دهد و این را ارفع  
 وقت کوبیده اگر کوبد در خیال مخلوط باشد دفع توین کوبد  
 و اگر کوبی از موضع خط کوبی دیگر با متصل کرد و طبع خود او  
 دهد و این را ارفع الطبع است و آنکه در خیال هر یک  
 در خط آن دیگری باشد دفع طبعین خواهند و این در وضع دلیل بود

بر حجت و نمودن و نام کار را با جبهه و اگر کوبی از دبال میبوی  
 کوبی دیگر با متصل شود از آنجا که کوبید و اگر کوبد در دبال  
 و میبوی باشد آنجا را از طریقین باشد و این دال باشد بر ضد آنچه  
 در دفع طبعیت مذکور شد چون کوبی مصرف شود از کوبی دیگر  
 و هرگز آن اضراف تمام نباشد و متصل بکوبد نالست شود آن  
 اتصال نیز از اتصال کوبد باشد و کوبد نالست هر چند بحسب  
 ظاهر متصل نباشد و این وضع را اتصال بود کوبید و این دلیل بود  
 توسط کار با و در امت میانه مردم و سخن اگر دو کوبد کوبد  
 نالست متصل شوند و اتصال نیز از اتصال کوبد دال باشد کوبد  
 نالست از آن جمع کوبید و سایر که نهاده از دو کوبد باشد و اگر  
 اوقات این جمعیت بر بر رصل شود و اگر کوبی در حال جمعیت  
 احراق و در حین و دبال میبوی بود و کوبی دیگر با متصل شود  
 بدو را از غایت بخر و ضعف رود کند و او را رود کوبد  
 که در ضعف یک کوبی است پس جمع عطا رود و ضعف حجت بود



و لایق کند بر خفا و بکار با تو یقین بود چون که کتب در بر می باشد  
 چنانکه یک یک به ایشان در اول برج بود و میانه بود و میان  
 آن برج و کران بود و آخر آن برج چون یک روز خواهد  
 که کران روز متصل شود میانه بود و در این روز در اول متصل  
 شود این منسوخ خواهد شد و در این حالت منسوخ باشد و در  
 منسوخ و اگر سبک بود و در آخر برج بود و کران روز در این روز  
 در اول برج میانه بود و خواهد که کران روز متصل شود پیش از آن  
 یک روز در این روز کران روز متصل شود و در روز گذشته  
 میانه بود و بر میانه و اتصال کوب میانه بود و اگر کران روز  
 کنند این اعراض کوبند و این دلیل باطل شد که رتبه و تیره  
 باشد و اگر سبک بود و در اول برج باشد و میانه روزی در  
 آن برج و کران روزی در آخر آن برج سبک روز خواهد که  
 در روز در این کران روز متصل شود و در روز گذشته  
 کران روز قطع نور سبک روز میانه بود و در روز گذشته

در میانه برجی باشد و کران روز در آخر برج و میانه روزی در اول برج دوم  
 راجع چون یک روز خواهد که کران روز و میانه روز و سبک  
 باز که منقطع کران روز شود و قطع نور سبک روز و کران روز  
 کنند این روز و حال را قطع نور کوبند و این دلیل قطع امید است چون  
 کوبی در و بال یا میبویط با درجه باشد متصل کرد و کوب محظوظ و کوب  
 که از دو سال و بود و چنان باشد که کوب محظوظ و انعامی کرده باشد  
 و این حالت نیست کوبند و اگر کوب قوی ضعیف شود و کوب ضعیف  
 قوی باز با یکدیگر متصل کردند این امکان نیست کوبند و این در اول  
 است که از حال کوب و کوب کوبی در میانه انصراف کوبی و اتصال  
 کوب و دیگر منقطع بود و کوب با کوبی در برج دوم و بود و  
 در روز دوم از آنها کوبند  
 نوع اول و است و آن است که کوب در خط باشد و خط و خط  
 که تغییر طالع و از میان تغییر نشود مثل مت و شرف و حد و مثلثه  
 و مثال آن که غنچه منقطع است و سبک بود و در خط و خط



و آنست بود که گوشت در لطف چهارم که از اسود و اولاد  
 است قله و سر و شیر و شیرین است و شمال العرش و صاعده  
 بود و در خبر تا که درین روزی بخیر خبر در آید بود که گوشت  
 ذاتی و لیل سعادتهای ذاتی بود و چو ل غفل و غم و اندک  
 و فراموشی و مانند آن و نوع دوم غصبت و آنست که  
 تفران سببی بر غیر طالع و اوقات باشد مثل آنکه گوشت  
 در اوقات و یا زایل الاوقات یا امله یا طر باشد یا خبر باشد  
 یا در فرج خود یا غیر آنها که غصبت بموضع و مشروح گردد  
 و بود که گوشت در مجال در موضع و لیل سعادتهای عرضی بود  
 مثل خواب و مال و غنای و مانند آن نوع سیم سعاد  
 و آنست که گوشت بخیر و دوی گوشت بعد ناظر باشد یا در  
 باشد که در گوشت مسود و است به قوت ذاتی و غرضی  
 و گوشت سیم در آن برج یا آنکه می در دوم آن برج باشد  
 و بری و مانند سیم در این موضع بر این اقسام چهار قسم است که گوشت

در مجال موصوفه با موقوفه بر این السعدین که گوشت و غرضی باشد که بخیر  
 قوتی گوشت که نوع است صفتی سیم نوع است که غرض  
 بعد از این باشد است که گوشت و ضعف گوشت از آنچه که بر این  
 محصور فرموده اند و صدها و چهار صفت اند بود عدد و قوت و شتاب  
 و چهار عدد و ضعف و تحضیل هر یک در کتاب لطائف الکلام دلیل  
 المصنفین و حسن و چه نموده اند پس از آنرا عبارت می شود و شایسته  
 موصوفه باین کتاب نقل نام طالع این فن را کرده و در توری  
 و الی لوقی و المصنفین گوشت شده نماید که قوت و ضعف گوشت را  
 تا اثر فرسودگی کرده اند عظیم از زمانه از و خبر از زمانه هر یک از این  
 اقسام را در سه مرتبه نماید و اند اعنی و اوسط و ادنی و در کتاب  
 غصبت ساین این اقسام هر یک به باشد پس شهادت و در کتاب  
 این اصناف از قوت و ضعف از بی بود تا به بعضی آنچه خبر از ذاتی  
 هر یک باشد و در کتاب هر به بود یعنی شهادت و همچنین ترزاید  
 یکیک هر به مبر و در پیش تنی شود که عظیم از اقسام است



و در این کتاب نیز مشاهده شود بود اما اصناف قوتهای قسم اول می و  
 یک است از این پنج عظیم اثر اعلام است اول غایت دوم در وقت  
 سیم نیز از بعضی بودن کوب در قوی جوت از پودت انجی غریز  
 چون طالع عاشق و جادی عشر و سابع و ثامن و رابع و خامس  
 که بیشتر از کواکب باطنی باشند و کمال نیز از آنجا بود که با وجود  
 انجالی در خطی از خطوط ذنبه خود باشد و در از جهت و اجزای  
 و بعضی با وجود ضعف و بدل و هویت چو کوب در یکی از این موت  
 بود و نیز کینه اما این ضعیف است به هیچ وجه با ذات معارضه  
 نتواند کرد و تقسیم سیم دوری کوب از افتاب مقدار شش روز  
 و نیمه و بعضی هفت گفته اند و تقسیم چهارم و از همه قوی تر بود زیرا  
 که کوب چو افتاب کینه دلنده او را در حال افتاب ثانی  
 خواهد شد و تقسیم دلیل غایت و جاده و غفلت باشد  
 خرم تا به حدی در هر کوی زیاده است مثل در هر کوی  
 از خود نواست شود و به هر یک از این اصناف در این کتاب

در این

و شش عظیم نیز از وسط مرتب بر ج شرف است و است میر  
 و بعضی از این کواکب از فلک افتاب آنها باشد و سیم  
 جلب طریقه نیز یعنی بودن کوب در این در ج شرف افتاب  
 و شرف نیز و به هر یک از این اصناف در این مرتبه شرف باشد و  
 عظیم نیز از این است شریقی قوی را و غریبی سخی را و افتاب  
 و ج طالع و جبهه عشر عدم عرض دوازده راجه و در وقت و  
 و طالع و جبهه و غایت و طبع طبعیت قبول در مکان یعنی بودن  
 کوب در خطوط و شش قوی حال و در این سیم یعنی بودن کوب  
 در عاشر و طبع شمس هر دو بر ج و فوق المارض و در قران  
 یعنی آن کوب در قران کوب یک است و بعضی نیز در قران  
 عالم اگر باشد از آن دیگری قران است و این اگر شرف کوب  
 اجزا نصف قطر حاصل و در هر یک کدام است و بعضی  
 حاجت سودا و عمل مکانی سلم سعاده و در هر یک  
 الشیخ می باشد و در نقل نور است و در هر یک و در هر







یعنی در نصف شمالی باشد از قطب در کمال از کمال  
 بهشت بره و بره هر یکی از این اقسام درین مرتبه چهارست از جهت  
 فوایدی که نیم برده است پنج خیر اثر از این مرتبه و در بعد  
 نه بر بعد از این عشر بعد درجه بره در وسطه محل نقطه کبریاست  
 و بره هر یک از این اقسام درین مرتبه بر باشد و خیر اثر از این مرتبه  
 در کمال بعد در کمال بعد نصف بر بعد در وسطه کبریا  
 و درجه نونش مونس را نصف صفا بعد از طلوع برح و نونش  
 برح کافی برای داس مرد و از مونس برح و کواکب در این  
 بین شده استنباط نوال نمود و بره هر یکی از این اقسام درین  
 دو باشد و خیر اثر از این مرتبه نیم بره و این خاص است برین  
 که هر کواکب از این باشد که در دو نیم اقسام باشد در نیم شمال  
 و در نیم جنوب و در این دو نیم مونس و کواکب  
 جدول وضع کردیم تا چنان ایمن را به خط باشد و جدول است  
 برح مستقیم الطول و دایره دایره دایره دایره

که در دو دایره دایره اقسام را در دو دایره دایره  
 درین اقسام درین مرتبه  
 که باشد از اقسام نصفه ای  
 قسم اول سی و پنج است از آن  
 بهر طرف عظیم اثر از این مرتبه  
 و باطل در هر طرف از آن  
 و جدول از هر طرف نشود  
 باشد کسوف اقسام را  
 کسوف را کسوف کواکب  
 یعنی سوره که کردند حرم باشد که در این سوره ششم  
 و بره هر یکی از این اقسام درین مرتبه باشد و عظیم اثر از این  
 مرتبه برح بهر طرف رحمت تحت النجوم طریقه خیر و عظیم  
 کواکب در این در هر طرف اقسام در هر طرف کواکب  
 یعنی کواکب کواکب از اقسام منطبق باشد در دو دایره







و در این مرتبه مذکور اختلاف محل در جهت سیر است  
 و هر چه هر یک از این اختلاف در این مرتبه است و در میان آنرا اول  
 در جهت جنوب از این غیر باشد جهت برج مبط  
 جهت مذکور است در این مرتبه مذکور جهت کس ضعف خداوند  
 خانه سناست یعنی بود که کواکب بخاری در خانه کواکب ملی  
 و کس حصا میانه در کس نقطه جز هر تیره را سناست و این  
 از افتاب یعنی در تیره روزگار از خاک و بهره هر یک از این  
 در این مرتبه جهت است از ضعف اما ضعف است در جهت  
 پنج غیر اثر اعلام است در جهت و در جهت و در جهت  
 در جهت و در جهت و در جهت و در جهت و در جهت  
 در این مرتبه جهت است و در جهت و در جهت و در جهت  
 در جهت و در جهت و در جهت و در جهت و در جهت  
 مذکور او در جهت مذکور است را بود و در جهت  
 دال علی بود که کواکب در نصف ناطق از طالع برج

نواف

مخالف خوی و بهره هر یک از این اختلاف و در این مرتبه و در این  
 و در جهت و در جهت و در جهت و در جهت و در جهت  
 معین الطالع و بهره هر یک از این اختلاف و در این مرتبه و در این  
 است تمامی این در جهت و در جهت و در جهت و در جهت  
 احکام که در جهت و در جهت و در جهت و در جهت و در جهت  
 و در جهت و در جهت و در جهت و در جهت و در جهت  
 تضعیف و در جهت و در جهت و در جهت و در جهت و در جهت  
 شرط است که در جهت و در جهت و در جهت و در جهت و در جهت  
 بعد از آن هر یک از جهت و در جهت و در جهت و در جهت و در جهت  
 از این جهت و در جهت و در جهت و در جهت و در جهت  
 و در جهت و در جهت و در جهت و در جهت و در جهت  
 علیه باشد و در جهت و در جهت و در جهت و در جهت و در جهت  
 و در جهت و در جهت و در جهت و در جهت و در جهت  
 و در جهت و در جهت و در جهت و در جهت و در جهت



اندیشه دوم معرفت فایده اختیار سبب معرفت انشا که سبب معرفت  
 باشد یا نه باشد چه در هر دو سبب است و از انشا حکلی و انشا  
 بود که اگر آنچه در وقت معرفت ضروری باشد دوم آنچه در وقت  
 وقت ضروری باشد چه در وقت معرفت یا در وقت معرفت  
 اما حدیثی در سبب از کما بین اختیار در سبب معرفت که در حدیث  
 و عمل الاصول چنین آورده که اگر سبب معرفت در وقت معرفت  
 و از آنکه در وقت معرفت سبب اطلاع تفرج بود و از حضرت ام  
 المومنین علی علیه السلام و الدین الرازی علیه السلام که سبب معرفت  
 حدیثی در وقت معرفت که در وقت معرفت و در وقت معرفت  
 کرده که سبب معرفت از کما بین اختیار در سبب معرفت که در حدیث  
 شود از آن وقت که در وقت معرفت و در وقت معرفت که در وقت  
 در وقت معرفت و در وقت معرفت که در وقت معرفت که در وقت  
 که در وقت معرفت که در وقت معرفت که در وقت معرفت که در وقت  
 است شود که سبب معرفت از کما بین اختیار در سبب معرفت که در حدیث

تفرج کرده که سبب معرفت و در وقت معرفت که در وقت معرفت که در وقت  
 چنانچه از آنکه در وقت معرفت که در وقت معرفت که در وقت معرفت که در وقت  
 از سبب معرفت که در وقت معرفت که در وقت معرفت که در وقت معرفت که در وقت  
 چنانچه از آنکه در وقت معرفت که در وقت معرفت که در وقت معرفت که در وقت  
 مودود و افضل الحکما و از کما بین اختیار در سبب معرفت که در حدیث  
 که در وقت معرفت که در وقت معرفت که در وقت معرفت که در وقت معرفت که در وقت  
 بود و در وقت معرفت که در وقت معرفت که در وقت معرفت که در وقت معرفت که در وقت  
 که در وقت معرفت که در وقت معرفت که در وقت معرفت که در وقت معرفت که در وقت  
 خبر از سبب معرفت که در وقت معرفت که در وقت معرفت که در وقت معرفت که در وقت  
 از هر دو سبب معرفت که در وقت معرفت که در وقت معرفت که در وقت معرفت که در وقت  
 که در وقت معرفت که در وقت معرفت که در وقت معرفت که در وقت معرفت که در وقت  
 چنانچه از آنکه در وقت معرفت که در وقت معرفت که در وقت معرفت که در وقت معرفت که در وقت  
 خاصه از آنکه در وقت معرفت که در وقت معرفت که در وقت معرفت که در وقت معرفت که در وقت  
 باشد پس اگر در وقت معرفت که در وقت معرفت که در وقت معرفت که در وقت معرفت که در وقت



اختیار و توفیق با آن قسم شود و شایسته آن شخص آن اختیار در غایت کمال بود  
 مگر در طرف سعادت تفاوت باشد سعادت چهار از قدر تفاوت  
 میان برادر و برادر بچنان باشد که اول ماکر در طرف سعادت تفاوت  
 باشد و سعادت چهار متساوی قدر تفاوت بود از آن اختیار تری  
 زیاده و سعادت محسوس نشود و همچنین اگر کمتر از آن بود اگر چه سوال  
 اختیار در آن مرد و در دست بودی الحاصل باشد چه وجود آن اختیار  
 از فایده فی نفس الامر حاصلی نباشد و برین قیاس باید کرد آنچه که  
 کتب قوام در طرف بود و دیگر قوام در دیگر طرف یا بر دو طرف  
 سکونت باشد یعنی کلام پس برابر آنچه محض فرموده و شکل غنود  
 با قدر شخصی در سکونت و قیاس محمول بری شود و اثر سعادت یا بر  
 نماید و سعادت قوت بهیچ شتمال نماید و اثر سکونت یا بر نماید  
 و اختیار و از حد در دو شخص شتمال در امر واحد متاوی بود و همچنین  
 دارد و نباید گفت کسی که کم باشد اگر دلایل اصلی و کجای سعادت  
 سعادت تحصیل حاصل باشد و اگر دلایل اصلی و کجای

محلی

منقسم است سعادت اختیار منقسم حاصل از معرفت اشغال که مستحق  
 اختیار باشد اینست که میفرماید که هر شخصی که برادر و برادر باشد  
 محتاج الیه باشد در آن شغل صاحب اختیار نیست زیرا که هر دو محتاج  
 الیه برادر و برادر باشد سعادت بر این صوابی شود و امور عادی  
 قوام مقام هر دو بر سببی باشد که افعال العادات طبیعت ثانیه انسان  
 و قیاس هر یک که در امور سببی اختیار از غایت اما در اشغال دیگر  
 که بر آید منقسم و محتاج اختیار و قیاس اختیار باید کرد که قیاس نیست و  
 صاحب اختیار و کجایی که شغل مفروض منسوب به او باشد شغل کند  
 زیرا که منسوب به صلت و دعوی شریعی منسوب به شری و علم هم اطلاع  
 و حق استیاد و صاحب اطلاع و حق منسوب الیه شغل اشغال منقسم  
 الیه نظر است و قیاس چهارم منسوب بر اثر است و قیاس چهارم  
 بر شری و اینها همه با غیر مصالح امکان استند و ضرورت است  
 اختیار در رعایت وقت که در قیاس بود و بود و همین خبر است  
 بعضی گفته اند که قیاس آنچه امام در استیاد است علامه آورده















نظر مودت صاحب اختیار بنظر عنایت و شفقت الی او شاه و پادشاه  
 بزرگ تهنیت کند که در دو اگر مراد از مدخل طلب عمل باشد باید  
 که در حجب عاشر دانی از گوش بری باشد و بگوید بر منصل نظر مودت  
 و اگر بر طلب حاجت باشد باید که طالع برج اسد بود و فرزند عا  
 منصل و شرف بود و اگر صاحب علم و رایه النور بود و نور علی نور باشد  
 و از برای علوم باو شاه بر سر بر ملکیت نمود اسد یا عقرب  
 باید که در برج ثبات انداخته درین برج دوست و یار اولی  
 و ثبات که کوکب حرکت ثباتی در برج که کوکب امر او و ملائکین  
 باو در آن از دوزخ و شرعی که شرعی اسد اکبر است و بطریق البروج است  
 غیر منقلب و محراب کبری از علما احکامات عقرب را در این  
 اطرع نیز در ثبات سبب موطر و نکست و شرارت برج که صاحب  
 بهجولت و هیبت باید که طالع در این اختیار از برج ثبات باشد  
 و استقیم الطالع و او را و آن بری النور و البصائر باید که زاید النور  
 باشد و ظاهر ثبات بنظر مودت و ثبات کوکب حرکت

و اگر در خیال و زود السما که دفع نبوت باشد حسن و اعظم بود  
 خاصه که زود السما که درین حکام بیت مشرق و باشد و از برای  
 ابتدا تعلیم و محسن اسد اکبر است که در برج اسد یا عقرب که تعلیم  
 علم و شفقت کنایت منحصرت بنوع انسان که مددک بکند و شفقت  
 اعطاء و که کوکب در بیان و ثبات باشد و شرعی که کوکب علم او  
 بنظر مودت ناممکن بر منصف و در بیان شده اولی ان بود که در  
 و کوکب نیز در حال شرف است و خبر باید که بر منصل باشد و حد باید  
 کرد از آنکه در برج و در منصف باشد و اولی دلیل لغت  
 ثباتی و دلیل بسیار علم بود و تعلیم علم موسیقی است که در در خانه الله  
 السلفین منصف ان کبری بود و بنظر مودت و طالع برج ثباتی  
 بود و حصول صوت و صدای استقامت موا بود و از برای  
 باید که در برج ارضی بود و بنا بر سبب و منقلب باشد و باید  
 جدید ثبات ان سفر بودی و ثباتی را و ثباتی که در برج ثبات  
 باشد و ثباتی که در ثبات ان سفر و شفقت و ثباتی که در ثبات















و کوشا و بصر از دهن و نور و بطن و سوس و ج آشی لیکن شرط نظر  
 زهره و مینا که فوق الارض باشد و در خستند کردن آن که مقرر فی  
 النور باشد و در برج الثور و سبب این در فصلی که مقرر که کوکب  
 سوز و قناری است و مشتری که کوکب شریعت و علم است  
 و اگر مشتری در ثوبت شرقی و فوق الارض باشد حسن است بود و  
 که مقرر در حوت باشد که متعلق است به است که درین حال ملاقات  
 این با آن خصوصیت باشد چنانکه در فصلی که مقرر که  
 باشد که اینها نیز مصلحت این از غایت زیرا که دلالت کند  
 بر فقر و نامور شدن و محم و در برده و خردیل مقرر در برج آشی بود  
 بنا برین سبب است و اگر طالع نیز از این برج باشد بهتر باشد و  
 خداوند است و درین باب باید که طالع انصال محمود بود و اگر خوا  
 که بده را اگر کند نسبت باید که مافیه النور بود و متصل سعدی که  
 باشد و بلیضا باید که طالع و صاحبش بی النور بود و در چهار بابی که  
 کوشا و کوکب که مقرر در برج ثوابت باید و محمد الوب در برج حوت

جلد

جان و آتش و آفت که در برجی باید که بر صورت و ذات الاطلاق  
 باشد و بجهت چهار بابی سواری و بارگشتی همه آخرین فوس نه است و البضا  
 باید که مقرر متصل کوکب تقیم باشد و او تا دو بیت مادم و صاحب  
 صالح الحال بود و در مطلق بیجا باید که مقرر فی النور و اجمالی بود  
 و در برج معوج الطلوع منصرف از غایت و در مطلق شری عکس باید  
 که مقرر از النور و اجمالی بود و در برج سبب الطلوع متصل سعدی  
 و در زراعت کردن مقرر در طالع و حوت یا برج خاکی باید که  
 حصول ارتفاعات با جفتان آب و خاکست و عدم جواز  
 با اگر برج است بنا بر این است که موقوف مقرر خانه برج است و البضا  
 باید که مقرر متصل سعدی بود و بارگشتی ثوبت رجب نیز سبب  
 و البضا باید که طالع برج و جدیدین باشد و خداوندش خالی  
 منقلب ناطر بطالع و میر از خوش و خرد باید که در آنکه مقرر فی  
 العدد بود که آن را لیل فاش و ششم باشد و مقرر خوش صاحب طالع  
 هم از جمله محدورات نمرده اند زیرا که آن علماست و ششم



باشد و در اجازت ارضی قدر در برج نوا باید و مخصوص بین  
 السعدین بشرط نظر حاضرین و ایضا باید که قسره نظر باشد  
 بجا و نه خانه خود و در اجزای قنات قدر در تحت الارض  
 باید و در برج آیه و ادلی که در ثالث باشد ناظر  
 بعد و سیمای شری و صلاح حال رطل و قسره موت  
 قمر یا در بین رطل و طبع و در درخت باشد  
 قمر در برج ثابت یا در جبهه باید و منقلب در تحت  
 سیمای و نوا در رطل و طبع نیز باید که ازین دو برج  
 بود و ایضا باید که قسره متصل سعدی باشد که آن  
 در طالع ناچار شری یا شرف خود بود باید که رطل صالح  
 احوال باشد و در جبهه باید که در از الضال  
 گوئی که در مبوط باشد و در نوا نادان باید که قمر  
 زیاد النور و ایضا بود و در رطل ارضی باشد  
 ثابت یا در جبهه یا در رطل یا در جبهه یا در رطل یا در جبهه

موت

موت متصل بود و گوئی که در شرف باشد تا آن بنام بر  
 و بیون باشد یا در برج احوالی فوق الارض و صاع  
 در عرض و افلاک تا آن بنام رطل و طبع خود و رطل گوئی  
 عمارت باید که در بین جبهه رطلی حال بوده باشد  
 و ایضا باید که طالع با موضع صاحب طالع برج احوالی  
 باشد و در رطل صالح احوال بود و جبهه باید که در  
 وقوع رطل رطل و در رطل رطل و طبع خود و نوا در  
 ارض و ایضا محسوس نوا در صاحب طالع تحت الشعاع  
 یا تحت شعاع محسوس از جمله خود و ات است و در نوا در  
 زمین باید که قمر متصل گوئی باشد تحت الارض و طبع  
 بود سیمای جنوب و طبع محسوس در نوا و طبع  
 وقوع ثابت را که بر مزاج معودا باشد و در نوا  
 طالع شمس ط کوه کوه و نوا در نوا و طبع  
 بر مزاج او بود در رطل یا در جبهه یا در رطل یا در جبهه



زیرا که این دو جمع عوارض  
 بل عوارض فصل است و خود با هم من  
 پس در این وقت که در این است و این  
 گویم این را و در این وقت که در این  
 باید فصل که در این وقت که در این  
 باشد و فصل که در این وقت که در این  
 و در این وقت که در این وقت که در این  
 شرايط گرفته اند و در این وقت که در این  
 انحصار در این وقت که در این وقت که در این  
 ابراد نموده و با الحاق کریم و در این وقت که در این  
 انجا که در این وقت که در این وقت که در این  
 حیرت و در این وقت که در این وقت که در این  
 و در این وقت که در این وقت که در این  
 الوهاب و در این وقت که در این وقت که در این





